

## مسائل انقلاب و سوسیالیسم

ارگان

۴

## اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

اعتلای نوین ماررات خلق و وظایف مارکسیست لنینیستها ■ طغیان  
 ماررات توده‌ای و حرکات لیبرالی در جامعه ما ■ "جبهه" واحد ضد  
 دیکتاتوری، تاکتیک جدید "کمیته مرکزی" ■ مساله مسکن و جنبش  
 خانه‌سازی، نکاتی درباره اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران ■  
 "حزب" توفان، توطئه‌ای علیه جنبش کمونیستی ایران ■ صد و نسی امن  
 -الکشت انتشار "مانیفست" ■ مکاتب سوسیالیستی ماقبل مارکسیسم

بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد

به پیش بسوی ایجاد حزب کمونیست ایران

۴

## مسائل انقلاب و سوسیالیسم

- اعتدالی نوین مبارزات خلق و وظایف مارکسیست لنینیستهای ایران ۳-
- طغیان مبارزات توده‌ای و حرکات لیبرالی در جامعه ما ۹-
- جنبه واحد ضد دیکتاتوری، تاکتیک جدیدی  
در استراتژی خیانت‌گیتته مرکزی ۲۵-
- گیتته مرکزی، مدافع و مشاطه گر رژیم فاشیستی و دست‌نشانده شاه (۲۶)  
از سیاست روزیونیستی "همزیستی سلامت آمیز" تا سیاست سوسیال امپریالیستی  
همزیستیم و جنگ (۳۴) استراتژی تعرضی نظای شوری و رابطه  
آن با سیاست جدید گیتته مرکزی (۴۱) ماهیت و مضمون شعار "سرنگونی"  
گیتته مرکزی (۴۶) "جنبه واحد ضد دیکتاتوری" (۴۹) گیتته مرکزی و نیروهای  
سیاسی بینابینی جامعه (۵۳)
- امپریالیسم و جنبش‌های توده‌ای در ایران (ساله مسکن  
و جنبش‌خانه سازی) ۶۱-
- جنبش‌های توده‌ای و سلطه سرمایه‌داری وابسته (۶۲) ریشه مشکل مسکن و  
بحران آن (۶۴) خصوصیات جنبش مردم خارج از محدوده (۷۲)
- نکاتس در سارهی مشخصات اساسی اقتصاد سرمایه‌داری  
وابسته در ایران ۸۳-
- مضحکه "حزب کمونیست کارگران و دهقانان": توطئه‌ای علییه  
جنبش کمونیستی ایران ۹۷-
- پیشینه حزب بازان (۹۹) "توفان" و ساله احیای حزب طبقه کارگر (۱۰۵)  
حزب بازان و پروسه ایجاد حزب (۱۱۲)
- آموزش مارکسیسم . بحث دوم : مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی  
مقابل مارکسیسم ۱۲۷-
- اصول اساسی "مانیفست حزب کمونیست" تاریکی خود را همچنان حفظ  
کرده اند (مقاله‌ای از خبرنگارمه یکن ، بمناسبة صدوسی امین سالگشت  
انتشار "مانیفست" ) . ۱۵۴-

ارکان : اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر  
کتاب چهارم ژوئن ۱۹۷۸

نشانی پستی ما :

**P. R. S.**  
**75 Karlsruhe**  
**Postlagerkarte A078615**  
**W. GERMANY**

## اعتلای نوین مبارزات خلق و وظایف مارکسیست لنینیست های ایران

اعتلای نوین مبارزات خلق در ماه های اخیر، میهن ما را به يك میدان بزرگ نبرد رو در روی توده های وسیع مردم با باند مزدور محمد رضا شاه میدل ساخته است. مبارزات خونین قم، قیام پر شکوه مردم قهرمان تبریز، تظاهرات سرتاسری روزهای فروردین که سیل خروشان امواج آن همزمان با شعار واحد سرنگونی حکومت مزدور پهلوی در بیش از ۱۰۰ شهر بزرگ و کوچک ایران جریان یافت و ادامه پیگیر و گسترده آن تا پیکار های دلاورانه روزهای اخیر، با انعکاس طنین فریاد های "مرگ بر شاه" تا در افتاده ترین نقاط کشور، درماندگی و استیصال گریز - ناپذیر حکومت مزدور پهلوی و آمادگی و تصمیم توده های مردم را به ادامه بی وقفه و تزلزل ناپذیر مبارزه نشان داد.

جبهه گسترده مبارزه و مقاومت عمومی، با برداشتن اقتدار و طبقات مختلف خلق، با وجود پراکندگی صفوف مارکسیست - لنینیست ها و عناصر آگاه پرولتری و عدم برخورداری از يك رهبری متشکل و یکپارچه و علیرغم نفوذ قسمی برخی عناصر و محافل لیبرال و بینابینی در آن، با قاطعیت و سمت گیری هر روز روشن تری، در جهت مقابله خونین و آشتی ناپذیر با رژیم محمد رضا شاه گام بر میدارد. این سمت حرکت جنبش خود بخودی توده ها، نشان میدهد که عواقب فاجعه آمیز سلطه امپریالیسم و رژیم دست نشانده آن در ایران بطور روزافزونی توده های

وسیع مردم را به مبارزه کشانده و در جریان این مبارزه، ناگزیری مقابله قهری و آشتی ناپذیری در قبال حکومت را به آنان بی‌آموزد. روند مبارزات یک سال اخیر گواه این واقعیت است که توده های خلق و بویژه زحمتکشان میهن ما، علی‌رغم اشاعه وسیع پندارهای واهی توسط محافل لیبرال و موقظه این محافل بسرای "حد نگهداری" لیبرالی و اجتناب از خشونت و قهر، هر بار خونین تر و خشن تر رژیم محمد رضا شاه را آماج حملات قهری خود قرار داده و با هر نمایش اغتراضی خود مظاهر نفوذ و سلطه امپریالیسم و طبقات ارتجالی حاکم و ده ها موسسه استثنای و امپریالیستی را به آتش کشیده و ویران می‌سازند.

اعتدالی کنونی مبارزات مردم محصول تشدید تضاد های عینی جامعه، مولسود سبطره کامل سرمایه امپریالیستی و روابط سرمایه داری وابسته در ایران و نتیجه حاکمیت و سیاست های ضد ملی و فاشیستی رژیم دست نشانده شاه در جهت گسترش این روابط است که در چند سال اخیر بصورت یک اختلال عمومی در عرصه های حیات جامعه تجلی یافته و نتایج فلاکتبار خود را بر روی زندگی روزمره توده ها و بویژه زحمتکشان هر روز بیشتر نشان داده است. بهمین جهت، در شرایط وجود و ادامه این بحران و تاریخی که خلق ما از فشار خرید کننده آن رهائی نیافتاده است، نه سرکوب پلیسی و نه تدابیر فریبنده و عبت امپریالیسم و ارتجاع، هیچکدام قادر نخواهد بود از پیشروی انسداده ناپذیر مبارزات توده ها و گسترش توانی آن جلوگیری کند.

امپریالیسم و ارتجاع از چندی قبل تلاش های متعدد بی را برای کاهش شرایط بحرانی جامعه در چارچوب مناسبات موجود آغاز کرده اند، اما همانگونه که حوادث یکسال اخیر نشان داده است، به علت عمق بحران کنونی و از آنجا که این بحران تظاهر و نتیجه جبری مکانیسم ذاتی روابط و سیستم وابستگی حاکم است، هرگونه تدبیری در چارچوب این مناسبات یعنی در چارچوب ادامه سلب مالکیت از خلق، به سود سرمایه های امپریالیستی و تحکیم سلطه اقتصادی و سیاسی آن حتی قادر

به ایجاد تاثیراتی فریبنده و کوتاه مدت نیز نخواهد بود و رژیم شاه در زیر آتشبار خاموش نشدنی طغیان های توده ای و در منگنه بن بست بحران موجود نه قادر به جلوگیری از گسترش امواج سهمگین مبارزات توده ای است و نه میتواند از تنگنای بن بست کنونی روزنه ای به خارج باز کند. در واقع، راه خروج از بحران و بن بست کنونی تنها با گذار از ویرانه های تاج و تخت محمد رضا شاه میتواند هموار گردد. همین بن بست غیرقابل خروج و تظاهر روشن ارتباط مستقیم و ملموس عوامل اقتصادی-اجتماعی برانگیزنده مبارزات مردم با سلطه مناسبات اجتماعی موجود و حاکمیت رژیم دست نشانده پهلوی است که انفجار بی سابقه عصیان های توده ای اخیر را سبب شده و نقطه هجوم آنرا بیش از پیش متوجه حکومت وابسته وارگان های حاکمیت آن ساخته و به درگیری های خونین و مقاومت های قهری توده ها منجر گشته است. با توجه به تشدید و تکامل روزافزون تضاد هائی که به دامن گرفتن این مبارزات منتهی گردیده است و به عبارت دیگر، با توجه به رشد و علاج ناپذیری عوامل اقتصادی-اجتماعی برانگیزنده این مبارزات، بدون تردید ما در آینده نه تنها با ادامه بدو وقفه این مبارزات، بلکه با گسترش موج آسای آنها مواجهه خواهیم بود.

پیشروی انسداده ناپذیر مبارزات توده ای و گشوده شدن جبهه های جدید مبارزه، گرایش تردید ناپذیر کنونی و روند تکامل آتی رویداد های سیاسی جامعه است. این روند روبهرشده جنبش مارکسیستی ایران را در برابر وظائف سنگین و مسائل عملی جدیدی قرار میدهد، وظائفی که تعیین کننده سرنوشت نهائی این مبارزه است.

در شرایط کنونی که طبقات و اقشار مختلف خلقی در سنگبری واحدی به حرکت افتاده و پیکر فرسوده رژیم منقر پهلوی را آماج ضربات بی امان خود قرار داده است، مارکسیست لنینیست های راستین وظیفه دارند در حین شرکت فعال در این جنبش جهت هدایت درست و انقلابی آن و بدست گرفتن ابتکار عمل با تمام نیرو

امر خطیر سازماندهی جنبش طبقه کارگر و مبارزه در راه ظهور آن بمثابة يك جنبش مستقل طبقاتی در عرصه جامعه، در راه ایجاد ستاد سیاسی پرولتاریا و تأمین همومنی آن در مبارزات خلق را در مرکز وظائف خود قرار دهند و بر این اساس مصمانه در راه تدارك جنگ توده ای و سازماندهی ارتش خلق به پیش روند.

این وظیفه مرکزی مرحله ای جنبش کمونیستی میهن ما، در شرایط غلیبان حرکت توده ای اقشار و طبقات مختلف خلق نه تنها حدت و اهمیت برم خود را از دست نمیدهد، بلکه درست در چنین شرایطی است که با تمامی ابعاد خود در پیش روی مارکسیست - لنینیست ها قرار میگیرد، زیرا تنها شرکت هرچه فعالتر طبقه کارگر، بمثابة يك طبقه مستقل، در این جنبش ها و قرار گرفتن آن در راس این جنبش ها است که می تواند از طرفی به مبارزات مردم قاطعیت و تداوم ضروری را بخشیده و از طرف دیگر ضامنی برای اتحاد و یگانگی اقشار و طبقات مختلف خلق به وجود آورد. از اینرو، مارکسیست لنینیست ها موظفند برای تأمین پیروزی جنبشی که هم اکنون جریان دارد، با تمام قوا برای دامن زدن به مبارزات اقتصادی و بویژه سیاسی پرولتاریای ایران - که در سال های اخیر نمونه های بی همتایی از دلیری و بیکار جوئی و عزم و اتحاد طبقاتی از خود بروز داده است - برزند و در راه آگاهی پرولتاریا به نقش خود در مرحله کنونی انقلاب ایران که همانا قرار گرفتن در راس مبارزه برای کسب استقلال ملی و دموکراسی اجتماعی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق است تمامی نیروهای خود را بسیج و متحد و فعال نمایند. انجام پیروزمندانه چنین وظایفی بدون شرکت هرچه مستقیم تر و هرچه بیشتر مارکسیست - لنینیست ها در اشکال مختلف مبارزات ملی و طبقاتی، بویژه در جنبش کارگری، بدون تشریک مساعی مجدانه گروه های مختلف مارکسیستی - لنینیستی، بدون کوشش در جهت همسو کردن بویبارهای پراکنده جنبش کمونیستی و بالاخره بدون مبارزه علیه انواع انحرافات در درون جنبش کمونیستی، جنبش کارگری و جنبش ملی، میسر و مقدر نخواهد بود.

در میان انحرافات و خطراتی که جنبش ما را تهدید میکند، مارکسیست - لنینیست ها باید در درجه اول و با تمام نیرو به مبارزه علیه مقاصد اسارت سار و تئوری های انقیاد ملی دار و دسته ضد خلقی و خائن کمیته مرکزی حزب توده، این ستون پنجم سوسیال امپریالیسم شوروی، برخیزند و لبه اصلی حملات و افشای رحمانه سیاسی - ایدئولوژیک را متوجه این دشمن خطرناک سازند و سد مقاوم نیرومندی در برابر خطر نفوذ آن در جنبش به وجود آورند. مبارزه پیگیر، مستمر و بی وقفه علیه این مبلغین اسارت خلق و علیه اربابان سوسیال امپریالیست آنها یکی از ضامن های اساسی استحکام پیروزی ها و رهائی واقعی خلق ما است.

مارکسیست لنینیست ها در عین حال وظیفه دارند به مبارزه علیه پنداره های لیبرالی و رفرمیستی بخشی از اقشار متزلزل و بینابینی خلق و علیه نفوذ و گسترش سیاست و ایدئولوژی بورژوا - لیبرالی توجه هشیارانه ای معطوف دارند و با رعایت جدی مرز بین خلق و ضد خلق و پرهیز از هرگونه انحراف اپورتونیستی راست و "چپ" مبارزه جهت انفراد مشی و نظرات رفرمیستی و سازشکارانه محافل لیبرالی را به پیش برند.

مارکسیست - لنینیست ها همچنین باید به امر مبارزه علیه هرگونه نظرسفرقه افکنانه ای که به وحدت دموکراتیک و ضد امپریالیستی جنبش خلق لطامات جدی وارد می آورد در جای خود توجه جدی مبذول دارند. در این میان، در ارتسباط با پاره ای نظرات آنتی کمونیستی که از جانب برخی محافل مبارز مذهبی تبلیغ میشود باید بطور اصولی، با شیوه های درون خلقی و با حرکت از خواست استحکام وحدت خلق و تقویت پیوند های مبارزاتی میان مارکسیست ها و نیروهای مبارز مذهبی و منفرد ساختن مترجعین سرسخت، به مقابله منطقی سیاسی - ایدئولوژیک خالی از هرگونه تحریک و نفاق افکنی برخیزند. در این زمینه، مارکسیست - لنینیست ها باید از جان گذشتگی، صداقت و دلوری ملیونها کمونیست را که در سراسر جهان در راه آرمانهای والای طبقه کارگر و رهائی واقعی خلق ها پیکار کرده و میکنند و

چهره‌های پر فروغ ده‌ها و صد‌ها مبارز و متفکر و رهبر کمونیست را که در میهن ما بعنوان پیگیر ترین و فداکار ترین مبارزان رهایی میهن در اس‌نیروهای مترقی و انقلابی برای بهروزی خلق و پیروزی انقلاب جانفشانی کردند، به تمامی خلستق و نیروهای مترقی و انقلابی هرچه بهتر و بیشتر بشناسانند و بدین ترتیب، راه را بر هر گونه تبلیغ نرفته افکنانه علیه کمونیسم و کمونیست‌ها بیش از پیش بسته و راه وحدت عمل هرچه فشرده تر کلیه نیروهای مترقی را هموار سازند.

بدون تردید امروز وظائف سنگین و دشوار و موانع و مشکلات فراوان بر سر راه مارکسیست-لنینیست‌های وطن ما قرار دارد، اما جنبش پرتوان و توفند‌های که در این بهار سرخ به راه افتاده و آنی از حرکت باز نمی‌ماند توید بخش آینده تابناک و آبیستن پیروزی‌ها و کامیابی‌های بزرگ برای خلق ما و انقلابیونی است که در مسیر ظفر نمون انقلاب با استواری کام بر میدارند.

هم اکنون، ارکان تمامی ارتجاع را لرزهای سخت فرا گرفته است و تاج و تخت محمد رضا شاه بدون تردید در آینده‌ای نه چندان دور درهم شکسته خواهد شد. خلق دلاور ایران بی‌صاحباً به پیش می‌تازد، نیروی اندوزد و درس می‌آموزد و فریادی روشن خود را تدارک می‌بیند. ارتجاع و امپریالیسم و رژیونیسم و دستیاران رنگارنگشان به عیب "چاره" جوئی می‌کنند، آنها چاره‌ای ندارند جز اینکه گور خود را عمیقتر حفر کنند.

سرنگون باد رژیم فاشیستی پهلوی، سک زنجیری امپریالیسم آمریکا!

مرگ بر دو ابرقدرت، امپریالیسم آمریکا و سوسیالیسم امپریالیسم شوروی!

پیش به سوی ایجاد حزب تراز نوین طبقه کارگر ایران!

زنده باد جمهوری دموکراتیک خلق!

نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۵۷،

گروه "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر"

# طغیان مبارزات توده‌ای و حرکات لیبرالی در جامعه ما\*

هم میهنان عزیز،

سلطه امپریالیسم و حاکمیت یک باند راهزن و جانی بر میهن ما امروز ابعاد گسترده و نتایج شوم خود را بیش از هر زمان دیگری نشان داده‌است. بحران اقتصادی - سیاسی سالهای اخیر که امروز به یک اختلال عمومی در زندگی مردم و در عرصه‌های مختلف حیات جامعه تبدیل شده‌است، هم اکنون نتایج منطقی خود را بصورت افزایش بیش از پیش ناخشنودی در میان اقشار و طبقات مختلف خلق و امواج نویسن مبارزه و مقاومت توده‌ها آشکار ساخته‌است. این گسیختگی اوضاع سیاسی - اقتصادی ایران و درماندگی رژیم شاه در برابر آن و در برابر رشد فزاینده مبارزه توده‌ها که در عین حال با یک حرکت جدید امپریالیسم آمریکا جهت مستحکم کردن مواضع و پایگاه‌های خود در مناطق

پیرامون حاضر بصورت اعلامیه‌ای تحت عنوان "پیرامون حوادث اخیر ایران" در تاریخ ۸ آذر ۱۳۵۶ (۲۹ نوامبر ۱۹۷۷) توسط گروه در ایران و در خارج از کشور پخش گردید. ما از آنجا که مطالب مطروحه در این اعلامیه از اعتبار و اهمیت ویژه خود همچنان برخوردار است، اقدام به نشر مجدد آن در شماره حاضر "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" می‌نمائیم.

مختلف جهان و در کشورهای وابسته مقارن می باشد، جنبش ما را در برابر موقعیت و وظائف حساسی قرار داده است، بویژه آنکه در ماههای گذشته، علاوه بر طغیان مبارزات توده‌ای و شکل‌گیری برخی حرکات سیاسی در میان پاره‌ای از محافل ترقی خواه، ما از یکسوی مانورهایی از جانب رژیم دست‌نشانده شاه و سایر جناح‌های وابسته به گروه بندی‌های مختلف امپریالیستی و تشدید فعالیت مزدوران سوسیال امپریالیسم روس (دارودسته خائن کمیته مرکزی حزب توده) و از سوی دیگر با تظاهر توهمات و پنداره‌های واهی در میان برخی نمایندگان اقشار میانی مواجه بودیم.

در چنین شرایط حساسی، در شرائط بحران و ضعف و استیصال رژیم مزدور پهلوی و روی آوردن اقشار هرچه وسیع‌تری به صفوف مبارزه و آمادگی روزافزون توده‌ها برای روبرویی با رژیم فاشیستی و دست‌نشانده حاکم، در شرائطی که از یکطرف امپریالیسم جهانی و جناح‌های وابسته به آن جهت خروج از بن‌بست کنونی و تثبیت حاکمیت طبقات ارتجاعی در تلاشند، و از طرف دیگر، نیروهای سازشکار و آشتی طلب، در بزرگی "مکراسی" و حرکت به سمت کوره راه‌های نافرجام را تبلیغ میکنند، مارکسیست‌لنینیست‌ها و مبارزان راستین انقلابی وظیفه دارند با روشن ساختن علل بحران کنونی و ریشه‌های آن، با افشای ماهیت برنامه‌ها و مانورهای امپریالیسم و طرح‌های مصالحه جویانه و سازشکارانه، با طرف توهمات و پنداره‌های واهی، توده‌های مردم را در راه وارد آوردن ضربات جدی بر پیکر امپریالیسم و طبقات ارتجاعی حاکم بسیج و متشکل ساخته، و بجای سرباها و راه‌های بی‌سوانجام، مبارزه آنان را در راه ایجاد یک درگونی بنیادی، در راه خشکاندن ریشه‌های اصلی استثمار و بردگی، در راه پایان دادن به سلطه امپریالیسم و رژیم فاشیستی و مزدور محمد رضا شاه هدایت کنند.



رژیم تبه‌کار محمد رضا شاه مولود کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و محصول تبهانی مشترک امپریالیست‌های آمریکائی و انگلیسی است که بدست سازمان جاسوسی آمریکا و از طریق سرکوب خونین مبارزات خلق ایران استقرار یافت، تشدید وابستگی ایران به امپریالیسم جهانی، غارت منابع طبیعی و ثروت‌های سرشار کشور، استثمار بیرحمانه زحمت‌کنان و ارتکاب فجیع‌ترین جنایات فاشیستی، بارزترین مظاهر حیثیات چندده ساله این رژیم ننگین را تشکیل میدهد. در سالهای پس از "انقلاب سفید"، امپریالیسم آمریکا بحکم نیازهای سیاسی - اقتصادی خود و متناسب با شرائط ویژه تاریخی، بدست حکومت مزدور شاه، تعبیرات جدیدی در ساختمان اقتصادی - اجتماعی ایران، جهت فراهم آوردن امکانات سودآوری بیشتر، استثمار شدت‌تر زحمت‌کنان و سلب مالکیت از خلق بوجود آورد. با ایجاد این تغییرات و استقرار روابط استثمارگری جدید و وابستگی اسارت‌یاری ایران به امپریالیسم آمریکا بیش از پیش تشدید گردید و سرمایه‌های داخلی و اقتصاد ایران بمثابة "زائده سرمایه" امپریالیستی در خدمت برنامه‌ها و احتیاجات امپریالیسم و تحت کنترل تکنولوژی آن فرارگرفت. روابط جدید، علاوه بر سلب مالکیت از خلق و محو هرگونه زمینه حرکت مستقل اقتصادی، از آنجا که وابستگی عمیق و همه‌جانبه به امپریالیسم خصلت اساسی آنرا تشکیل میدهد، شرایط انتقال سریع و مستقیم بحران‌های خودکننده امپریالیسم را به کشور ما نیز هموار ساخت.

این روابط، با توجه به اینکه می‌بایستی از طریق جبر در بخش‌های مختلف جامعه مستقر گردد، بموازات رشد خود، بسط و تقویت دستگاه‌های قهریه حکومت وابسته و سازمان دادن یک سیستم گسترده اختناق فاشیستی و ایجاد مدرن‌ترین شبکه‌های قتل و شکنجه و جنایت را بمثابة ابزار ضروری در هم شکستن مخالفت و مقاومت مردم و حفظ و تحمیل این روابط بهمراه آورد. زیرا تحمیل روابطی که نه محصول نیازهای جامعه بلکه محصول احتیاجات و اجبارات امپریالیسم و بمنظور تضمین سلطه

آن بر کلیه شئون جامعه بود تنها میتوانست به اتکالی قدرت دولتی و قهر فاشیستی و سرکوب هرگونه حرکت مخالف ممکن گردد. بعبارت دیگر، استقرار، حفظ و رشد این روابط وابستگی همانطور که در بررسی ها گذشت نشان دادیم (مراجعه شود به "مسائل انقلاب و سوسیالیسم"، شماره ۲) بخاطر تحمیلی و غیرضروری بودن آن، وجود یک قدرت دیکتاتوری را برای حفظ این سیستم که خود فاقد یک برنامه ریزی منطقی و نگاه دازنده است اجتناب ناپذیر ساخت.

بدین ترتیب، با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، کشور ما از یکسو به عرصه تاخت و تاز و چپاول و استثمار هرچه بیشتر امپریالیست ها تبدیل گردید و از سوی دیگر اختناق فاشیستی بمتابه وسیله اصلی و ضروری حفظ این شرایط و ادامه اسارت و بردگی خلقهای ما هرروز ابعاد وسیع تر و شکل عریان تری یافت. در سالهای اخیر، با واگذاری نقش زاندارمی به رژیم محمد رضاشاه در منطقه و در این ارتباط افزایش سرسام آور مخارج نظامی، با افزایش بیش از پیش هزینه های غیرتولیدی و مخارج دستگاه بوروکراتیک دولتی، در نتیجه برنامه و سیاستهای رژیم در زمینه صنعت و کشاورزی و غارت بی سابقه منابع نفتی کشور و ریخت و پاش و حیفا و میل بی حساب ثروت های ملی و بالاخره با انتقال بحران های خود کننده کشورهای امپریالیستی به ایران، سلطه امپریالیسم و حاکمیت رژیم سرمایه داری وابسته به آن مصائب فاجعه آمیز و نتایج ویرانگر خود را بر روی زندگی روزانه زحمتکشان میهن ما به نحو غیرقابل تحملی انعکاس داد. بحران و تورم و اختلال و نابسامانی در عرصه های مختلف حیات جامعه تا حد کمیابی قحطی گونه بسیاری از کالاها و حوائج اولیه زندگی مردم نظیر برنج، قند، شکر، گوشت، تخم مرغ، سیبانه، تصاعد وحشت آور قیمت ها، کمبود مزمن آب، برق، مسکن، بهداشت... تعمیق وحدت یافته است.



در چنین وضعی، در شرایط قرار داشتن رژیم مزدور شاه در تنگنای هرچه بیشتر و ناتوانی وی در ادامه وضعیت موجود، امپریالیسم وار تاج تکاپوی عینی را برای خروج از بن بست آغاز نمودند. این تکاپو در زمانی صورت میگرفت که امپریالیسم آمریکا در تدارک اجرای یک برنامه جدید منطبق با احتیاجات و الزامات امپریالیسم در سطح جهانی بود. امپریالیسم آمریکا که در نتیجه مبارزه خلعهای جهان و بویژه پیکار قهرمانانه خلعهای هند و چین و تضاد های ذاتی سیستم امپریالیستی یا شدیدترین بحران تاریخ امپریالیسم، با یک بحران همه جانبه اقتصادی-سیاسی و فرهنگی مواجه می باشد، مدتهاست برای چاره اندیشی در برابر این بحران و مقابله با اوج گیری مبارزات انقلابی خلقهای تحت ستم و مبارزات طبقاتی در کشورهای سرمایه داری و همچنین برای ایجاد آمادگی لازم در برابر جنگ احتمالی میان دو ابر قدرت، در تلاش تدوین یک برنامه منطبق با اوضاع و نیازهای کنونی است. هدف این برنامه عبارت است از:

- ۱ - اتخاذ یک سلسله تدابیر بمنظور ایجاد هماهنگی در حرکت و عملکرد کشورهای امپریالیستی و گروه بندی های انحصاری بر مبنای مقدم شمردن امر دفاع از کل سیستم امپریالیستی بر منافع موقت هر یک از انحصارات، بسیج کشورها و جناحهای امپریالیستی غرب حول محور مقابله با سوسیالیسم شوروی.
- ۲ - تقویت حکومت های دست نشانده و دست و پا کردن یک پایگاه اجتماعی در میان بخشی از مردم برای این حکومت ها بمنظور تحکیم سلطه خود در مناطق تحت نفوذ و تدارک برای جنگ احتمالی میان دو ابر قدرت.
- ۳ - مقابله با اوضاعی که بدنبال جنگهای تجاوزکارانه و جنایات وحشیانه ایالات متحده در سرتاسر جهان، ارتشاء و فساد در دستگاه حاکمه و مونوپول های امپریالیستی، ماجرای مفتضحانه "واترگیت" و... جامعه آمریکا را با یک بحران عمیق معنوی و اجتماعی مواجه ساخته بود.



کارزار "دفاع از حقوق بشر" کارتر یکی از تظاهرات سیاسی - ایدئولوژیک این برنامه می باشد. جناح مبتکر این برنامه به نمایندگی کارتر میکوشد با علم کردن امر باصطلاح "دفاع از حقوق بشر" به انجام هدف های فوق بویژه به اعاده حیثیت از دست رفته آمریکا در سطح جهان، به التیام سقوط معنوی جامعه آمریکا و به ایجاد یک حربیه تبلیغاتی علیه سوسیال امپریالیسم شوروی کمک نماید.

یکی از هدف های مانور دفاع از "حقوق بشر" کارتر در کشورهای تحت سلطه تقویت نیروهای رفرمیست طرفدار آمریکا برای گسترش سرکوب ایدئولوژیک ضد کمونیستی به اتکای متزلزل ترین افشار میانی است، تا بتوان بر اساس آن در عین حفظ نظام دیکتاتوری شیوه های ظاهر - فریب تر اعمال سرکوب را نیز یافته و اجرا نمود.

برنامه و مانورهای کارتر، صرف نظر از این واقعیت که به هیچ رو قادر نیست مشکلات امپریالیسم را که بازتاب انحطاط غیر قابل علاج سیستم امپریالیسم است حل نماید، با مخالفت و مقاومت گروه بندی های دیگر امپریالیستی، که خروج از شرایط کنونی را در راه حل های دیگری می بینند، مواجه می باشد.

شرایط ایران، مانورها و تلاش های امپریالیسم آمریکا برای مقابله با بحران در بنیاد سرمایه داری و حفظ و تحکیم پایگاه های خود در جهان، کارزار باصطلاح "دفاع از حقوق بشر" کارتر و تضاد میان گروه بندی های امپریالیستی بازتاب خود را در میان بخش های مختلف هیات حاکمه ایران در ماه های گذشته بصورت مانورهای متفاوت و حتی متضاد (که انعکاس تضاد میان جناح های امپریالیستی است) نشان داد.

شرایط فوق بویژه برای بخشی از نیروهای ارتجاعی که از یک طرف به دلیل وابستگی به سایر جناح های امپریالیستی با باند مزدور پهلوی در تضاد بوده و، از طرف دیگر، از اوج گیری ورشد مبارزات توده ها شدیداً نگران و بیمناک است، زمینه مانورهای جدیدی را به وجود

آورد است. اینان با توجه به ناتوانی رژیم مزدور شاه، در ادامه وضعیت کنونی و به تبعیت از تلاش های جدید امپریالیسم آمریکا و در چارچوب "چاره جوئی" های آن میکوشند در هیئت مخالفین استبداد محمد رضا شاه، به اتکای عوامل سازشکار و مرتجعین ناراضی از حکومت و نفوذ در بخشی از متزلزل ترین نیروهای بینابینی و بهره برداری از پاره های خواسته های آزاد یخولمانه آنان به سنگر بندی برای آینده اقدام نمایند و خود را برای ایفای وظائف احتمالی آتی آماده سازند. نمونه این مانورهای مزدورانه را میتوان بویژه در تجدید فعالیت های پنهان و آشکار دکتر امینی، عامل امپریالیسم آمریکا و عاقد قرارداد خاقانانسه کسرسیموم، مشاهده نمود. اینان به عبت تلاش دارند ریشه های مشکلات وناسامانی های اجتماعی را در دیکتاتوری فردی حکومت شاه و نه در وابستگی وی به امپریالیسم جلوه دهند، در حالیکه شرایط ایران از بحران اقتصادی تا نابسامانی های اجتماعی تماماً معلول وابستگی این حکومت به امپریالیسم جهانی بویژه امپریالیسم آمریکا بوده و اختناق فاشیستی حاکم - که امروز در شکل حکومتی استبداد مطلقه شاه تجلی یافته است - نتیجه اجتناب ناپذیر این وابستگی و شرط حفظ و ادامه آن است.

اوضاع بحرانی ایران و تقارن آن با برنامه کارتر واکنش های متفاوتی را در میان محافل و نیروهای اجتماعی مختلف به وجود آورد که بخشی از آن بصورت اعتراضات برخی محافل لیبرال و روشنفکران ترقی خواه علیه اختناق، عریضه نویسی به شاه، نامه های اعتراضی و بیانیه ها و اعلامیه های مختلف انعکاس داده شده است. در میان این واکنش ها، نامه ها و فعالیت های برخی از رهبران سابق "جبهه ملی" و عهد های از نویسندگان و هنرمندان به لحاظ تاثیرات، چگونگی آغاز و تکامل آن شایان توجه است.

نامه سه تن از رهبران سابق "جبهه ملی ایران"، داریوش فروهر، دکتر سنجابی و شاپور بختیار از جمله واکنش‌های اولیه‌ای است که هم بخاطر پیشینه مبارزاتی امضاءکنندگان و هم بخاطر مضمون و محتسوی نامه و نتایج و تاثیرات آن دارای اهمیت فراوان است. نویسندگان نامه که در دورانی بعنوان نماینده و سخنگوی بورژوازی ملی و خود بورژوازی سنتی ایران در مبارزات ملی و آزاد یخواهانه مردم ما نقش داشته‌اند، کسانی که بیش از همه میدانند که حکومت محمد رضا شاه چگونه بدست چه کسانی مستقر گردید و خود شاهد توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع برای بازگرداندن شاه فراری و اعاده مجدد تاج و تخت به وی بودند، ناگهان بر آن میشوند که از طریق عریضه به شاه خائن و مزدور علیه شرایطی که بدست وی و اربابان امپریالیستش در ایران حاکم گردیده اعتراض کنند. این نامه، با وجود اعتراض به اوضاع ناهنجار کنونی، نقض کامل حقوق انسانی و حاکمیت دیکتاتوری و در عین طرح خواسته‌های آزاد یخواهانه، در سمت‌گیری اساسی خود، بیانگر یک خواست و حرکت لیبرالی و سازشکارانه است. فقدان هرگونه مطالبه ملی و ضد امپریالیستی و بیش از آن سکوت مطلق نامه در مورد سلطه امپریالیسم، بویژه امپریالیسم آمریکا، این دشمن عمده خلقهای ایران، و تاخت و تاز بلامنان آن در کلیه عرصه‌های حیات جامعه، علاوه بر ایجاد ابهام و گمراهی در سمت‌گیری مبارزه خلق ما علیه دشمنان اصلی، با توجه به زمان و شرایط نگارش و انتشار آن، گویای این واقعیت بود که نویسندگان نامه، بجای روی آوردن به توده‌ها، بسوی تلاش‌ها و چاره‌جویی‌های امپریالیسم چشم دوخته و امید بسته‌اند. در نامه سرگشاده، پس از اشاره بمباحث شدن کامل قانون اساسی توسط شاه، از وی طلب میشود که با رعایت قانون اساسی، منطبق با اصل "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت"، اختیارات بی حد و حصری را که در دست خود متمرکز نموده است، محدود سازد. بعبارت دیگر، نامه نه تنها از چارچوب نظام حکومتی پیوسته موجود فراتر نمی‌رود، بلکه حتی آمادگی خود را برای تن دادن

به ادامه سلطنت محمد رضا شاه، این مزدور بیگانه و مسئول تیره روزی خلق ما، این سفاک ترین جنا پتکار تاریخ میهن ما - در صورت محسود کردن اختیارات خود (۱۱؟) - اعلام میدارد.



قانون اساسی ایران و متمم آن مجموعه پرتضادی است از اختیارات شاه و حقوق ملت. این مجموعه متضاد که خود در اساس نتیجه متوقف شدن انقلاب مشروطیت ایران و سازش بورژوازی ضعیف و نوحاشه با فئودالها و زمینداران بود، بعدها به کرات مورد دستبرد خاندان ننگین پهلوی قرار گرفت و هر بار اصول جدیدی بعنوان متمم آن به سود گسترش اختیارات شاه بر آن ضمیمه شد. اما اگر در اوائل قرن بیستم شعار استقرار حکومت مشروطه سلطنتی در مقابله با استبداد سلطنتی شعاری مرفوق محسوب میگردد و جنبش آزاد یخواهانه خلق ما امیدوار بود با تشکیل مجلس مقننه و تدوین قانون اساسی "اراده ملت" را حاکم سازد و به لجام گسیختگی سلاطین مستبد پایان دهد، امروز پس از آزمايش طولانی نتایج واقعی حکومت مشروطه سلطنتی، طرح خواست اجرای قانون اساسی توجیه گر این مشروطیت (که نه تنها بعد از دستبرد های متوالی در آن، بلکه حتی از همان روزهای تبعید اجباری ستارخان از تبریز و سپس محاصره و مجروح ساختن وی در تهران، درجه انعکاس "اراده ملت" را نشان داده است) علاوه بر دامن زدن پنداره‌های واهی در میان مردم، بازگشت به اعصار و قرون گذشته، بازگشت به شعارهای کهنه و پیوسته است. اگر در هفتاد سال قبل، در جنبش مشروطه ایران، بمثابة بازتاب تغییرات اقتصادی - اجتماعی میهن ما در مرحله تاریخی معین و در شرایط یک جامعه عقب مانده فئودالی، خواست توده‌های مردم برای پایان دادن به ستم سیاسی و برجید شدن بساط خود کامگی و استبداد سلاطین در قالب مطالبه قانون و تشکیل مجلس

شورایلی بیان میگردد، امروز طرح شعار "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت"، پس از هفتاد سال تجربه همه جانبه حکومت مشروطه و قانون اساسی حافظ آن، در شرایط تاریخی امروز کشور ما و در شرایط گسترده شدن افق های تانکائی در صحنه مبارزات خلقهای جهان و حرکت پرتوان و سدا ناپذیر پرولتاریای انقلابی و خلق های ستم دیده برای ایجاد جهانی نو، جهانی بدون استثمار و بردگی، در دوران اضمحلال امپریا-لیسم و پیروزی های درخشان سوسیالیسم در عرصه جهانی، شعاری است ارتجاعی که تنها میتواند در خدمت ادامه اسارت خلق ما و حفظ نظام پوسیده موجود قرار گیرد. در واقع خواستها و مطالبات سیاسی نامه، نه تنها انعکاس خواستها و مطالبات زحمتکشان میهن ما نیست، بلکه حتی خواستهای بورژوازی متوسط را نیز که امضاء کنندگان نامه زمانسی نمایند و سخنگوی آن بودند بیان نمیکند.

رویداد های هفته های اخیر، مسافرت توطئه آمیز شاه به آمریکا و فرانسه و بورس خونین رژیم مزدور پهلوی علیه امواج نوین مبارزات و مطالبات مردم و حتی علیه خواستهای محافل بورژوا - ناسیونالیست مبنی بر "رعایت قانون اساسی"، یکبار دیگر ابطال پنداره های لیبرالی فوق را بطور بارزی آشکار ساخت و نشان داد که تصور کسب آزادی و دمکراسی در چارچوب نظام وابسته موجود و امید بستن به مانورهای امپریالیسم چپزی جز تکرار فاجعه آمیز آزمایش های شکست خورده گذشته نیست.



فعالیتها و مبارزات ماههای گذشته نویسنده نگان و شاعران ایران یکی دیگر از وقایع مهم در جریان رویداد های اخیر است. این فعالیتها با نامه چهل نفر از شعرا و نویسندگان ایران و طرح خواست القای سانسور، آزادی قلم و بیان و تشکیل کانون نویسندگان (که مدت کوتاهی بعد بصورت خواست فریب صد نفر از شعرا و نویسندگان و هنرمندان ایران مجدداً تصریح

گردید) آغاز شد. نامه مزبور با وجود جنبه های افشاگرانه خود و اعتراض نسبت به خفقان سیاسی حاکم در کشور ما، با توجه به مجیزگویی نسبت به قانون اساسی و به همراه آن اعلام مرزبندی و فاصله گیری از میسازرات انقلابی (و یا بقول نامه "تنش های افراطی") مبین وجود گرایشهای سازشکارانه ای است که میکوشد در شرایط حساس کنونی، مبارزه نویسندگان و هنرمندان میهن ما را در راه بدهستان های مصالحه جویانه با رژیم فاشیستی و دست نشانده حاکم سوق دهد. نفوذ چنین گرایشی در میان هنرمندان و نویسندگان ایران که بخش کثیری از آنان در سالهای اخیر با استواری بر روی تعهدات و وظائف خود در برابر خلق، در زیر سر - نبردهای حکومت مزدور پهلوی و در منگنه فشارهای خرید کننده دستگاه های ترور و اختناق، تفتیش عقاید و سانسور از پای ننشسته و با پیگیری به مبارزه خود بمثابه بخش تفکیک ناپذیری از مبارزه خلق علیه امپریالیسم و ارتجاع ادامه داد، با بیان آرمانهای ترقیخواهانه میکوشید - و ضرورت های اجتماعی و واقعیت های زندگی را منعکس سازند و بالاخره رخنه این گرایش آشتی طلبانه در جبهه فرهنگ و هنر متعبد کشور ما که در آن ستارگانی چون بهرنگی ها درخشید هاست، نمیتوانست با سنن و مبانی پیکارجویانه فوق در انطباق باشد.

فعالیتها و مبارزاتی که بدنبال نامه مزبور دامنه زد شد و بویژه کوشش هایی که در راه راه یکالیزه کردن این مبارزه و خارج ساختن آن از یک دایره محدود و بسته در ماهها و هفته های گذشته انجام گرفت، نشانه تقویت گرایشی است که با آگاهی به وظائف و رسالت روشنفکران مترقی در جهت مقابله با گرایشات لیبرالی و عناصر سازشکار و حفظ و ادامه سنن مبارزاتی گذشته قاطعانه گام بر میدارد. شك نیست که مبارزه نویسندگان و هنرمندان، طرح خواست تشکیل "کانون نویسندگان" و خواستهای مشابه، بمثابه مطالباتی محق و آزاد بخولها نه، از پشتیبانی کلیه نیروهای مترقی و همه میهن پرستان ایران برخوردار میباشد. اما آنچه در این ارتباط هیچگاه نباید نادیده گرفته شود، این واقعیت

است که در شرایط کنونی میهن ما، در شرایط حاکمیت رژیم فاشیستی شاه و سلطه امپریالیسم در ایران، هر مبارزهای جدا از مبارزه عمومی خلق جهت پایان دادن به سلطه امپریالیسم و برچیدن نظام فاشیستی موجود، سرنوشتی جز شکست و ناکامی و یا کشیده شدن به سازش و آشتی نخواهد داشت. هیچ مبارزهای بدون در نظر داشتن پیوسته هدف نهائی و بدون ارتباط با این هدف نهائی نمیتواند بمثابة يك گام واقعی در جهت وارد آوردن ضربه بر دشمن تلقی گردد.



امروز بویژه در شرایط ضعف و استیصال رژیم وابسته و پیوستن روز-افزون توده ها به مبارزه، در شرایط باز شدن جبهه های هر روز تازه ای در مقابل با حکومت محمد رضا شاه، طرح هرگونه خواست آزاد یخواهانه و هر مطالبه سیاسی تنها از طریق اتکا به توده های مردم و وحدت بخشیدن به مبارزات ملی و طبقاتی، از طریق بسیج خلق در جهت بیرون راندن امپریالیسم و سرنوشتی رژیم مزدور و وابسته پهلوی، مضمون و معنای واقعی می یابد. هنرمندان و نویسندگان مترقی میهن ما زمانی قادر خواهند بود در راه تحقق واقعی خواستهای خود گام بردارند، که با طرد توهمات و پنداره های واهی، با خنثی کردن عناصر متزلزل در صفوف خود و انفراد سازشکاران، مبارزه خود را در راه تحقق خواستهای آزاد یخواهانه با مبارزه خلق همراه سازند. بدون همراهی و پیوند با مبارزه زحمتکشان و قرار گرفتن در خدمت آن، تحقق واقعی هیچگونه خواستی ممکن نیست. بدست آوردن خواستهای دمکراتیک واقعی و نیل به دمکراسی بسدون در هم شکستن نظام حاکم و رهائی خلق ما از زنجیرهای اسارت امپریالیسم و عوامل ایرانی آن میسر نخواهد بود.

شرایط بحرانی جامعه ایران، آشفتگی و اغتشاش عمومی اوضاع و فقر و تیره روزی توده های ملیونی خلق، نتایج منطقی خونری (علیرغم تلاش

امپریالیسم و رژیم دست نشانده شاه که به عبث میکوشند به ضرب تازیانه و زندان به حیات تنگین خود دوام بخشند ( بصورت گسترش روزافزون نارضایتی و اعتراض همگانی و مبارزه و مقاومت توده ها و بویژه زحمتکشان که بیش از همه سنگینی این مصائب را بر شانه های خود احساس میکنند، هر روز بیشتر نشان میدهد. جنبش گسترده مبارزات توده های در ماههای اخیر، مبارزه پرشکوه و قهرمانانه چند صد هزار نفر از زحمتکشان میهن ما علیه رژیم شاه و بخاطر خانه سازی، اعتصابات عظیم کارگری در تهران، شیراز، تبریز، رشت، اصفهان، خورستان و سایر شهرستانهای ایران که تشدید مبارزات روحانیون مبارز، بازاریان، دانشجویان و روشنفکران مترقی را بدنبال داشت، نمونه برجسته و پرشور غلبان توده های زحمتکش و مبارزه و مقاومت خلق در برابر شرایط موجود و اوضاع ناپسامان و اسارت باری است که امپریالیسم و رژیم دست نشانده آن در ایران به خلق ما تحمیل نمود هاند.

تظاهرات متعدد هفته های گذشته، تظاهرات هزاران نفر از مردم ستمدیده ما در تهران، ری، قم، شیراز، اصفهان، اهواز، نوشهر... تبدیل اجتماع پانزده هزار نفری "شبهای نویسندگان و هنرمندان" به نمایش آشکار علیه رژیم فاشیستی و سفاک شاه، گسترش این مبارزات همزمان و پس از مسافرت شاه به آمریکا و فرانسه، تظاهرات پرشکوه و خونین دانشجویان در دانشگاه ها و خیابان ها، تعطیل بازار تهران و نمایش اعتراض خونین در کاروانسرا سنگی، اعتصابات و تظاهرات متوالی در شهرستانهای مختلف ایران و مقابله سرکوبگرانه رژیم در برابر این مبارزات از یکسو گواه بارز این واقعیت است که توده های خلق و در پیشاپیش آنان زحمتکشان میهن ما بدون افتادن به دام پنداره های واهی علیه رژیم منفور پهلوی مصصمانه بپا خاسته اند، و از سوی دیگر نشان میدهد که دیکتاتوری و اعمال سرکوب و ترور فاشیستی وسیله اصلی حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم در ایران را تشکیل میدهد و طبقات ارتجاعی حاکم و رژیم وابسته به امپریالیسم شاه از توسل به هیچ جنایتی برای حفظ و ادامه این حاکمیت ابا ندارند.

ماهیت طبقاتی رژیم شاه و وابستگی آن به امپریالیسم آن زمینیه و سرچشمه اساسی است که کلیه افسار و طبقات خلق، کارگران، دهقانان و افسار وسیع خرد بورژوازی را در معرض سلب مالکیت و استثمار مداوم امپریالیستی قرار داده، فقر و تیره روزی توده‌های مردم و چپاول و غارت منابع سرشار میهن ما را سبب شده است. رژیم فاشیستی شاه، بمثابه سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا و نماینده طبقات ارتجاعی وابسته به آن، حافظ و نگهبان این منافع و وسیله حفظ و تحکیم این وابستگی و چپ اول است. بنابراین، تازمانی که حاکمیت سرمایه‌های امپریالیستی بر کشور ما وجود دارد، خلق ما هیچ گونه امکانی برای بستن سرچشمه‌های بحران و عواقب آن، برای رشد واقعی، برای استقلال و دمکراسی و یا بهبود شرایط اقتصادی - اجتماعی حاکم نداشته و تنها با درهم شکستن سیطره امپریالیسم و نوکران بورژوا - کپیرا و آن، با خشکاندن این سر - چشمه نابسامانی و بیداد قادر خواهد بود شرایط شکوفائی واقعی ایران را فراهم آورد. راه‌نیل به این آرمان بزرگ خلق ما، بسیج و ساز - ماندهی وسیع مردم و بویژه طبقه کارگر، تدارک پیکار عظیم و طولانی جنگ خلق و مبارزه قاطع و تا به آخر علیه کلیه دشمنان داخلی و خارجی است. سراب‌های رفرمیستی تنها می‌تواند به خلع سلاح توده‌ها، به کاهش برندگی مبارزات و گم کردن سمت آن منتهی گردد. بهمین جهت، طرد این توهمات شرط پیشبرد این مبارزات است. بویژه آنکه چنین توهماتی مدتهاست توسط اردو دسته خائن "کمیته مرکزی حزب توده"، این عمال مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی، بصورت تلقینات ضد انقلابی مستمر و با هدف انحراف جنبش نوپای مردم ما از سمت گیری درست و کشاندن آن به بیراهه‌های سازشکارانه، بطور سیستماتیک دامن زده میشود. این تلاش‌های "کمیته مرکزی" بر شرایط حساس رشد جنبش و تلاش رژیم شاه و امپریالیسم جهت "چاره جوئی" در برابر بحران فزاینده کونی به شکل طرح تقویری‌های ضد انقلابی از قبیل "جبهه واحد ضد یکتاتوری" بیش از پیش تشدید یافته است. لذا مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم مزدور شاه

بدون مبارزه علیه این نمایندگان ضد انقلاب و مبلغین ادامه و تحکیم بردگی خلقهای میهن ما و بدون افشا و طرد کامل تلقینات و تزه‌های ضد انقلابی آنان میسر نیست.

پراکندن این امید واهی که گویا میتوان در شرایط سلطه امپریالیسم به آزادی و دمکراسی (حتی از نوع بورژوازی آن) نائل آمد، هیچ چیز نیست جز تلاش برای سست کردن اراده پیکار جوی توده‌ها و ایجاد انحراف، سمتگیری درست آن. مبارزه برای کسب دمکراسی واقعی، مبارزه برای رهائی و شکوفائی میهن ما، مفهومی جدا از مبارزه لاینفک علیه امپریالیسم و رژیم مزدور شاه نمیتواند داشته باشد. خلق ما تنها از طریق برانداختن سلطه امپریالیسم و پایان دادن به حاکمیت طبقات ارتجاعی میتواند به استقلال و آزادی نائل آید. تحقق این هدف و پیشبرد پیروزمند این مبارزه بدون بسیج و تشکل توده‌های ملیونی خلق و برپا - ساختن جنگ مسلحانه توده‌ای، بدون هژمونی پرولتاریا و سازمان‌سیا - سی آن، ممکن نیست. کمونست‌های ایران در راه نیل به این هدف، در راه حل وظائف ضد امپریالیستی و دمکراتیک، انجام انقلاب دمکراتیک نوین و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق، بر اساس آموزش‌های مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون، نه در جهت توهمات رفرمیستی، بلکه در راه بسیج و سازماندهی توده‌ها، در راه سازماندهی طبقه کارگر و ارتقای آن به یک جنبش آگاه و متشکل انقلابی گام برمیدارند و از این طریق راه نیل به رهائی واقعی را هموار می‌سازند.

در هر کجا که هستیم، در کارخانه و کارگاه، در کوچه و بازار، در مدرسه و دانشگاه، در شهر و روستا، کارزار وسیع مبارزه و مقاومت علیه رژیم دست‌نشانده شاه و امپریالیسم جهانی را سازمان دهیم!



## «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» تاکتیک جدیدی در استراتژی خیانت کمیته مرکزی

چندی است باند خائن کمیته مرکزی بدنبال سیاستها و توطئه‌های خائنانانه پپشین، فعالیت دامنه داری را در پوشش مبارزه در راه "سرنگونی رژیم شاه و دعوت به تشکیل "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" آغاز کرده است. افشای این توطئه جدید مزدوران سوسیال امپریالیسم شوروی و درهم شکستن تلاش مزورانه آنان در نفوذ به میان صفوف خلق بویژه در شرائط کنونی تندید تعرض ابرقدرت روس در سطح جهان و در شرائطی که بخش‌هایی از نیروهای بینابینی در درون خلق به دلیل پایه‌های سست ایدئولوژیک و عدم اعتقاد به نیروی پرتوان توده‌ها و بخش‌هایی به دلیل عدم شناخت درست از ماهیت این باند خائن و تسلیم طلب در معرض تهدید آن قسرار دارند حائز اهمیت فراوان است.

کمیته مرکزی پس از ده سال تلاش در مناظره‌گری بی‌پرده رژیم فاشیستی و دست‌نشانده شاه، امروز در لباس شوالیه‌هایی با اسب و شمشیر چوبین ظاهراً به مبارزه علیه آن برخاسته است، علیه رژیمی که سالیان دراز وظیفه تبلیغ تسلیم و سازش‌باوی را عهده دار بوده‌اند. اما بطوریکه خواهیم دید، این حرکت جدید چیزی جز ادامه همان رسالت توکری سوسیال امپریالیسم شوروی و انطباق آن با شرائط کنونی اوضاع ایران و جهان و چیزی جز یک تاکتیک جدید در استراتژی خیانت این دشمنان خلق‌های ایران نیست. ما در زیرکوشش میکنیم با بررسی کارنامه ننگین این خائنین به میهن و بررسی ارتباط شعارها و سیاست‌های گذشته و حال آنان با برنامه و استراتژی دیرروز و امروز تزارهای نوین کرملین، ماهیت و هدف‌های تلاش جدید کمیته مرکزی و مضمون شعارهای امروز آن را نشان دهیم \*

\* آنچه به خیانت کمیته مرکزی حزب توده به جنبش کارگری ضد امپریالیستی ایران ناقص از زرقمها مربوط میگردد، مبحث مفصلی است که باید جداگانه به آن پرداخت.

### ■ "کمیته مرکزی"، مدافع و مضابطه گر رژیم فاشیستی و دست نشانده شاه

الزامات امپریالیسم جهانی و بحران اقتصادی/سیاسی سالهای ۴۱/۱۹۳۹-۱-۱- معه ایران، استقرار روابط اقتصادی و مکانیسم استثماری جدیدی را در میهن ما برای امپریالیست ها ضروری می ساخت. برنامه استقرار این مناسبات جدید و ایجاد تغییرات لازم در ساخت اقتصادی/اجتماعی کشور جهت انطباق آنها با نیازهای جدید امپریالیسم، بالاخره در اواخر سال ۱۳۴۱ بصورت طرح فرم های امپریالیستی تنظیم و توسط رژیم مزدور شاه به اجرا گذارده شد. این برنامه، همانگونه که در گذشته بارها نشان داده ایم \*، بخشی از یک برنامه عمومی در مقیاس جهانی و بازتابی از استراتژی جدید امپریالیسم بود که هدف آن تجدید نظر در شیوه استثمار و چپاول میهن ما و ایجاد تغییر در استرکچر اقتصادی کشور به سود انحصارات امپریالیستی و تندید وابستگی ایران بود. از طرف دیگر، این برنامه، از آنجا که محصول اجارات و احتیاجات امپریالیستی بود، می بایستی از طریق جبر و به انکای یک قدرت قهری مستبد و همراه با گسترش دیکتاتوری فاشیستی به اجرا در آید. بهمین جهت، انجام آن با یک تعرض عمومی علیه خلق ما و سرکوب و قتل عام وحشیانه توده های مردم در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و یورش بی سابقه علیه کلیه حقوق انسانی و اجتماعی آغاز گردید.

در برخورد به این برنامه ضد ملی و چپاولگرانه، "کمیته مرکزی" از همان ابتدا، پایه پای کارگزاران رژیم دست نشانده شاه، با تمام نیرو و امکانات خود را در خدمت توجیه و تأیید این برنامه غارت و چپاول هرچه بیشتر میهن ما قرار داد. کشف "گرایش های مثبت هیات حاکمه"، حمایت از سیاست سلطه طلبانه رژیم، حمایت از اشغال جزایر خلیج فارس و محاقنه دانستن حاکمیت شاه بر این جزایر \*، پشتیبانی از سیاست خارجی رژیم و حتی توجیه بی شرمانه سرکوب انقلابیون میهن ما توسط \* در مورد هدفها و نتایج برنامه فرم های نواستعماری در ایران و سایر ممالک تحت سلطه امپریالیسم، مراجعه شود به شماره های ۲ و ۳ "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" (مقاله "نظری های ضد مارکسیستی و تسلیم طلبانه در پوشش مارکسیسم و مبارزه مسلحانه" و مقاله "نورم در اقتصاد امپریالیستی و در ایران")، \* از "اظهاریه کمیته مرکزی حزب توده ایران"، "مردم"، آذرماه ۱۳۵۰.

حکومت فاشیستی پهلوی، اشکال مختلف فعالیت های خائنه این باند مزدور در تأیید ضمنی و صریح رژیم محمد رضاشاه بود. اما اگر کارگزاران رسمی رژیم به علت رسوائی کامل نمی توانستند وظیفه لازم را در قلب واقعیات و تحقیق توده ها انجام دهند، در عوض این ماموران غیررسمی رژیم و مبلغین اسارت و بردگی خلق ما می کوشیدند در پوشش مفاهیم و ادبیات مارکسیستی و با جعل و تحریف و قیاحانه مارکسیسم آنها به نحوی شایسته اجرا نمایند.

بهینیم "کمیته مرکزی" اصلاحات امپریالیستی و اقدامات رژیم دست نشانده شاه را چگونه ارزیابی و تبلیغ میکند:

"اصلاحات ارضی با افزایش علاقه نسبی دهقانان به ثمرات کارخود و پائین تر رسوخ سرمایه داری در ده امکانات بیشتری برای رفاه دهقانان و رشد اقتصاد روستائی فراهم می سازد." \*

"در روزهای اصلاحات ارضی شاه الزاما نمایندگی ملاکان بورژواشده و سرمایه داری بزرگ، "رفرمانور" را بعد از گرفته و تاحدود معینی از لغو رژیم ارباب رعیتی و صنعتی کردن کشور دفاع کرد و از تولید داخلی حمایت نمود." \*

کمیته مرکزی نه تنها در چارچوب ایران، بلکه در مقیاس جهانی نیز خود را موظف میدانند اقدامات "مثبت" و "ترقی خواهانه" محمد رضاشاه را به جهانیان بشناساند:

"رفرم هایی که در سال ۱۹۶۱ آغاز شد و بعد از وانیوه ۶۳ در سراسر کشور گسترش یافت گرچه به نحو غیر پیگیر اجرا شد، اما حاکمیت فقود الها و مالکین بزرگ ارضی را درهم شکست. رفراوندوم وانیوه ۶۳ (۶ بهمن ۴۱) راه را برای ادامه اقدامات بورژوائی باز کرد، اقداماتی که در خدمت، مناسبات فقود الی قرون وسطائی بودند و راه را برای تکامل سریع سرمایه داری هموار ساختند. این رفرم ها بدون تردید تحرك نیرومندی به کشور وارد ساختند. در سالهای اخیر پیروزی های مهمی در عرضه های صنعتی کردن و الکترونیکی کردن کشور بدست آمده و سیستم آموزشی شکل گرفته و گسترش یافته است.... تغییر تناسب قوا در عرصه جهانی از یکطرف، و ترکیب جدید طبقاتی در ایران و نتایج ناشی از آن از طرف دیگر، انعکاس روشن خود را در سیاست خارجی رژیم شاه نشان میدهد. تا ۱۹۶۰/۶۱، این

\* "دنیا"، دوره دوم، سال هفتم، شماره ۳.

سیاست خارجی متجانس و یکجانبه بود ، از زمانی که فرمها در ایران به اجرا درآمد ، این سیاست بتدریج درجهت همه جانبه شدن سیر نمود . . . . . سیاست دولت ایران در ارتباط با تجاوزات بین المللی امپریالیستی ( درخاورمیانه ، در ویتنام ، ... ) بطور نسبی مثبت است (؟!؟) ( اما ) با وجود گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیستی ، دولت ایران همچنان از به رسمیت شناختن موجودیت دو آلمان خود - داری میکند . . . . . ما معتقدیم که این سیاست عدم شناسائی جمهوری دمکراتیک آلمان با چارچوب عمومی سیاست خارجی ایران منطبق - ق نیست . \*

" حزب توده ایران در عین اینکه از اقدامات ترقی خواهانه ای که به منظور از بین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که در جهت صنعتی کردن و مدرنیزه کردن کشاورزی کشور میشود پشتیبانی میکند . . . . . \*

کمیته مرکزی برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم احتمالی ، لازم میدانند توضیح دهد که این رقم ها گرچه " محصول فرعی مبارزه انقلابی " است و " تحول تناسب قوا بسود سوسیالیسم و به زبان امپریالیسم ، قدرت روزافزون سوسیالیسم و ضعف فزاینده امپریالیسم ، دستاوردهای جنبش رهایی بخش ضد امپریالیستی در کشورهای جهان ، تحولات منطقه خاورمیانه ، مبارزات طولانی مردم ایران در دوران پس از جنگ دوم و در پیشاپیش آنها حزب توده ایران ، هیئت حاکمه را پس از مدت ها مقاومت و خرابکاری و تردید سرانجام وادار به انجام آن نمود ، ولی البته این هنوز " انقلاب بمعنای اصلی و اجتماعی کلمه نیست " ، و سپس لطف کرده و خاطر نشان می سازند که " نمیتوان این گمراهی را ایجاد کرد که گویا آن انقلاب ملی و دمکراتیک که باید در کشور ما روی دهد ، هم اکنون روی داده " است \* \* \*

کمیته مرکزی میکوشد وظائف خود را نه تنها بعنوان مبلغ رژیم شاه ، بلکه در عین حال بمثابة مشاور آن به نحو شایسته ای انجام دهد :

- \* صاحبیه د اود نوروژی ، عضو کمیته مرکزی با نشریه " فاسیت " ، وابسته بحزب رومینیونیت آلمان غربی ، آوریل ۱۹۷۲ .
- \* پیام ایرج اسکندری ، دبیرکل حزب ، به کنگره ، هم حزب کمونیست بلغارستان .
- \* \* \* " دنیا " ، دوره دوم ، سال سیزدهم ، شماره اول .

" برطرف ساختن عقب افتادگی اقتصادی و تأمین رشد سریع و منظم اقتصاد ملی ، بدون تمرکز مواضع کلیدی اقتصادیات کشور در بخش دولتی امکان پذیر نیست و لذا باید انحصار کامل دولت بر بازرگانی خارجی که یکی از مهمترین مواضع کلیدی اقتصادی هر کشوری محسوب میگردد ، برقرارشود . " \*

" در ایران بخش دولتی نیرومندی وجود دارد که بعلمت در دست داشتن اهرمهای اقتصادی نقش موثری در اقتصاد کشور ایفا میکند . \*

و بنابراین :

" تقویت و توسعه سرمایه داری دولتی بسود استقلال اقتصادی ایران است . کارخانه های دولتی میتوانند در دست دولت بصورت افزاری جهشت تراکم سرمایه و رشد بعدی صنایع و تاثیر مثبت در مجموعه تولید ایران در آیند . " \* \* \*

در همین ارتباط توجه هیئت حاکمه را ( که در تب منافع ایران میسوزد !! ) به این صاله جلب می نماید که :

" ایران در موقعیت مناسبی قرار گرفته است که به سهولت میتواند بنا اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی معاملات خود را توسعه دهد و این معاملات بیش از همه به نفع ایران است . " (؟!؟) \* \* \*

و :

" مناسبات ایران با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی فقط عامل ساده توسعه صادرات و واردات کالاهای ضروری صنعتی نیست بلکه علاوه بر آن در تفسیر استروکتور اقتصادی و بیش از همه استروکتور صنایع ایران نقش بزرگی ایفا میکند . " \* \* \*

وبالآخره نظر رژیم ملی ضد امپریالیست شاه را به این نکته مهم معطوف میدارد که :  
" بسط مناسبات بازرگانی با کشورهای سوسیالیستی ، بویژه با همسایه بزرگ ما اتحاد شوروی مزایای انکار ناپذیری دارد و این مناسبات نه فقط بخودی خود موجب رونق و تحکیم اقتصاد ایران میشود ، بلکه

- \* " دنیا " ، دوره دوم ، سال چهاردهم ، شماره ۱ .
- \* \* " مردم " ، شماره ۷۲ ، تیرماه ۱۳۵۰ .
- \* \* \* " دنیا " ، سال سوم ، شماره ۳ .
- \* \* \* \* " دنیا " ، دوره دوم ، سال چهاردهم ، شماره ۱ .



امکان مقاومت در برابر سیاست غارتگرانه امپریالیستی را به وجود می آورد. \*

بطور خلاصه طبق احتجاجات مزورانه و توجیحات ضد انقلابی کمیته مرکزی:

اولا: فرم های امپریالیستی نه پروژه هائی در جهت وابسته کردن هرچه بیشتر اقتصاد ایران به انحصارات امپریالیستی و اقداماتی بمنظور تمدید بهره کشی و استثمار زحمتکشان و غارت منابع طبیعی و امکانات اقتصادی کشور در ابعاد گسترده تر و وحشیانه تر از پیش، بلکه اقدامات "مثبت و ترقی خواهانه ای است" در راستای - کردن کشور و دفاع از آن که به "پیروزی های مهمی در عرصه صنعتی کردن و الکترونیکی کردن کشور" منتهی شده است. نتیجه فرم های شاه نسه سلب مالکیت از دهقانان، بی خانمانی، سیاه روزی و از هستی ساقط شدن بخش مهمی از زحمتکشان روستا، متروک ماندن تولید کالاها، پایه های در روستا و بحران و ویرانی تقریباً کامل کشاورزی ایران و... بلکه "رفاه دهقانان"، "رشد اقتصاد روستائی" و "مدنیزه کردن کشاورزی" بوده است.

ثانیا: شاه نماینده باند راهزنان و جانان حاکم بر میهن ما و حافظ منافع امپریالیست ها و مانع اساسی رشد صنایع و تولید ملی در ارزیابی و تبلیغات خائنانه کمیته مرکزی بعنوان حامی تولید داخلی غسل تعمید می یابد و از این طریق سرسبز - دگی رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا و ماهیت امپریالیستی و ضد ملی فرم ها مزورانه - پرده پوشی میگردد و تولیدی که کمترین ارتباطی با نیازهای داخلی نداشته و تنها بمنظور کسب سود بیشتر انحصارات امپریالیستی بر جامعه و اقتصاد ما تحمیل شده بمثابة تولید داخلی تبلیغ میشود. این "ارزیابی" از شرایط اقتصادی ایران و مخفی ساختن وابستگی ریشه ای ایران به امپریالیسم و پوشاندن نقش حکومت شاه در اجرای خواستها و برنامه های امپریالیسم آمریکا و مستقل جلوه دادن آن بطوریکه خواهیم دید یکی از مبانی مهم سایر نتیجه گیری های کمیته مرکزی را تشکیل میدهد و بهمین جهت به اشکال مختلف و بطرز مستمر در تبلیغات شاهد و ستانه این باند خائن - انعکاس می یابد.

ثالثا: تمرکز مواضع کلیدی اقتصاد و بازرگانی خارجی در دست دولت ضد خلقی و دست نشانده شاه عامل "رشد سریع و منظم اقتصاد ملی" است و علاوه بر این - رژیم شاه برای "مبارزه علیه امپریالیسم" و برای اینکه بتواند در برابر سیاست غارت - گرانه امپریالیستی "مقاومت" کند و در عین حال به آرزوی "رونق و تحکیم اقتصاد ایران"

\* "دنیا"، دوره دوم، سال پنجم، شماره ۲.

جامه عمل پوشاند، باید "مناسبات بازرگانی و معاملات خود را" با اتحاد شوروی توسعه دهد.

رابعاً: رژیم شاه در تبلیغات بیشرمانه کمیته مرکزی نه تنها در زمینه اقتصادی و سیاست داخلی، بلکه در سیاست خارجی نیز یک سیاست مستقل و همه جانبه، سیاستی "علیه تجاوزات بین المللی امپریالیستی" (۱۹) دنبال میکند. اگر خود شاه با صراحت کامل و آشکارا از سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم جهانی علیه خلق های ستمدیده حمایت میکند و حتی بمثابة نماینده و ژاندارم منطقه ای امپریالیسم آمریکائی اعمال بخشی از این سیاست را با خرسندی و افتخار به عهده میگیرد، کمیته مرکزی از ایفای نقش "دستیار اعلیحضرت" فراتر رفته و با وقاحت کم نظیری سیاست خارجی شاه را سیاستی "علیه تجاوزات بین المللی"، سیاستی در دفاع از مبارزات انقلابی خلقها و از آنجمله خلقهای خاورمیانه، ویتنام و... ارزیابی میکند.

کمیته مرکزی به وازات این تلاش خائنانه میکوشید در نقش یک "اپوزیسیون" رسالت ننگین خود را کامل کند و برای جلوگیری از ستمگیری انقلابی جنبش به یاری ابزارهای سرکوب و ماشین تبلیغاتی رژیم بشتابد. کمیته مرکزی که مضمون اساسی فعالیت وی در تمام این دوران طولانی عبارت بود از تبلیغ سازش طبقاتی، وظیفه داشت به هر وسیله ای از شانتاؤ تا عوام فریبی، توده های مردم را از توجه به علل واقعی عقب ماندگی و اسارت میهن و نیروهای انقلابی را از تمرکز حمله به سوی حکومت محمد رضا شاه بازدارد. کمیته مرکزی میکوشید به هر نیرنگی به کارگران ایسران ثابت کند که "شاهراه تامین استقلال واقعی میهن ما" برانداختن رژیم فاشیستی و مزدور شاه نبوده، بلکه "بسط مناسبات اقتصادی و همکاری های فنی" این رژیم با کشورهای "سوسیالیستی" است. و با تاکید بر روی امکان قطعی رسیدن به این "شاهراه"، طبقه کارگر و "عموم زحمتکشان کشور" را به مبارزه در راه "تحویل" آن به هیات حاکمه دعوت می نمود:

"طبقه کارگر ایران به همراه عموم زحمتکشان کشور میتواند با مبارزه متحد و مدبرانه خود (!!؟) اتخاذ چنین روشی را به هیات حاکمه تحمیل نماید. \*

این "اپوزیسیون اعلیحضرت" و مبلغ آتشین سازش و تسلیم، در تمام این دوران از جامعه اندیشه های آشتی جویانه و تسلیم طلبانه، از طریق توجیه خیانتها و جنایات رژیم، در گروگن جلوه دادن ماهیت آن و ایجاد گمراهی در سمت گیری انقلابی توده ها،

\* "مردم"، شماره ۸۲، اردیبهشت ۱۳۵۱.

بمشابه مکل سازمان امنیت شاه و ابزارهای سرکوب رژیم به کار تحمیل مردم و خاموش ساختن آتش کینه خلق نسبت به رژیم محمد رضا شاه و سست کردن اراده پیکار جوی توده ها مشغول بود. کمیته مرکزی میکوشید در برابر شعار مبارزه در راه سرنگونی رژیم محمد رضا شاه بمشابه عامل امپریالیسم و نماینده طبقات ارتجاعی که از جانب نیروهای انقلابی مطرح میگردد، آلترناتیو تقاضای "استقرار آزاد بیهای دمکراتیک" را علم کند. "محتوای این خواست" که باید "هدف عمده مبارزه" قرارگیرد طبق توضیح کمیته مرکزی

"اجرای آن مقرراتی است که در قانون اساسی ما تاکنون پنج شاه به اجرا و حفظ آن سوگند یاد کرده اند. \*

والبته این مبارزه باید اولاً با تأیید اقدامات "ترقی خواهانه" شاه همراه باشد و ثانیاً "در چارچوب قوانین موجود" (که قانون سیاه ۱۳۱۰ و قانون تاسیس سازمان امنیت در زمره این "قوانین موجود" اند) انجام گیرد. کمیته مرکزی برای نشان دادن وفاداری به آنچه میگردد، خود نمونه برجسته رعایت خدشه ناپذیر این دو شرط قرار میگیرد و در فعالیت خویش از یکسو تأیید اقدامات ترقی خواهانه رژیم شاه و از سوی دیگر احترام به "قوانین موجود" (از جمله قانون سیاه ۱۳۱۰) را هیچگاه فراموش نمیکند:

"حزب توده ایران در عین اینکه از اقدامات ترقی خواهانه ای که بمنظور ازین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که در جهت صنعتی کردن و مدرنیز کردن کشور میشود پشتیبانی میکند برای حق حزب ما و سایر سازمانهای دمکراتیک در بدست آوردن فعالیتهای قانونی در کادر قانون اساسی ایران مبارزه میکند. \*\*"

و برای نشان دادن وفاداری به "قوانین موجود" اعلام میدارد که هیچگونه مخالفتی با قانون سیاه ۱۳۱۰ ندارد. و اگر به غیرقانونی کردن حزب توده در سال ۱۳۲۷ اعتراض دارد، بدان جهت است که این اقدام با "مقررات قانون ۱۳۱۰" انطباق ندارد و به ناحق به کمیته مرکزی اتهام داشتن رویه اشتراکی و ضدیت با سلطنت زده شده است:

"در کدام دادگاه ثابت شده است که مرام یا رویه حزب توده ایران با مقررات قانون ۱۳۱۰ انطباق دارد یعنی باصطلاح قانون ۱۳۱۰، مرام و رویه اش اشتراکی است و یا ضد سلطنت مشروطه ایرانست؟ \*\*"

\* مقاله احسان طبری در "دنیا"، دوره دوم، سال دوازدهم، شماره ۲، ۱۳۵۰.  
\*\* سخنرانی اسکندری در کنگره دهم حزب "کمونیست بلغارستان"، مردم شماره ۶۹.  
\*\*\* آبرج اسکندری، ماهنامه مردم، تیرماه ۱۳۴۹.

این باند سلطنت طلب در آنجا که نمی توانست توهنات سازش جویانه و راه های تسلیم طلبانه خود را به یاری سفسطه و نیرنگ به جنبش تحمیل کند و نیروهای انقلابی با طرد قاطع پنداره های "استقرار آزاد بیهای دمکراتیک" توسط رژیم شاه، بجای تن دادن به ننگ سازش و تسلیم با استواری به مبارزه آشتی ناپذیر خود ادامه می دادند، به دامن زدن کارزار فتنه انگیزی و شانتاژ علیه آنان متوسل میگردد، همدار با داستان نظامی ارتش علیه آنها ادعای نامه صادر میکرد، مارکسیست-لنینیست ها را سبب اصلی قربانی شدن جوانان انقلابی اعلام می نمود. نبرد خونین جوانان انقلابی میهن ما را در سیاهکل "تحریک عمال سازمان امنیت" می نامید. این دستیاران قداره بند ان حکومت محمد رضا شاه پس از اجرای احکام جنایت آمیز دادگاه های نظامی علیه سیزده تن از زندگان قهرمان سیاهکل، با تبرئه دوشیمان محمد رضا شاه، "گردانندگان مائوئیسم و آنارشیزم" را مسئول ریختن خون این جوانان خواند و با وقاحت کم نظیری آنان را "قربانیان گردانندگان منحرف و مسئولیت-ناشناس این گروه ها" اعلام کرد. \* و رادبوی "پیک ایران" این سناریوی ننگین و بی شرمانه را چنین کامل نمود:

"لغلام این سیزده ایرانی در چنین موقعی و به چنین شکلی در عین حال نظر آن بخش از محافل سیاسی را تأیید میکند که چه بسا گردانندگان رژیم و باصطلاح مقامات امنیتی، خود در تحریک خشم جوانان دست دارند و مایلند که تعادل روحی آنان را برهم زنند. \*\*"

چنین برخورد ننگینی نه فقط با مبارزه انقلابیون میهن، بلکه همچنین با مبارزه قاطعانه و آشتی ناپذیر و شعارهای رزم جویانه دانشجویان نیز صورت گرفته است:

"..... در تظاهرات آذر ماه دانشگاه های تهران نیز به احتمال قوی خود سازمان امنیتی ها شعارهایی را مطرح ساخته اند که زمینه برای تحریک جوانان از یکسو و سرکوب آنان از سوی دیگر فراهم آورد. \*\*"

و حال "کمیته مرکزی" با توماری سرشار از خیانت و فعالیت عنان گسیخته علیه جنبش خلق، امروز به اقتضای سیاست و شرایط جدید ارباب، بجای وظیفه مشاطه گری رژیم فاشیستی و دست نشانده شاه به "مدافع" و "مبلغ" آتشین شعار "سرنگونی رژیم شاه تبدیل شده است و میکوشد با پنهان شدن در پشت این شعار، در صفوف خلق نفوذ کند و وظائف جدید را در شرایط "مناسبت تری" انجام دهد. بسرای

\* "مردم"، فروردین ۱۳۵۰.

\*\* به نقل از "گفتارهایی چند از پیک ایران"، آوریل ۱۹۷۱.

افشای این سیاست جدید کمیته مرکزی کافی است به توضیحات جامع خود آقایان در روز شعار و تاکتیک جدیدشان (جبهه واحد ضد دیکتاتوری) رجوع کنیم تا دره عظیمی را که شعار عوام فریبانه "سرنگونی" اینان را از پرچم سرخ سرنگونی توده‌های خلق و نیروهای انقلابی جدا می‌سازد در یابیم. لکن قبل از آن ضروری است که علل این چرخش بظاهر ۱۸۰ درجه‌ای و ارتباط سیاست دیروز و امروز اینان را با استراتژی و اهداف گذشته و حال اربابان کرملین نشین آنها بررسی کنیم. وابستگی تام و تمام کمیته مرکزی به زمامداران مسکو امر پوشیده‌ای نیست و مسأله‌ای است که خود کمیته‌ای - ها نیز بدان می‌باهات میکنند و لذا بطور کلی همچنانکه بررسی سیاست‌های مختلف اتخاذ شده توسط رژیم شاه از بررسی سیاست‌ها و برنامه‌های امپریالیسم آمریکایی - نی‌تواند جدا باشد، بررسی سیاست‌های مختلف کمیته مرکزی نیز بدون بررسی سیاست‌ها، عملکردها و برنامه‌های مختلف سوسیال‌امپریالیسم ممکن نبوده و نخواهد بود.

#### ■ از سیاست رویزیونیستی "هم‌سنجی سلامت‌آمیز" تا سیاست سوسیال‌امپریالیستی همزیستیم و جنگ

از اواسط سالهای ۱۹۵۰، یعنی از آغاز غلبه رویزیونیسم در شوروی به بعد، اتحاد شوروی در مرحله مختلف را که هرکدام سیاست خارجی خاص خود را داشته طی کرده است: مرحله اول که پس از کودتای خروشچف و تصرف قدرت حزبی و دولتی به توسط رویزیونیسم یعنی بورژوازی نوین شوروی مشخص میشود در طول قریب بیست دهه ادامه داشت. در این مرحله، بورژوازی نوین شوروی با استغاده از قدرت دولتی و حزبی به بسط همه جانبه و احیای سرمایه داری در سطح و در عمق در کلیه شئون جامعه شوروی می‌پردازد. در مرحله دوم که با اشغال چکسلواکی بمسال ۱۹۶۸ آغاز میشود و محصول جبری تکامل مرحله قبلی است، شوروی سوسیالیستی کاملاً به یک جامعه سرمایه داری که در راس آن یک بورژوازی انحصاری دولتی قرار گرفته، یعنی به یک کشور امپریالیستی نیرومند، به یک ابرقدرت امپریالیستی تبدیل شده است. درک درست این تحول کیفی از کشور رویزیونیستی به کشور امپریالیستی و تحولاتی که در سیاست خارجی و حرکت این کشور در عرصه بین‌المللی رخ داده است و در این ارتباط، تشبیهات در تناسب قوا میان ابرقدرت‌ها، کلید درک یکی از اساسی‌ترین واقعیات جهان معاصر (و در عین حال اساس درک سیاست‌های گذشته و حال کمیته مرکزی) است. در حقیقت، از پایان سالهای ۶۰ و آغاز سالهای ۷۰، ما شاهد آن هستیم که در سیاست خارجی استعماری و نواستعماری رویزیونیست‌های کرملین در

کشورهای مختلف جهان، بویژه کشورهای جهان سوم، شیوه‌های نظامی و توسل به زور جای شیوه‌های اقتصادی و سیاسی نفوذ و سلطه را هرچه بیشتر اشغال میکنند. این کیفیت در رابطه میان دو ابرقدرت (شوروی و آمریکا) بصورت تشدید هرچه بیشتر رقابت به زیان تباتی و تصادم به زیان تفا هم، بروز میکند. در عین حال، بواسطه یک سلسله شرایط و علل تاریخی، شوروی رفته رفته از موضع تدافعی و تسلیم‌طلبی به موضع تعادل و از آن به موضع تعرضی و تهاجمی در برابر آمریکا گذار میکند و در مقابل، ایالات متحده در سطح جهانی و از نقطه نظر استراتژیک در برابر رقیب تازه نفس، بتدریج در موقعیت تدافعی فرو میرود. نگاهی از نزدیک به این تغییر و تحولات اوضاع جهانی واقعیت احکام فوق را مدلل می‌سازد:

در مرحله نخستین احیای سرمایه داری در شوروی، بطوریکه در بالا بدان اشاره رفت، کوشش اصلی رویزیونیست‌های خروشچفی قلع و قمع کلیه دستاوردهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک ساختمان سوسیالیسم در شوروی و احیای سرمایه‌داری در کلیه شئون اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه بود. لکن، بورژوازی نوین خاسته حاکم بر شوروی، در کوشش خود برای گسترش برزهای سرمایه‌داری در درون کشور از نفوذ و گسترش استعماری خود در سایر کشورهای جهان و بدست آوردن مناطق نفوذ و تبدیل این مناطق نفوذ به مستعمرات و نواستعمرات خود غافل نماند. بورژوازی نوین روس بموازات تبدیل اقتصاد سوسیالیستی کشور لنین و استالین به یک اقتصاد مبتنی بر سرمایه داری انحصاری دولتی، مدل سرمایه‌داری دولتی را که در شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی قلب ماهیت داده شده (کشورهای اروپای شرقی، امار شوروی) در حال استقرار بود، بصورت نسخه "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و یا "سرمایه داری دولتی" برای کشورهای جهان سوم تجویز نمود.

پایه تئوریک این نسخه که بصورت راه سومی میان کاپیتالیسم و سوسیالیسم ولسی با "دورنمای سوسیالیستی" (۱۹) ارائه میگردد بر روی تئوری رویزیونیستی نفی ماهیت طبقاتی دولت، نفی انقلاب و ضرورت رهبری حزب طبقه کارگر برای گذار انقلابی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و بجای آن قراردادن خرده بورژوازی و قشرهای معینی از بورژوازی ملی بمثابه نیروهای رهبری‌کننده و محرکه تحول "سوسیالیستی" استوار بود.

رویزیونیست‌ها جریانات خرده بورژوائی و ناسیونال بورژوائی کشورهای جهان سوم را که پس از جنگ جهانی دوم به استقلال سیاسی دست یافته بودند، به صرف در پیش گرفتن راه "دولتی کردن" و "ناسیونالیزاسیون" و بسط مناسبات اقتصادی با "کشورهای سوسیالیستی" بمثابه نیروهایی که از "سمت یابی سوسیالیستی هواداری میکنند" معرفی می‌نمودند و با تمام قوا به پشتیبانی از آنها و قرارداد نشان در برابر راه سوسیالیسم واقعی برخاستند.

رویزیونیست‌ها با پشت کردن کامل به کلیه مبانی اساسی مارکسیسم در زمینه انقلاب و گذار سوسیالیستی، بر پایه این تحریف و مغلطه بی‌شرمانه که دولتی کردن و راه رشد غیرسرمایه‌داری تحقق وظائف رشد اقتصادی با مراعات دورنمای سوسیالیستی است\* چنین ادعا کردند که احزابی مانند حزب ضدکارگری، ضد مکرانیک و ضد کمونیستی بعث عراق و کشورهای چون مصر و الجزایر و هند (که در آنها خرد بورژوازی و بورژوازی ملی حاکم گردیده بود) "پس از شروع جنبش مبتنی بر سوسیالیسم ملی غیرمارکسیستی قادرند در جهت سوسیالیسم علمی به پیش‌روند\*\* \* طبق این تئوری رویزیونیست‌ها، عناصری مانند ناصر و نهرو و رهبران حزب بعث عراق که از اقداماتی مانند ملی‌کردن‌ها و اصلاحات ارضی هیچ هدفی جز ایجاد و بسط پایه‌های اقتصادی خود در جامعه و تبدیل به بورژوازی بوروکراتیک بزرگ نداشتند، از آن رو به "سمت یابی سوسیالیستی" می‌گروند که بسیاری از "مبانی ایدئولوژیک خود" را در "احکام عمده" مارکسیسم می‌یابند و در نتیجه به نحوی پرتوان به سوی برخی احکام عمده سوسیالیسم علمی روی می‌آورند" \* (۱۱۹) .

علاوه بر این پایه و احتجاجات "تئوریک"، اصولا هدف رویزیونیست‌های شوروی از ارائه نسخه "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و "سرمایه‌داری دولتی" از یکطرف تبلیغ سازش طبقاتی و نفی دیکتاتوری پرولتاریا و از طرف دیگر تلاش در رخنه هرچه بیشتر به درون جوامع نواستقلال جهان سوم و بسط منافع و نفوذ خود در این مناطق به زیان منافع و نفوذ امپریالیست‌های غربی و بویژه آمریکائی بود. تاریخ نشان می‌دهد که "پشتیبانی" آتشین رویزیونیست‌ها از این کشورهای نواستقلال نه بخاطر کمک به آنها برای حفظ و تحکیم استقلال خود در برابر مداخلات و تجاوزات امپریالیسم برعکس برای وابسته کردن هرچه بیشتر آنها به یک سیستم نوظهور استعمار امپریالیسم در حال تکوین شوروی و قرار دادن در یک تقسیم‌کار نابرابر بین‌المللی به سود توسعه سرمایه‌داری نوین یا شوروی بوده است. بر این اساس، تحکیم هرچه بیشتر روابط با کشورهای سوسیالیستی که ایدئال آن یکجانبه کردن کامل روابط بین‌المللی این کشورها و وابسته کردنشان بطور کامل به بلوک شوروی است، رکن اساسی این \*

از سخنان: ایلیانوسکی، معاون بخش بین‌المللی حزب کمونیست شوروی. "دنیا" سال یازدهم، شماره سوم.  
\* "مسائل بین‌المللی"، شماره ۵، سال ۱۳۵۰.  
در مورد تزه‌های رویزیونیستی "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و "سرمایه‌داری دولتی"، ما به تفصیل در مقدمه "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم" (اثر انگلس) توضیح داده‌ایم و خوانندگان را به آن مقدمه (صفحات ۲۸ تا ۳۷) رجوع می‌دهیم.

سیاست میگرد. رویزیونیست‌های شوروی از آن پس با تمام قوا میکوشند این مدل را در مورد کشورهای با رژیم‌های "ملی" و "مترقی" جهان سوم، با سوءاستفاده از گرایش‌های "ملی" و "سوسیالیستی" این رژیم‌های نوحیاتین‌فینا (روزی‌های) مکراسی ملی" بقول رویزیونیست‌ها) به تحقق رسانند و چنانچه سیر بعدی حوادث نیز نشان می‌دهد در این سیاست خود به درجات مختلف و در مرحله‌ای موفق گردیدند.

رویزیونیست‌های شوروی بعدها کوشش کردند این سیاست را حتی در مورد کشورهای دارای رژیم‌های بورژوا-کمپرادور وابسته به آمریکا و وابسته به امپریالیست‌های اروپائی نیز اعمال کنند. سیاست آنها در این کشورها عبارت بود از تقویت "بخش دولتی" اقتصاد و وابسته کردن این اقتصاد دولتی به شوروی و کشورهای اروپای شرقی. بهمین جهت، به فعالیت گسترده‌ای در تبلیغ لزوم "تقویت بخش دولتی" بمثابه "ضامن استقلال" و بموازات آن بسط "مناسبات با کشورهای سوسیالیستی و در راس آن شوروی" بعنوان عامل "تغییر استرکتور اقتصادی" و رونق و تحکیم اقتصاد پرداختند (که نمونه آنرا در تبلیغات مستمر کمیته مرکزی در دفاع از تقویت بخش دولتی در برابر بخش خصوصی، قرارگرفتن اهم‌های اقتصادی در دست دولت و توسعه "سرمایه‌داری دولتی" توسط رژیم شاه و همراه با آن تبلیغ "اهمیت" و نتایج "بسط مناسبات با همسایه بزرگ ما اتحاد شوروی" دیدیم). بدین ترتیب، رویزیونیسم جهانی و در مرکز آن اتحاد شوروی در دوران "همزیستی و مسابقه مسالمت‌آمیز" میکوشید، در شرایطی که برخلاف امپریالیسم آمریکا، از داشتن عمال و طبقات بومی وابسته به خود در این کشورها محروم بود، از طریق برنامه فوق در دستگاه دولتی این کشورها هرچه بیشتر رخنه کرده، با وابسته کردن اقتصاد دولتی بمخود، بتدریج نفوذ خود را تا زمینه‌های سیاسی و نظامی گسترش دهد. رویزیونیست‌های شوروی برای اجرای این برنامه از یکطرف خود مستقیما تمام امکانات و وسائل لازم را به کار میگرفتند و از طرف دیگر با موظف کردن مهردهای سرسپرده خود از قبیل کمیته مرکزی به تبلیغ این برنامه، مشاطه گری رژیم و تبلیغ سازش و تسلیم در برابر آن، "حسن نیت" و آمادگی کامل خود را برای دفاع و حفظ این رژیم‌ها نشان می‌دادند.

بطوریکه در بخش اول، در بررسی سیاست و عملکرد گذشته کمیته مرکزی دیدیم، این برنامه و سیاست دقیقا انعکاس برنامه و سیاست فوق یعنی برنامه سیاست شوروی در این مرحله است که در تمام این دوران گامه‌گام و در انطباق با آن دنبال شده است. انطباق کامل این دو سیاست، علل حمایت از گرایش "مثبت" رژیم، پشتیبانی از رشد اقتصاد دولتی و تبلیغات تسلیم‌طلبانه و آشفتگی جوینانه این‌خائنین و نقش آنها را بمثابه آلت و عامل اجرای سیاست‌های سوسیال امپریالیسم شوروی بروشنی نشان می‌دهد.

سیاست، رخنه، تدریجی و رقابت "مسالمت آمیز" شوروی در عین حال متناسب است با مرحله، رشد و نیرو و امکانات آن زمانی امپریالیسم در حال تکوین شوروی که از طرف خود رابطری نسبی ضعیف تری دیده و از طرف دیگر با رقیب نیرومندی مواجه بود. تزه‌های رویزیونیستی خروشچف (همزیستی مسالمت آمیز، "مسابقه مسالمت آمیز"، "رقابت مسالمت آمیز") و سیاست تسلیح‌طلبی و سازش طبقاتی وی در مقابل امپریالیسم آمریکا و ایفای نقش سد مبارزات انقلابی آزاد بیخ، منعکس کننده این واقعیت تناسب قوا در آن زمان میان شوروی و آمریکا بود. شوروی می‌بایست به حکم ضعف نسبی خود در تناسب قوای بین‌المللی، در رقابت با رقیب به یک برنامه نفوذ کند ولی مسالمت آمیز قناعت کند و در عوض خود را برای ایجاد امکانات مقابله با امپریالیسم آمریکا آماده سازد.

اما این وضع چنین باقی نماند. از طرفی با پیشرفت پروسه احیای سرمایه‌داری در شوروی و بسط منافع و نفوذ آن در سراسر جهان، اتحاد شوروی رفته رفته به یک کشور امپریالیستی نیرومند به یک ابرقدرت تبدیل میگردد و از طرف دیگر امپریالیسم آمریکا در درگیری‌های مختلف داخلی و خارجی به تدریج رو به تضعیف می‌رود. مرحله دوم حیات رویزیونیسم شوروی در واقع مرحله‌ای است که طی آن اتحاد شوروی رویزیونیستی به سوسیال امپریالیسم تبدیل شده و در کنار ابرقدرت آمریکا در راس ارتجاع جهانی قرار میگیرد.

تجاوز امپریالیستی نیروهای نظامی شوروی و "پیمان ورشو" به چکسلواکی، همانطور که حزب کمونیست چین و مارکسیست لنینیست‌های جهان بد رستی تشخیص دادند، سرآغاز این مرحله دوم است. وقایع و رویدادهای متعدد پس از آن بروشنی نشان داد که ایمن تشخیص کاملاً درست بود و اشتغال چکسلواکی به توسط نیروهای نظامی پیمان ورشو سرآغاز حیات شوروی بمثابة یک قدرت امپریالیستی است که شیوه‌های نفوذ و سلطه آن در جهان دیگر تنها با خصلت اقتصادی و سیاسی مشخص نمیگردد، بلکه بیش از پیش خصلت نظامی می‌یابد و با اتکا به زور، قدرت قهریه، مدخله نظامی و جنگ صورت می‌پذیرد.

سوسیال امپریالیسم شوروی، از زمانی که به اتکای نیروی متمرکز سرمایه‌داری انحصاری دولتی و قدرت عظیم جنگی یا به عرصه حیات گذارد، به سرعت پلکان متعدد سیاست تجاوز نظامی و جنگ را از شکل‌های پنهانی مدخله و توطئه و کودتا تا آشکارترین شکل آن که امروز در اتیوپی شاهد آنیم، طی کرد. کودتای ناموفق در سودان علیه دولت نمیری (دولت وابسته به امپریالیسم آمریکا) اولین تظاهرها این سیاست جدید بود. پس از آن، مدخله آشکار شوروی در تشدید بحران شبه‌قاره هند، براه انداختن جنگ در بنگلادش و تجزیه پاکستان و استقرار یک حکومت وابسته به هند و شوروی در بنگلادش، پرتوجهی بی‌بر روش‌های نوین شوروی افکند. این سیاست کودتا و توطئه‌های درباری که شوروی از امپریالیسم آمریکا و دیگر نیروهای استعماری و نواستعماری تاریخ تقلید می‌نمود، سرانجام در

دو سه سال اخیر به مدخله بی‌پروا و دامن زدن جنگ داخلی در آنگولا انجامید که طی آن سوسیال امپریالیسم و مزدوران کوبائی آن به نام "کک" به خلق آنگولا و زیر پرچم در فین "انترناسیونالیسم پرولتری" یکی از خونین‌ترین جنگ‌های داخلی تاریخ استعمار را به راه انداختند و آنگولا را به یک نوستعماره و به سرپلی برای گسترش نفوذ خود در سراسر آفریقا تبدیل نمودند. پس از آن، سوسیال امپریالیسم با اتکا بر پایگاه خود در آنگولا بطرز بی‌وقفه‌ای شروع به گسترش نفوذ در آفریقا نمود و بر زئیسر از طریق لغزام مزدور اقدام به توطئه نظامی و کودتا نمود که با شکست مواجه گردید. لکن این شکست نه تنها مانعی در مقابل توسعه طلبی سوسیال امپریالیسم نگردید بلکه آنرا تشدید نیز نمود، بطوریکه اندکی بعد، در اتیوپی صفحه‌نگین جدیدی بر تاریخ کوتاه ولی پر از جنایت و تجاوز امپریالیستی خود افزود و پس از آنگولا منطقه استراتژیکی مهم دیگری را در آفریقا به تصرف خود درآورد.

همه این رویدادهای خونین بروشنی نشان میدهد که رویزیونیسم اواخر سالهای ۶۰ دیگر رویزیونیسم اواخر سالهای ۵۰ نبود، بلکه به سوسیال امپریالیسم تبدیل شده است و باز نشان میدهد که اگر رویزیونیسم تازه به دوران رسیده خروشچفی در آغاز حیات خود و تا اواخر سالهای ۶۰ به حکم ضعف نسبی در برابر رقیب، ناگزیر بود در "رقابت" خود با امپریالیسم آمریکا عمدتاً جانب مصالحه و سازش و تفاهم را بگیرد، از این تاریخ بعد تدریج در رقابت خود عمدتاً از مصالحه به مخاصمه، از تفاهم به تصادم و از سازش به جنگ گذار می‌نماید. دکترین "سه مسالمت آمیز" خروشچف جای خود را به دکترین همونیسم عنان گسیخته برزف میدهد و سوسیال امپریالیسم در همه جا می‌کوشد کلام را نخست به توپ و تفنگ واگذار نموده و پس از آن در صورت ضرورت به مذاکره با امپریالیسم آمریکا اقدام نماید.

این گذار از سیاست "مسالمت آمیز" رویزیونیستی به سیاست همومونی و جنگ سوسیال امپریالیستی که از قانونمندی رشد و تکامل امپریالیسم نخواستہ شوروی ناشی میگردد، در عین حال همراه بوده است با ضعف تدریجی امپریالیسم آمریکا و در غلبیدن آن به موضع استراتژیکی تدافعی در سطح جهانی که نتیجه مبارزات انقلابی و رهائی بخش خلق‌های جهان و بویژه بزرگترین رویداد تاریخی اخیر یعنی پیروزی خلق‌های هند و چین بر امپریالیسم آمریکا بوده که ضربه کاری جبران ناپذیری به این ابرقدرت وارد آورد و بحران همه جانبه آمریکا را که در طول جنگ ویتنام انباشت شده بود به درجه تکامل فوق‌العاده‌ای رساند. جهان امپریالیستی غرب و در راس آن امپریالیسم آمریکا در برابر مبارزات خلق‌های جهان به آنچنان موضع تدافعی رانده شد که بالاچار در کشورهایمانند یونان، پرتغال و اسپانیا به

برکناری فاشیسم و استقرار نوعی دموکراسی بورژوازی و در آنپویی و افغانستان به سقوط حکومت های فئودالی - سلطنتی تن در داد .

برپایه مجموعه این شرایط ، سوسیال امپریالیسم شوروی سالهای ۷۰ که از طرفی شاخه معدوم و منحنی تکامل خود را می پیماید و از طرف دیگر در برابر یک رقیب تضعیف شده ( امپریالیسم آمریکا ) قرار دارد ، دیگر ، در شرایط نوین جهانی ، در شرایط جابجائی نقش ها میان دو ابرقدرت در ترازوی بین المللی ، نه می خواهد و نه می تواند سیاست گذشته خود را که عمدتاً بر تفاهم مسالمت آمیز با امپریالیسم آمریکا و حرکت کند و صبورانه برای رخنه به درون قدرت دولتی کشورهای تحت سلطه رقیب بود ، ادامه دهد ( مضافاً اینکه سیاست بسط نفوذ در اقتصاد دولتی این کشورها نه در گذشته آنچنان موفقیت آمیز بوده و نه امروز میتواند بسادگی تحقق یابد ) . برعکس ، امروز به اقتضای وضعیت نوین و به اتکالی امکانات گسترده جدید ، شوروی میتواند از راه " کوتاه تری " به مقاصد خود ( پرکردن جای خالی امپریالیسم آمریکا در یک سلسله از مناطق و خارج ساختن مناطق جدیدی از چنگ رقیب ) نایل گردد . این راه کوتاه تر چنانچه رویداد های جهانی نشان میدهد همان راه توسل به توطئه و کودتا ، تعرض و مداخله ، تجاوز و جنگ است که سوسیال امپریالیسم در سال های اخیر با تصاعد روزافزونی دنبال کرده است .

ورود شوروی به مرحله جدیدی از حیات خود ، به مرحله استراتژی تعرضی - نظامی گسترده ، طبیعتاً به معنای صرف نظر کردن کامل از شیوه های گذشته رخنه و نفوذ اقتصادی و سیاسی نبوده ، بلکه بدین معنی است که اولاً این شیوه ها جنبه فوری و کناری می یابد و ثانیاً در خدمت استراتژی جدید قرار میگیرد و از تغییرات کوچک و ناچیزی که از این طریق بدست می آید برای هموار ساختن راه رخنه و نفوذ سریع بعدی و بی ریزی سیاست کودتاگرانه استفاده میکنند و گرنه همانطور که تجارب متعدد نشان میدهد \* تزارهای نوین حتی به رژیم های " متعادل " به خود قانع

\* در این مورد ، باید به دو نمونه ( آنگولا و افغانستان ) اشاره کرد . در آنگولا ، روسها کمی پس از پیروزی " امپلا " اقدام به انجام یک کودتا علیه آگوستینو نتو به دست یکی از عمال سرسپرده خود - سیتو آلوش - نمودند که با شکست مواجه گردید . برای سوسیال امپریالیستها ، وابستگی نتو کافی نبود . آنها عاملین مستقیم و سرسپرده خود را می خواستند . نظیر همین جریان در افغانستان نیز اتفاق افتاد . رژیم متعادل به شوروی د اوود خان که نمی توانست کاملاً جوابگوی نیازهای سوسیال امپریالیستها باشد توسط یک کودتا " سرنگون " میشود و دبیرکل حزب رویزیونیست در راس قدرت قرار میگیرد . بدوون شك ، وقتی کمیته مرکزی میگوید سرنگونی

نبوده و برای گماردن عمال و آزان های سرسپرده و کاملاً گوش بفرمان خود - یعنی در صورت امکان رویزیونیستهای دو آتشف - در راس کشورهای " دوست " و " متحد " خود تلاش می نمایند و از این نظر ، به حکم ماهیت امپریالیستی خود کاملاً از روی رقیب خود ، امپریالیسم آمریکا ، کپی برداری میکنند . تغییر در استراتژی جهانی شوروی همان عاملی است که تغییر سیاست کمیته مرکزی و مانورهای جدید آنرا روشن میسازد .

#### ■ استراتژی تعرضی - نظامی شوروی و رابطه آن با سیاست جدید کمیته مرکزی

استراتژی تعرضی شوروی در صحنه جهانی در کشور ما نیز از جمله بصورت تغییر سیاست و تاکتیک های کمیته مرکزی انعکاس می یابد . ماهوریت جدید " کمیته مرکزی " به اقتضای تناسب قوای جدید میان دو ابرقدرت و سیاست عمومی تزارهای نوین روس ، می بایستی با شرایط و نیازهای نوین سوسیال امپریالیسم شوروی منطبق گردد . اگر سیاست جدید شوروی ، تعرض آشکار ، تجاوز مستقیم نظامی و توسل به توطئه ، کودتا و دامن زدن جنگ داخلی بمنظور تصرف هرچه بیشتر و سریع تر پایگاه های جدید و نفوذ در مواضع رقیب آمریکائی است ، بنابراین سیاست مزدوران وی در هر جا و از جمله در ایران نمیتواند چیزی مگر حرکت بر این اساس و کمک به اجرای مستقیم و غیر مستقیم این مقاصد باشد . بنابراین می بایستی به ماه عسل " کمیته مرکزی " و رژیم شاه پایان داده شود و مشی در ناک و کم حاصل سازش و مماشات به مشی مقابله و فشار تبدیل گردد ، سیاست تسلیم طلبانه جای خود را به سیاست کودتاگرانه بدهد و زمینیه تغییرات سریع به سود سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران با شتاب هرچه بیشتر و با هر وسیله ممکن فراهم آید . بدین ترتیب ، شعار " سرنگونی حکومت مطلقه " و ایجاد " جبهه ضد دیکتاتوری " بتدریج به شعار اصلی کمیته مرکزی بدل میشود و کمیته مرکزی با نیرنگ خاص خود زمینیه این تغییر ناکهانی را فراهم میسازد . هیات اجرا - ثیه کمیته جیان ابتدا در اظهاریه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۱ تحت عنوان " برای یک سیاست خارجی مستقل و صلح آمیز " (!؟) هشدار میدهد که :

رژیم استبداد هنوز به معنی انقلاب دموکراتیک و ملی نیست ، همین ماجرا را در مد نظر دارد . همچنان که در افغانستان کودتای دار و دسته ترکی برای رویزیونیستهای افغانی و ایرانی روسی مترادف " انقلاب دموکراتیک و ملی " قرار میگیرد .

" هیئت حاکمه ایران بجای دنباله روی از امپریالیسم، بجای عناد در سیاست ضد مکرانیک، بجای نظامی کردن کشور، باید تحولات جدی در روش خویش وارد سازد. ما مطمئنم مقتضیات و نیازمند بیهای مبرم عصر ما به کسانی که خواهند آنها درک کنند، درسهای عبرت- انگیز خواهد داد. " \*

سپس با ایجاد پلی برای عبور از سیاست قدیم به سوی سیاست جدید، می نویسد:

" حزب توده ایران بموقع و بدرستی دو گرایش مثبت و منفی را در صحنه سیاست جهانی تشخیص داده و رژیم را در برابر انتخاب بین ایند و گرایش قرارداد ( . . . ) واقعهها در نشان دادن سمتی که ایران پذیرفته است تردیدی باقی نماند. مرتجع ترین محافظل هیئت حاکمه ایران این سمتگیری را که بزبان مصالح کشور و بسود امپریالیسم است با عناد تمام دنبال میکنند ( . . . ) هیات حاکمه ایران بر سر این دو راهه تاریخ بار دیگر به شهادت واقعات به ادامه مشی غلط گذشته تمایل نشان میدهد. " \*

کمیته مرکزی از آنجا که به هیچ شکلی قادر به توجیه گذشته خیانت بار خویش نیست، برای نشان دادن يك "تداوم منطقی" در سیاست خود ناگزیر در ابتدا همچنان بر بخشی از "استدلالات" گذشته تکیه میزند. در "تحلیل های" این مرحله رژیم شاه کماکان نه يك رژیم دست نشانده امپریالیسم، بلکه رژیمی بود که در میان "انتخاب بین" دو گرایش مثبت و منفی "قرار داشت، منتها اگر در گذشته بسود گرایش مثبت" سمتگیری می نمود، امروز بسود "گرایش منفی" یعنی بسود امپریالیسم سمتگیری کرده است و بویژه "مرتجع ترین محافظل" آن با عناد این سمتگیری را دنبال میکنند. اما کمیته مرکزی، با وجود وارد ساختن "تحلیل طبقاتی" خود از ماهیت رژیم وابسته شاه، هنوز نمی تواند بر تئوری "مبارزه برای وادار کردن رژیم" به این و آن "عقب نشینی" یکباره خط بطلان بکشد. بهمین جهت، هنوز هم تصریح میکند که:

" مردم ایران باید با مبارزه خود هیئت حاکمه ایران را به تغییر در مشی وادارند. مبارزه در این سمت بیش از همیشه به ضرورت حادث روز تبدیل شده است. " \*

بدین ترتیب، شرائط گذار به سیاست جدید فراهم میگردد، پس از مدت کوتاهی

\* " مردم"، تیرماه ۱۳۵۱.

کمیته مرکزی میتواند نشان دهد که رژیم حاضر به "تغییر مشی" نیست و لذا باید در راه "سرنوشتی" آن مبارزه نمود. معینا علییرغم این تلاش های مزورانه، کمیته مرکزی با هیچ نیرنگی نتوانست گذار به سیاست جدید را توجیه نماید. آخرین کوشش این سفیسطه گران در توجیه سیاست جدید، ارائه دلایل زیر بود:

" ۱- سیاست رژیم در جهت درآمیزی و هم پیوندی اقتصاد کشور با سرمایه های انحصاری امپریالیستی بیش از پیش تشدید شده و درآمدهای هنگفت نفت بطور قابل ملاحظه ای به وسیله ای برای رخنه دادن سرمایه های غارتگر امپریالیستی در اقتصاد کشور و جوش دادن هرچه بیشتر آن با جهان امپریالیسم و اقتصاد سرمایه داری انحصاری دولتی بکار رفته است.

" ۲- سیاست ترور و اختناق با شدت و حدت بی سابقه ای بسط یافته و اسلوب های فاشیستی، آشکارا بصورت روش رسمی وعلنی حکومت درآمده است.

" ۳- رژیم با توسل به نظامیگری و تسلیحات عنان گسیخته، سیاست تجاوزگرانه، استیلاجویانه و مداخله گرانه ای نسبت به کشورهای مجاور ایران علیه جنبشهای رهائی بخش و مترقی خلقهای منطقه خاورمیانه اتخاذ کرده است ( . . . ).

" بهمین جهت است که مسئله توسعه آینده مبارزات توده های مردم، بسیج و اتحاد هرچه وسیعتر فشرهای زحمتکش، اتحاد همه نیروهای مخالف رژیم بمنظور براندختن حکومت مطلقه شاه و استقرار حکومتی دمکراتیک باید در مرکز توجه ما قرار گیرد. " \*

اما این سفیسطه های شیادانه نیز نه فقط قادر به توجیه حرکت جدید نیست، بلکه بعکس افشاگر انگیزه واقعی این حرکت و نقش خائنانه این مزدوران بیگانه است، زیرا:

" ۱- "سیاست درآمیزی و هم پیوندی اقتصاد کشور با سرمایه های انحصاری امپریالیستی" آن روند اساسی است که بلافاصله پس از اجرای فرمها آغاز گردید و با شتابی رشد یابنده از آنزمان تاکنون هر روز پیشتر تشدید شده است و این همان چیزی است که سالیان دراز توسط کمیته مرکزی "اقدامات ترقیخواهانه"، "پیروزیهای مهم در عرصه های صنعتی کردن و الکترونیکی کردن کشور" و "پیشرفت های مهم اقتصادی"

\* ایرج اسکندری: "گزارش سیاسی به پانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده"

گنیا شماره ۵، مرداد ۱۳۵۴.

نامیده میشود. معلوم نیست چگونه در فاصله یک دو سالگی که این دو "ارزیابی" را از هم جدا میکند، یکباره این تغییر ناگهانی در سیاست رژیم پدید آمده است. اما حتی اگر یک لحظه فرض کنیم "کمیته مرکزی" در گذشته نیز سیاست رژیم را "درهم آمیزی و هم پیوندی اقتصاد کشور با سرمایه های انحصاری امپریالیستی" میدانست، باز معلوم نیست در دو سه سال اخیر کدام حادثه غیر مترقبه و چه تغییر کیفی در این روند به وجود آمد که کمیته مرکزی را از سیاست آشتی جویانه درخواست "استقرار آزادیهای دیموکراتیک" توسط محمدرضا شاه به طرح شعار "سرنوشتی حکومت مطلقه" کشاند.

۲- سیاست ترور و اختناق نیز بمثابة شرط ضروری اجرای رفرم های امپریالیستی از همان ابتدا بصورت یک تعرض عمومی علیه خلق آغاز و هر روز بیشتر تشدید میگردد. کمیته مرکزی که امروز میکوشد تشدید ترور و اختناق را وسیله پنهان ساختن دلائل واقعی تغییر سیاست گذشته و پوشاندن ماموریت جدید قرار دهد، تا همین دیروز در شرایطی که اختناق فاشیستی در ایران بیدار میگردد، در شرایطی که دسته دسته فرزندان دلاور خلق بدست دوحیمان رژیم، در شکنجه گاه ها، در میدان های تیر و در خیابان ها به شهادت میرسیدند، احترام به "قوانین موجود" و "مبارزه در راه استقرار آزادی های دیموکراتیک" توسط رژیم شاه را مطرح میکرد و به توجیه اختناق فاشیستی محمدرضا شاه و حتی به توجیه احکام جنایت آمیز دادگاه های نظامی ایران می پرداخت. آیا در سال هایی که کمیته مرکزی سیاست سازش و تسلیم را تبلیغ می نمود و نقش دستار قدره بند را رژیم را ایفا میکرد، "اسلوب های فاشیستی آشکارا بصورت روش رسمی و علنی حکومت" در نیامده بودند؟

۳- آنچه به "سیاست نظامیگری و تسلیحات عنان گسیخته" رژیم مربوط میگردد نیز همین پرسش باقی میماند: آیا نظامیگری و تسلیحات عنان گسیخته پدیده ای جدید و مربوط به دو سه سال اخیر است و یا سیاستی است که رژیم سالها دنبال کرده و هر روز بر ابعاد آن افزود و استوار و اربابان سوسیال امپریالیست شما نیز بمثابة سوداگران جهانی اسلحه تا آنجا که دستشان میرسد برای بهره جویی از آن تلاش می کردند؟ فروش اسلحه شوروی به شاه و کوشش های ناموفق آن در ادامه این معاملات پرسود، نمونه های گویای این تلاش است. جالب توجه اینکه کمیته مرکزی در توجیهات خود به "سیاست استیلاجویانه" رژیم نیز اشاره میکند، در حالیکه همین خائنین اقدام حکومت شاه را در اشغال سه جزیره خلیج فارس که بطور آشکار در خدمت هموار ساختن راه تجاوز و استیلاجویی و سرکوب جنبش های آزاد بخش منطقه قرار داشت، "طبیعی" و "ناشی از واقعیت" خواندند و آنرا نمودار به وجود آمدن

"امکانات واقعی در جهت تحکیم استقلال ملی و تحقق خواسته های ضد امپریالیستی" ارزیابی کردند.

توجیهات فوق نه تنها قادر به پنهان ساختن انگیزه های واقعی تغییر سیاست کمیته مرکزی نیست، بلکه در واقع این انگیزه ها را برعکس میسازد. آنچه کمیته مرکزی در قالب عوام فریبانه بالا پوشانده، در حقیقت عبارت است از:

۱- ناامیدی از غلبه سیاستی که کمیته مرکزی آنرا "تقویت بخش دولتی اقتصاد ایران" می نامید. کمیته مرکزی همانطور که قبلا نشان دادیم به تبعیت از برنامه و سیاست رویزیونیسم جهانی و دولت شوروی در اواسط سال های شصت، امیدوار بود از طریق "تقویت بخش دولتی اقتصاد ایران" و "گسترش مناسبات ایران با کشورهای سوسیالیستی" زمینه نفوذ و سلطه تدریجی شوروی بر کشور ما فراهم گردد و بهمین جهت میبایستی با مشاطه گری رژیم شاه و حمایت از این "روند" به رشد و تقویت آن کمک کند. در حالیکه این سیاست امروز از یکطرف به دلیل وابستگی روزافزون رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا بیش از پیش غیر قابل تحقق گردیده و از طرف دیگر با توجه به تناسب قوای جدید میان دو ابرقدرت، در استراتژی تعرضی سوسیال امپریالیسم نقشی جنبی یافته است. در نتیجه، مزدوران ابرقدرت شوروی که تا دیروز برای هموار ساختن زمینه اجرای سیاست فوق، با توسل به انواع مغلفه های شیادانه وابستگی رژیم به امپریالیسم آمریکا را پنهان میکردند، امروز ناگهان "رخنه قابل ملاحظه" سرمایه های غارتگر امپریالیستی در اقتصاد کشور را "کشف" میکنند.

۲- ناگهانی سیاست تسلیم و انتظار "قانونی شدن" فعالیت کمیته مرکزی. آنچه امروز کمیته مرکزی تحت عنوان "حدت بی سابقه" سیاست ترور و اختناق مطرح می سازد، در واقع چیزی نیست جز پاره شدن آخرین بند های امید به "قانونی شدن فعالیت حزب توده"، حزب توده بموازات مشاطه گری رژیم دست نشانده، همه نیروی خویش را جهت اثبات "بی آزار بودن" خود برای رژیم بکار برد، از تبلیغ تسلیم و آشتی و مذاکره با نمایندگان رژیم تا توجیه احکام جنایت آمیز قدارمندان شاه علیه مبارزان انقلابی تلاش های متعددی بود که این خائنین برای رسیدن به هدف نامبرده بدان توسل جستند. اما "سمتگیری" بیش از پیش رژیم شاه به سوی امپریالیسم آمریکا بیهودگی این سیاست تسلیم و انتظار "قانونی" شدن را به یک واقعیت تردیدناپذیر تبدیل نمود. و این همان چیزی است که برای کمیته مرکزی بمثابة "حدت بی سابقه" سیاست ترور و اختناق است.

۳- تبدیل ایران به پایگاه مهم نظامی امپریالیسم آمریکا و به یکی از بازارهای مهم فروش اسلحه امپریالیست های آمریکائی و موقعیت استراتژیکی کشور، ایران را به یکی



از مناطق حساس جهان و به یکی از حلقه‌های مهم در رقابت میان دو ابرقدرت و در استراتژی جنگی آنها تبدیل کرده است. وابستگی گسترده و همه جانبه ایران به امپریالیسم آمریکا و سیاست تسلیحاتی آن به سود امپریالیسم آمریکا، بویژه در شرایط کنونی تشدید رقابت عنوان گسیخته میان دو ابرقدرت، در شرایط گسترش استراتژی تعرضی - نظامی ابرقدرت شوروی، یقیناً نمیتواند برای تزارهای نوین قابل تحمیل باشد. بهمین سبب برای سوسیال امپریالیسم شوروی و عمال ایرانی آن تنها یک راه باقی می ماند: جابجایی این واقعیت و جانشین ساختن این حکومت با حکومتی در جهت مقاصد و منافع خود.

بطوریکه دیدیم، تغییر سیاست و شعارهای کمیته مرکزی نتیجه احتیاجات و استراتژی جهانی سوسیال امپریالیسم شوروی، در انطباق و در خدمت آن است و به همین جهت "کمیته مرکزی" به حکم ماهیت خائنانه و نقش مزدوری، به هیچ روی قادر به توجیه این تغییر و طرح شعار سرنگونی نیست. بعکس، توجیهات مربوطه سند محکومیت این باند خائن و افشاگر انگیزه های واقعی آنست. اما ببینیم ماهیت و مضمون این شعارهای جدید چیست و شعار "سرنگونی" وی به چه معنا است؟

#### ■ ماهیت و مضمون شعار "سرنگونی" کمیته مرکزی

مشخصه اساسی شعار "سرنگونی" کمیته مرکزی تهنی بودن آن از مضمون انقلابی است و البته جز این نیز نمیتوانست باشد، زیرا سرنگونی قهری رژیم طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیسم و نماینده آن دربار پهلوی از طریق سازمان دادن یک مبارزه انقلابی، از طریق جنگ انقلابی توده‌های، به انکای توده‌های ملیونی خلق و تحت رهبری پرولتاریا و حزب آن هیچگاه نمی‌تواند با هدفها و مقاصد خائنانه کمیته مرکزی منطبق باشد. چه این مبارزه که در جریان آن توده های ملیونی آگاهانه بپا می‌خیزند و خلق در میدان نبردی خونین آزادی خود را بدست می‌آورد، این مبارزه که در آن پرولتاریا متشکل و آگاه و ستاد سیاسی و رهبری آنرا در دست دارد و در راه بسرانجام رساندن و ادامه انقلاب با فاطمه پایداری میکند، جایی برای توطئه زد و بندها و سازش های خائنانه کمیته و کنسیده شدن به سلطه مستقیم اربابان سوسیال امپریالیست آنها باقی نمی‌گذارد. بنابراین، کمیته مرکزی بحکم ماهیت مقاصد خائنانه خویش

فقط میتواند آن "شعار سرنگونی" را طرح و تبلیغ نماید که نتیجه آن نه رهائی واقعی خلق از ستم و اسارت، بلکه ادامه آن در اشکال و پوشش های جدیدی است، امری که جنگ انقلابی توده‌ها برای سرنگونی قهری رژیم دست نشانده انجام آنرا بطور جدی مورد مخاطره قرار میدهد. بهمین جهت، کمیته مرکزی از همان آغاز، هدف اساسی جنبش خلق را که مبارزه قاطع و بی‌امان علیه رژیم سرسپرده بورژوا - کمپرادر شاه و امپریالیسم یعنی انجام انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی بوسیله توده های خلق و به رهبری طبقه کارگر ایران و حزب آنست، نفی کرده و "مبارزه با دیکتاتوری" را بجا به جای یک مرحله، یک پیش شرط بجای آن قرار میدهد:

"مبارزه مردم ایران چه در راه هدفهای گوناگون تاکتیکی و چه در راه هدفهای استراتژیکی با یک مانع اساسی روبروست و آنهم حکومت مطلق و رژیم ترور و اختناق است. نتیجه اینکه برای نیل به هدفهای استراتژیکی، از زمین بردن این مانع شرط اصلی و مقدماتی است." \*

"دیکتاتوری مطلقه کمیونی یا دستگاه وحشتناک اختناقی که بوجود آورده بصورت عمده ترین سد در مقابل گسترش جنبش رهائی بخش ملی در آمده و برانداختن آن نخستین گام ضروری برای پیشرفت بسوی انقلاب دمکراتیک است. محتوی سرنگون ساختن دیکتاتوری کمیونی با محتسوی انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی یکی نیست و ممکن است در شرایط مساعد وظائف این دو مرحله از مبارزه انقلابی بهم پیوند یابند ولی این حتی نیست." \*\*

بر اساس این ارزیابی، اولاً مبارزه علیه دیکتاتوری شاه می‌تواند بدون مبارزه علیه امپریالیسم انجام شود (و این فقط از زبان کسانی ممکن است شنیده شود که معتقد باشند دیکتاتوری شاه به خواست و عملکرد و سلطه امپریالیسم بستگی ندارد). ثانیاً مبارزه علیه دیکتاتوری نه بجا به بخش لاینفک و جدائی ناپذیری از مبارزه علیه سلطه امپریالیسم و سلطه طبقات حاکم بلکه بعنوان پیش شرط انجام آن و بدون ارتباط با آن جلوه داده میشود. کمیته مرکزی بدین ترتیب برای اجرای مقاصد خود و جلوگیری از انقلاب آب تظہیر به فرق امپریالیسم می‌ریزد و اعلام می‌نماید که دیکتاتوری رژیم موجود به خواست امپریالیسم بستگی ندارد و می‌توان با این دیکتاتوری مبارزه کرد بدون اینکه این مبارزه ارتباطی به مبارزه دمکراتیک - ضد امپریالیستی خلق داشته باشد و بخش لاینفک آن باشد.

\* دنیا، مهر ۵۳

\*\* دنیا، اردیبهشت ۵۵، ص ۹.

کمیته مرکزی پس از تقلیل مضمون شعار سرنگونی رژیم وابسته و پایان دادن به سلطه امپریالیسم و کلیه مظاهر آن تا حد " مبارزه علیه ترور و اختناق " در توضیح این شعار چنین می نویسد :

" حزب ما از شعار " سرنگونی رژیم " پایان دادن به حکومت مطلقه و پایان دادن به رژیم ترور و اختناق ، پایان دادن به استبداد سلطنتی را در نظر دارد . بر این اساس ، شعار سرنگونی رژیم کنونی یک شعار تاکتیکی است و در همان حال در میان انواع شعارهای تاکتیکی حزب ما شعار عمده تاکتیکی است . " \*

بطوریکه می بینیم ، در اینجا نیز کمترین اشاره ای به وابستگی رژیم به امپریالیسم نمی شود و شعار سرنگونی نه بمثابه مبارزه علیه سلطنت وابسته به امپریالیسم و حتی نه مبارزه علیه سلطنت به عنوان یک نهاد که استبداد را در جامعه ما همیشه اعمال کرده و قهر ارتجاعی فطری آنست ، بلکه فقط به مبارزه علیه استبداد محدود می ماند . اما کمیته مرکزی به این نیز اکتفا نمی کند و تصریح می نماید که سرنگونی بهیچوجه نباید بمعنای برانداختن سلطنت فهمیده شود :

" آیا سرنگونی سلطنت استبدادی شاه حتما باید با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد ؟ بنظر ما نه . " حتی از بین رفتن حکومت مطلقه و رژیم ترور و اختناق موجود میتواند هنوز بمعنی از بین رفتن سلطنت و استقرار جمهوری که خود از خواسته های مردم و حزب ماست نباشد . " \*\*

اما پروسه منخ شعار سرنگونی ( یعنی شعاری که باید بدرستی پیوند عمیق میان کلیه دشمنان خلق و امپریالیسم و طبقات ارتجاعی حاکم و رژیم مزدور نمایندند آنها و روابط علت و معلولی آنها را به روشن ترین و فشرده ترین شکل بیان کند ) در پس جملات سرپایا جمعی و توجیحات بی شرمانه تئوریک که از برای هر سطحش بوی گندیدگی ، واماندگی ، ترس و خیانت به شام میرسد ، بهمین جا خاتمه نمی باید . واماندگان کمیته مرکزی حزب بوده ، حتی از محتوی جیبوناه ای که برای شعار سرنگونی خود طرح کرده اند یعنی از کاهش آن به مبارزه علیه ترور و اختناق نیز ابا دارند . و بمنظور جلب " متحدینی " از میان سرمایه داران و اشرار حاکم اینرا نیز تقلیل میدهند و به سطح بازهم نازل تری می کشانند . مبارزه با اختناق بطور کلی هم " چپروی " است ،

\* دنیا ، مهر ۵۳ ( تکیه از ما است ) .  
\*\* دنیا ، مهر ۵۳ .

باید با یکی از وجوه اختناق ، با یکی از ابزارهای این اختناق یعنی " اختناق ساواکی " ، با " استبداد سیاه ساواکی " مبارزه کرد :

" مدتهاست که دیگر نه تنها انقلابیون ، کارگران و دهقانان زحمتکش ، روشنفکران و جوانان مبارز ضد رژیم بلکه حتی آن سرمایه دارانی که در مقابل غارتگری بی بند و بار کارگزاران ساواکی رژیم کوچکترین مقاومتی نمایند سنگینی زنجیرهای اسارت ساواکی را بر دست و پای خود و حتی چنگال زهرآلود جلاهای ساواک و پلیس را بر گلوی خود احساس می کنند . " \*

" بموازات مبارزان سنتی انقلابی سالهای اخیر ، نیروهای تازه ای از جامعه ایران با وابستگی طبقاتی و انگیزه های اجتماعی و سیاسی گوناگون به جنبش درآمده و برای برانداختن استبداد ساواکی بیدار مبارزه فعال گام گذاشته و می گذارند . " \*

محتوی و علت اسارت خلق ایران که ناشی از وابستگی عمیق و ریشه های ایران به امپریالیسم ، ناشی از ضرورت اعمال قهر امپریالیستی و ارتجاعی ( از جمله ساواک ) است ، از دیده این خائنین فرومی ماند و سرکوب و قهر امپریالیستی و ارتجاعی معادل " استبداد ساواکی " قرار میگیرد . این خائنین که در جعل تئوریک ، نوشتن جملات دوپهلوی و قلب مفاهیم دست تمام خدعه کاران را از پشت بسته اند ، با تیرگی جیبوناه ای از هم پاشیدن دستگاه ساواک را مترادف پایان یافتن اختناق دانسته و حتی آنرا باعث فروریختن رژیم استبداد محمد رضا شاه مثل یک " خانه مقوایی " جا میزنند . در " تحلیل " اینان پایگاه مادی رژیم محمد رضا شاه ، امپریالیسم و طبقات ارتجاعی کمپرادور - بوروکرات نیست ، بلکه عمدتاً دستگاهی است بنام " ساواک " . جو دیت رژیم ( و کلیه ابزارهایش ) نه به امپریالیسم و بورژوازی وابسته ایران ، بلکه به ساواک وابسته است و شاه و رژیم ترور و اختناقش " پایگاه طبقاتی خود و کلیه بندهای وابستگی خود را از دست می دهند و مثل خانه مقوایی فقط بر ستون ساواک بر دوش ساواک معلق باقی می مانند !!

■ " جیبسه " واحد ضد دهکانشوری

بطوریکه دیدیم شعار " سرنگونی " برای کمیته مرکزی معادل شعار " مبارزه با ساواک " قرار میگیرد . در ارتباط با این پرونده منطقی خیانت است ، که " ابزار مناسب " پیاده \* " دنیا " ، تیر ۱۳۵۵ .

کردن شعار "سرنگونی" با محتوی فوق نیز اختراع و تبلیغ میشود. این ابزار لازم يك "جبهه" ضد دیکتاتوری است. کمیته مرکزی شعار سرنگونی را تاحدی قلب ماهیت میدهد که برای بخشی از هیئت حاکمه هم قابل پذیرش گردد. به همین جهت، یکی از پایه های عملی ساختن شعار "سرنگونی" سازش با بخش "سالتر" و "واقع بین تر" هیئت حاکمه قرار داده میشود. بعبارت دیگر، "جبهه ضد دیکتاتوری" باید به خواست آن بخش از هیئت حاکمه ارتجاعی که کمیته مرکزی در تاکتیک مرحله ای خود طالب وحدت با آنست، پاسخ دهد. کمیته مرکزی برای توجیه "جبهه ضد دیکتاتوری" با بخش "واقع بین تر" هیئت حاکمه، در "ارز یابی های" خود چنین وانمود میسازد که گویا بخش هایی از هیئت حاکمه وجود دارند که با دیکتاتوری مخالف اند و بدین ترتیب این واقعیت را پنهان می نماید که اولاً کلیه بخش های مسلط و غیرمسلط هیئت حاکمه در صورت کسب قدرت ناچار از اعمال دیکتاتوری هستند زیرا برنامه های امپریالیسم و غارت و چپاول آن به مبارزه خلق دامن میزند و در نتیجه سرکوب و اعمال دیکتاتوری ضد خلقی ارتجاع حاکم را جهت تضمین و حفظ این چپاول اجتناب ناپذیر می سازد و ثانیاً، گلابه های بخش های غیرمسلط نه برای حذف خصلت دیکتاتوری از سیستم، بلکه برای اینست که دیکتاتوری شاه و جناح او مانع اعمال دیکتاتوری خود آنها می شود. بعبارت دیگر، آنها نه با "دیکتاتوری" بطور کلی، بلکه با دیکتاتوری شاه و جناحش مخالفند و قصد آنها اینست که در صورت حذف دیکتاتوری شاه پلا - فاصله بخانه نمایندگان سرمایه امپریالیستی دیکتاتوری خود را اعمال نمایند ( و کمیته مرکزی در واقع استقرار چنین دیکتاتوری را و البته با داشتن سهمی در آن تبلیغ و تئوریزه میکند ) .

"عناصری از سرمایه داری بزرگ، ( ۴ ) ایران با سیاست غارت و چپاول گردانندگان رژیم دیکتاتوری کونی موافقت ندارند. آنها می بینند که بخش عمده ثروت ملی و درآمد ملی ایران به حساب عمده معدودی از گردانندگان رژیم دیکتاتوری کونی سرانبر میشود. آنها امیدوارند که با برانداختن رژیم کونی امکانات به مراتب وسیع تری برای گسترش فعالیت اقتصادیشان بوجود خواهد آمد. هستند عناصری که با نفوذ روزافزون سرمایه های امپریالیستی در اقتصاد ایران مخالفت دارند ( ۱ ) و به همین علت با سیاست رژیم کونی که از این تجاوز پشتیبانی می کند مخالفت دارند. آن عناصر دوربین تر هیئت حاکمه که سمت گیری قانونمندانانه تحولات کونی جهان و تغییر روزافزون تناسب نیروها را بسود سوسیالیسم و خلق ها و بزبان امپریالیسم و ارتجاع می بینند،

\* "دنیا"، بهمن ۱۳۵۴ .

ادامه حاکمیت رژیم دیکتاتوری کونی را خطر جدی برای آینده سر - مایه داری ایران می دانند و برآنند که هرچه زودتر بشود راه یونان را در پیش گرفت خطر کمتر و دورتر خواهد بود. \*

کمیته مرکزی این ساله حیاتی را که سرمایه داری بزرگ ایران یعنی همان سرمایه داری کمپرادور وابسته به امپریالیسم است " از قلم می اندازد" تا بتواند بدون صحبت کردن از کمپرادور بودن و وابسته بودن این سرمایه داری و سرمایه داران، در آنها بخش هایی پیدا کند که سرشان از هدر رفتن ثروت ملی بدر می آید! (گویی وظیفه سرمایه داران کمپرادور چیز دیگری غیر از چپاول و هدر دادن این ثروت ملی در همدستی با امپریالیسم است). کمیته مرکزی در هیئت حاکمه عناصری "کشف" می کند که در عین کمپرادور بودن یعنی وابسته بودن به امپریالیسم و سرمایه های امپریالیستی، "با نفوذ روزافزون سرمایه های امپریالیستی در اقتصاد ایران"، یعنی با یگانگی شرط موجودیت خود "مخالفت" دارند!! کمیته مرکزی تضاد میان جناح های مختلف وابسته به امپریالیستهای مختلف را در هیئت حاکمه به تضاد میان بخش ارتجاعی تر و بخش واقع بین تر تحویل کرده و مبارزه آنها را بر سر قدرت بصورت مبارزه آنها بر سر دگرگونی و اصلاح طلبی از یکسو و دیکتاتوری از سوی دیگر جامس زنده و بدین ترتیب زمینه تئوریک دام مهیب خود را بر سر راه خلق از طریق یاوه های فوق تدارک می بیند .

ما در نوشته های خود به تفصیل ماهیت نظراتی را که به نحوی تضاد عمده جامعه یعنی تضاد خلق با امپریالیسم و رژیم وابسته، مرحله انقلاب (انقلاب دمکراتیک نین) و نیروهای اساسی شرکت کننده در آن را که عبارتند از کارگران، دهقانان، خردبورووازی و بخش هایی از بورژوازی ملی، دستخوش تحلیل نادراست یا قلب ماهیت می نمایند، افشاء کرده و رابطه ارگانیک میان دیکتاتوری رژیم، بورژوازی کمپرادور، ابزارهای سرکوب حکومت و امپریالیسم را روشن نموده ایم. ما بویژه در مقاله "تئوری های ضد مارکسیستی و تسلیم طلبانه...". ضد رج در شماره دوم "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" ضمن واقعی اینگونه "تئوریه" و استنتاجات مبتنی بر آن را بطور جامع بر ملا ساختیم و نشان دادیم که:

- ۱- کلیه احزای فوق (دیکتاتوری رژیم، بخش های مختلف بورژوازی کمپرادور، ابزارهای سرکوب حکومت و امپریالیسم) بدلیل استقرار يك اقتصاد وابسته به نحو تفکیک ناپذیری بهم مربوط بوده و در مجموع يك کلیت را تشکیل میدهند.
- ۲- جناح بندی و تضاد در هیئت حاکمه در میان بخش های مختلف بورژوازی کمپرادور در درجه اول انعکاس تضاد و اختلاف منافع گروه بندی های امپریالیستی

\* "دنیا"، بهمن ۱۳۵۴ .

است و ناشی از امتیازاتی است که باند وابسته به امپریالیسم و انحصارات مسلط یعنی باند شاه نسبت به سایر بخش‌های هیئت حاکمه از آن برخوردار است.

۳- سجد کردن دیکتاتوری شاه از این سیستم، از این مجموعه واحد و تجزیه‌ناپذیر چیزی نیست مگر پنهان ساختن وابستگی‌های غیرقابل انکار سیستم حاکم به امپریالیسم، مستقل نشان دادن جناح‌های مختلف هیئت حاکمه و "ضد امپریالیست" جلوه دادن "بخش‌های واقع بین" آن.

بدین ترتیب، شعار " مبارزه علیه اختناق و ایجاد جبهه واحد ضد دیکتاتوری " کمیته مرکزی وسیله‌ای است برای ایجاد گمراهی در مبارزه و سمت‌گیری انقلابی توده‌های خلق، وسیله‌ای است برای هموار ساختن راه توطئه‌ها، سازش‌ها و زد و بند های کمیته مرکزی با بخشی از ارجاع حاکم. این شعار همچنان که نشان داده‌ایم \* " چه در محتوا و چه در سمت‌گیری طبقاتی، چه در پرسشگری و چه در زمینه پرورش و بسیج توده‌های، انحرافی و تسلیم طلبانه است ". این شعار هیچگونه ارتباطی با مناقشات نداشته و تنها می‌تواند ضایع بخش‌هایی از ارجاع و گروه بندی‌های امپریالیستی و ضایع دور یا نزدیک خائنین چون مزدوران کمیته‌ای و اربابان سوسیال امپریالیست آنها را تأمین نماید. کوشش کمیته مرکزی در جد کردن مبارزه علیه ترور و اختناق از مبارزه دیکتاتور و ضد امپریالیستی بطور آشکار بمنظور جلوگیری از گسترش مبارزه توده‌ها بسوی یک تکامل انقلابی است، جلوگیری از تکاملی است که این خائنین ( همانند کلبه مرتجعین ) از آن بشدت هراسناکند.

سفسطه های تئوریک " کمیته مرکزی " را در توجیه این شعارها بیشتر بررسی کنیم: براساس " ارزیابی " های شیادانه کمیته مرکزی، آنچه سبب از بین رفتن رژیم ترور و اختناق " میگردد انقلاب دیکتاتور و ضد امپریالیستی نیست، بلکه بعکس این ارزیابی رفتن رژیم ترور و اختناق " است که امکان " پیشرفت، بسوی انقلاب دیکتاتور افراهم میسازد " \* . به عبارت دیگر، از نظر کمیته مرکزی این مبارزه خلق نیست که رژیم ترور و اختناق را سرنگون میکند، بلکه از میان رفتن این رژیم ترور و خفقان است ( طبیعاً بدست نیروهای دیگر ) که مبارزه خلق را ممکن میسازد. این نیروها همان متحدین طبیعی کمیته مرکزی، همان نیروهایی هستند که کمیته مرکزی " جناح های سالم تر هیئت حاکمه " می خواند. بنابراین مساله به این صورت طرح میشود: حال که تحت حکومت ترور و خفقان مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان امکان ندارد یا با دشواری بسیار پیش میروند، بگذار بخش‌های در اندیش هیئت حاکمه این طبقه مبارزه با ترور و اختناق را بعهده گیرند. پس از آن بلطف این جناح های " سالمتر " که محیسط " دیکتاتور " تری بوجود خواهند آورد، طبقه کارگر خواهد توانست بسوی انقلاب

\* " دنیا "، اردیبهشت ۱۳۵۵، صفحه ۹ و ۱۰

دیکتاتور و ضد امپریالیستی " پیشرفت " کند. تبلیغ چنین تری فقط از کسانی که کوس چک ترین اعتقادی به مبارزه توده‌ها نداشته و مبارزه سیاسی و اجتماعی را با " توطئه " یکی میدانند ساخته است ( کمیته مرکزی در توطئه مشترک با بختیار جلال نمایش مشخص درخشانی از کاربرد این تز خود را ارائه داد ). آنها با جمسسل آموزش های لنین در زمینه مبارزه طبقاتی و تهی کردن آنها از مضمون انقلابی خویش اعلام میدارند که در شرایط دیکتاتوری، پیشرفت مبارزه دیکتاتور و ضد امپریالیستی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان ممکن نیست، در حالیکه لنین بصراحت اعلام میدارند که این امر نه تنها ممکن است، بلکه " پرولتاریا که رهبرش در مبارزه طبقاتی سوسیال دیکتاتور است مبارز پیشقدم دیکتاتور روس است " \*، و در عین حال تأکید میکند که سوسیال دیکتاتور " همیشه بر این عقیده بوده و هستند که این مبارزه باید بدست توطئه کنندگان انجام نشود، بلکه بدست یک حزب انقلابی انجام شود که به جنبش کارگری اتکا دارد. " \* \*

بسط مبارزات انقلابی و فراهم آمدن امکان " پیشرفت بسوی انقلاب " هیچگاه مگر در عملیات خائنانه کمیته مرکزی و هم کیشان وی، منوط به از بین بردن دیکتاتور توری نبود هاست. برعکس تجارب مبارزات انقلابی در کشورهای هندوچین، درست برخلاف موعظه های " کمیته مرکزی " نشان میدهد که مبارزه انقلابی در شرایط ترور و اختناق و تحت دیکتاتوری های خونین بوجود آمده، رشد کرده و " پیشرفت " نموده است. و این همان چیزی است که مارکسیسم همواره به پرولتاریا و خلق های جهان آموخته است، بطوریکه لنین کسب آزادی را بدون انقلاب پیروزمند غیر ممکن میدانند: " آزادی در روسیه بدون انقلاب پیروزمندانه جامعه عمل بخود نخواهد گرفت. " \* \* اگر مزدوران جیبون کمیته مرکزی میکوشند با قلب و تحریف مارکسیسم کسب این آزادی را در زد و بند با " جناح های سالمتر هیئت حاکمه " نشان دهند، لنین با صراحت اعلام میدارند که آزادی ممکن نخواهد بود " مگر اینکه سلطنت تزاری از طریق قیام پرولتری و دهقانی سرنگون گردد " \* \* \*

□ کمیته مرکزی و نیروهای سیاسی بینابینی جامعه

بطوریکه دیدیم، شعارهای " سرنگونی " و " جبهه ضد دیکتاتوری " کمیته مرکزی اولاً نتیجه تشدید رقابت عنان گسیخته دوا بر قدرت و انعکاس سیاست هجوم سوسیال امپریالیسم شوروی به مواضع ابر قدرت رقیب ( امپریالیسم آمریکا ) و ثانیاً \* لنین: " وظائف سوسیال دیکتاتور روس "، منتخب آثار در یک جلد، ص ۶۸ .  
\* لنین: " اعتلای انقلابی "، منتخب آثار در یک جلد، ص ۴۵ .

از لحاظ مضمون و ماهیت رفرمیستی و تسلیم طلبانه است. خطرات اساسی کمیته مرکزی با وجود ترویج راه حل ها و شعارهای رفرمیستی و کوشش در کشاندن جنبش بسوی این راه حل ها، مزوری ابرقدرت شوروی است. بعبارت دیگر: کمیته مرکزی با اینکه در بین حال یک نیروی رفرمیستی می باشد، اما قبل از هر چیز و در درجه اول یک نیروی ماهیتا خائن است که برای پیشبرد مقاصد خائنانانه خود (یعنی مزدوری سوسیال امپریالیسم) از تاکتیکها و شعارهای رفرمیستی (و باقتضای شرایط از توطئه کودتا) استفاده میکند. کمیته مرکزی با اشاعه تلقین های ضد انقلابی و طرح و تبلیغ شعارها رفرمیستی هدف ایجاد انحراف در سمتگیری انقلابی توده ها، نفوذ در این مبارزه و وجه المصلحه قرار دادن آنها در توطئه ها و زد و بند های خود، دنبال میکند. بنا بر این، علیرغم تشابه شعارها و راه حل های رفرمیستی آن با شعارها و راه حل نیروها لیبرال - ناسیونالیست ضد دیکتاتوری و اصلاح طلب، هیچگاه نباید با قرار دادن آنان در یک جبهه، صفوف خلق و ضد خلق مخدوش گردد و تمایز اساسی میان این دو نیروی ماهیتا متفاوت نادیده گرفته شود. \*

\* چنین برخوردی بویژه در دو نوشته کوتاه که تاکنون از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران در باره مسائل یک سال اخیر ایران انتشار یافته، بروشنی دیده میشود. این نوشته ها که - صرف نظر از مواضع انحرافی در زمینه های مختلف و توجیهات غیرصادقانه و اپورتونیستی آن - انعکاس درک سطحی و التقاطی مجاهدین بطور کلی از مسائل مبارزه اجتماعی و بطور مشخص از سیستم سرمایه داری وابسته است، نمودار برجسته ای است از مخدوش کردن مرز میان خلق و ضد خلق و تسلیم در برابر فعالیتهای خائنانانه "کمیته مرکزی" بمثابة عامل ابرقدرت شوروی. در این نوشته ها از یک سو بخش وسیعی از نیروهای خلق (بورژوازی متوسط)، بورژوازی لیبرال وابسته به امپریالیسم ارضیایی میگرد و از سوی دیگر "کمیته مرکزی" بعنوان نمایندگان این "بورژوازی لیبرال در صفوف جنبش کمونیستی" (۱) جازده میشود و بدین ترتیب نه فقط بر روی نقش اصلی خائنین کمیته مرکزی که همانا مزدوری سوسیال - امپریالیسم شوروی است سرپوش گذارده میشود، بلکه حتی این جاسوسان تزارهای نوین کرملین تا مقام نمایندگان بورژوازی متوسط آنها هم در "صفوف جنبش کمونیستی" ارتقا می یابند. و این البته برای "سازمان مجاهدین کمونیستی" که بنظر میرسد درجهان امروز چیزی به نام "سوسیال - امپریالیسم شوروی" نمی شناسد و هنوز نه تنها ریزینویسم مدرن، بلکه حتی آژانس های جاسوسی شوروی (از نوع کمیته مرکزی) را بخشی از "جنبش کمونیستی" میدانند، شاید امری غیرمنتظره نباشد.

نیروهای لیبرال / رفرمیست نامبرده، علیرغم کلیه تزلزلها و ناپایداریها و علیرغم جستجوی راه حل های نیم بند و رفرمیستی (که انعکاس خاستگاه طبقاتی و موقعیت اجتماعی آنهاست) بطور عینی با سلطه امپریالیسم و حاکمیت نمایندگان سیاسی آن در تضاد قرار داشته و در مبارزه علیه این سلطه ذینفع اند. جایگاه این نیروها و بطور کلی هر یک از اقشار و طبقات جامعه را نه میل و اراده و حسب و بغض های ما، بلکه شرایط مادی جامعه و موقعیت اقتصادی و وضعیت سیاسی این اقشار و طبقات تعیین میکند. در جوامع تحت سلطه ای نظیر ایران، اقشار و طبقاتی که در زیر ضربات سرمایه خارجی و ستم دیکتاتوری نمایندند، آن زبان و رنج می برند، اقشار و طبقاتی که حاکمیت امپریالیسم مانع بقا و رشد آنها است و حتی اقشار و طبقاتی که سلطه امپریالیسم، امکانات سود آوری و تامین منافع بیشتر را از آنها گرفته و بیسای محدود کرده است، بطور اجتناب ناپذیر با امپریالیسم و نمایندگان بوی آن در تضاد قرار میگیرند و تردید یا فاطمیت آنها در مبارزه، تزلزل یا پیگیری، لیبرال یاران بیگال بودن و بالاخره رفرمیست یا انقلابی بودن آنها هیچگونه تمییزی در این واقعیت نمیدهد. این طیف وسیع اقشار و طبقات خلقی ناگزیر مشترکا در برابر امپریالیسم یک اقلیت ناچیز دشمنان ملی و طبقاتی که رشد و بقا آنها در گرو سلطه امپریالیسم است و نمایندند، امپریالیسم و مناسبات سرمایه داری وابسته هستند (یعنی بسوزروازی کمپرادور / بوروکرات وابسته) قرار میگیرند. طبیعی است که در طیف وسیع اقشار و طبقات خلقی، هر یک از این اقشار و طبقات با انگیزه ها و منافع طبقاتی خود، برای تامین منافع طبقاتی خود، بر اساس دیدگاه و بینش طبقاتی خود و با امید اعمال هژمونی و مشی خود در این مبارزه شرکت می جویند. همه اینها الفبای مبارزه اجتماعی - عی است که بدون درک آن هیچگاه نمیتواند سخنی از شرکت جدی و موثر در این مبارزه بمیان آید، چه رسد به رویای اعمال هژمونی در آن.

درست بدلیل همین ترکیب پیچیده "جبهه" وسیع مبارزه و شرکت اقشار و طبقات مختلف اجتماعی در مبارزه علیه ستمگری و غارت امپریالیسم و دست نشانگان آن است که تزلزل ایدئولوژیک و بینش های غیر پرولتری (که مشخص کننده خاستگاه اجتماعی طبقات غیر پرولتری است) به درون جنبش انقلابی انتقال می یابد و در صفوف آن نفوذ میکند و باز به این علت که نیروها، اقشار و طبقات اجتماعی مختلف شرکت کننده در این مبارزه انگیزه ها و مواضع طبقاتی مختلفی دارند، برخی از آنها از همان آغاز مبارزه دچار تزلزل میگردند، برخی در نیمه راه از حرکت بازمی مانند و عده ای نبرد را تا به آخر با فاطمیت ادامه میدهند. درست بهمین دلیل است که مارکسیست ها رهبری سیاسی و سازمانی پرولتاریا و حزب آنها بمثابة شرط اساسی

جلوگیری از غلبه ایدئولوژی مشی و سیاست های غیرپرولتری و ضامن اساسی پیروزی مبارزه از نیایی میکنند. بدون شك، هنر پرولتاریا و حزب آن در تحقق این وظیفه حیاتی نه خارج ساختن سایر نیروهای سیاسی و افشار اجتماعی از صفوف این مبارزه (امری که همه چیز با خود دارد جز هنر مبارزه و رهبری آن) ، بلکه استوار ساختن آن بر روی پایه های محکم بموازگناندن نیروهای هرچه وسیع تری به صفوف آن و اعمال رهبری مشی و سیاست خود در این مبارزه است. وظیفه پرولتاریا نه خارج ساختن سایر نیروها و افشار اجتماعی ، بلکه درست بعکس ، متحد ساختن نیروهای است که میتوانند در این مبارزه (هرچند متزلزل و ناپیکیر) شرکت جویند و از این طریق گسترش دادن بیش از پیش جبهه خلق و محدود و منفرد ساختن هرچه بیشتر جبهه دشمن اصلی . طبیعی است که عطفی ساختن چنین وظایفی مستلزم کاردانی و درایت، مستلزم داشتن بیش مادی از حرکت تاریخ، جامعه و طبقات اجتماعی، مستلزم داشتن مواضع پرولتری و مسلح بودن به مارکسیسم، لنینیسیم، اندیشه مائوتسه وون است. بدون این سلاح، بدون این قطب نما، بدون مارکسیسم - لنینیسیم، اندیشه مائوتسه دون، تئوری و عمل ما، پیام ما و فریادهای ما سست و نارسا و محکوم بسه شکست است. راه جلوگیری از غلبه نا استواری نیروهای بینابینی و متزلزل درجبهه خلق و اعمال هژمونی پرولتاریا در آن نه جداساختن این نیروها از صف مبارزه ، بلکه در اینست که به توده های خلق، به نیروهای اصلی انقلاب تکیه کنیم و سیاست و مشی درست اعمال کنیم :

" برای اینکه بر تزلزل و ناپیکیری بورژوازی غلبه کنیم، باید به نیروی توده های خلق تکیه نمائیم و سیاست صحیحی اجرا کنیم، چه در غیر اینصورت بورژوازی بر پرولتاریا فائق خواهد آمد. "

" علاوه نمیتوان بر نا استواری و ناپیکیری بورژوازی غلبه کسرد. و از سبب شدن انقلاب جلوکرفت مگر آنکه پایداری و پیکیری پرولتاریا را در انقلاب دکرراتیک شکوفا ساخت. "

اما کسانی که بعزت پایه های سست ایدئولوژیک و بینش غیرتوده های خود، قادر به انکا به توده، انتخاب سیاست صحیح و شکوفا ساختن پایداری و پیکیری پرولتاریا نیستند، به عبت میکوشند شاید از طریق " ساد متری"، یعنی از طریق خارج ساختن بخش های وسیع خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط از صفوف مبارزه، این وظایف را

\* مائوتسه دون: منتخب آثار، جلد ۱، ص ۴۴۳.  
 \* مائوتسه دون: منتخب آثار، جلد ۱، ص ۴۱۸.

انجام دهند !! \*

انتشار بورژوازی متوسطه که امروز نیروهای سیاسی رفرمیست آنها را نمایندگی می کنند اولاً از نظر مادی سیادت امپریالیسم و رژیم وابسته، محیط و امکانات زیست اقتصادی آنها را هر روز بیشتر محدود ساخته و ثانیاً از نظر سیاسی دیکتاتوری رژیم دست نشانده امکان ابراز وجود اجتماعی و سیاسی را از آنان سلب نموده است. بهین سبب بطور عینی در صف مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری ناشی از سلطه آن قرار میگیرند. از سوی دیگر، محدودیت های طبقاتی و فقدان دیدگاه و بینش انقلابی به راه حل ها و شمارهای آنان (بویژه در شرائطی که پرولتاریا یا بدلیل عدم برخورداری از سازمان سیاسی خود و یا بدلیل سیاست نادرست حزب کمونیست نتوانسته است این افشار متزلزل میانی را بدنبال سیاست خود بکشد) خصلتی ناپیکیر و مسالمت جویانه و در مواردی آشتی طلبانه میدهد که در صورت عدم هشیار و عدم مبارزه جدی نیروهای واقعا انقلابی و در درجه اول کمونیستها علیه این ناپیکیری، مسالمتجویی و آشتی طلبی میتواند به نوعی معامله بر سر امتیازات جزئی و یا حتی به سازش موقت با ارتجاع حاکم منتهی گردد. اما این خصلت ناپیکیری و رفرمیستی شمارها و راه حل ها در این واقفیت که انگیزه طبقاتی آنان (همانگونه که نشان دادیم) انگیزه های خلقی، ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی است تغییری نمیدهد. این درست همان معیاری است که این نیروها را، علیرغم تشابه ظاهر سبب خواست ها، شعارها و تاکتیک های آنان، از نیروی خائنی چون کمیته مرکزی بطور ماهوی متمایز میسازد. اگر بورژوازی متوسط بدلیل موقعیت طبقاتی خود بطور عینی در مخالفت با سلطه رژیم وابسته و در صف مبارزه علیه آن قرار میگیرد، کمیته مرکزی در زیر شعار " مبارزه علیه دیکتاتوری"، ایچراد "جبهه" ضد دیکتاتوری و " سرتنگونی رژیم ترور و اختناق"، هدف جهت یابی، کنترل و قلب ماهیت شعارها و خواست های ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی \* را بسود اربابان سوسیال امپریالیست خود و

\* این سیاست سکتاریستی که امروز از طرف "مجاهدین" دنبال میگردد، در واقع ادامه و تظاهر همان بینش گذشته است. دبروز انکا به عمل صلحانه "جا - نشین انکا" به توده میگردد و امروز انکا به نیروی ناچیزی که ممکن است فریفته سخن پردازی ها و قافیهای های "چپ" بشوند، باید جای ضعف ناشی از عدم توانائی انکا، به توده را پرکند.

\* قلب ماهیت شعارها و کنترل اپوزیسیون از یکطرف بوسیله سرکوب و شاننا علیه بخش های انقلابی و رادیکال جنبش و از سوی دیگر توسط وجه المصلحه قسار دادن نیروهای ناپیکیر و رفرمیست و بخش های تحت نفوذ انجام میگیرد. این

و بمنظور استقرار دیکتاتوری فاشیستی از نوع دیگر و با ترکیب دیگر دنبال میکنند، این خطر کمیته مرکزی در قلب ماهیت شعارها و کنترل و جهت یابی اپوزیسیون اتفاقاً قبل از همه درست همین نیروهای رفرمیست را مورد تهدید قرار میدهد. کمیته مرکزی میکوشد حتی المقدور با کنترل نیروهای رفرمیست آنها را در جهت سازش با جناح هایی از ارتجاع سوق دهد که میتوانند راه سهم شدن این خائنین را در قدرت دولتی \* و یا راه نفوذ آتی آنان را هموار سازند.

بنابراین مبارزه علیه شعارها و راه حل های رفرمیستی نه تنها بدلیل محتسوی غیر انقلابی و نافرجامی این شعارها و راه حل ها بطور جدی و مستمر در دستور کار نیروهای انقلابی و بویژه مارکسیست لنینیست ها قرار دارد، بلکه این مبارزه (بدلا - ثلی که در بالا اشاره کردیم) اصولاً بخش مهم و جدائی ناپذیری از مبارزه علیه خائ - ثنین کمیته مرکزی و هدفها و مقاصد اسارت بار آنان را تشکیل میدهد. گسترش رفرمیسم بطور اجتناب ناپذیری با افزایش خطر نفوذ کمیته مرکزی در درون جنبش همراه خواهد بود و زمینه ذهنی مساعدی را جهت نحو پذیرهای شومی که این مزدوران سوسیال امپریالیسم شعوری در گذر از جوان و روبه رشد جنبش خلق ما در این مرحله از اعتلای آن می افشاندند، فراهم می آورد. انفراد و طرد شعارها و راه - حل های رفرمیستی عامل مهم و مستقیمی است در طرد و انفراد کمیته مرکزی و درهم - شکستن توطئه ها و مقاصد خائنانه آن. اما این مبارزه تنها هنگامی میتواند بسه نتایج واقعی خود منتهی گردد که کمونیست ها بتوانند از خلال تشابه (و گس - اه انطاق) شعارها و شیوه های فعالیت رفرمیست ها و کمیته مرکزی تفاوت کیفی میان این نیروها و انگیزه های آنها را بدرستی درک کنند و در نتیجه بتوانند با گسترش

→ وظیفه ای است که نه فقط کمیته مرکزی بلکه کلیه احزاب روبریونیست تحت فرمان شعوری (چه آنگاه که برای مشارکت در قدرت دولتی تلاش میکنند و چه زمانی که در قدرت دولتی سهم اند) بعهده دارند. نمونه های پرتغال، یونان، عراق، هند، سیلان، افغانستان بویژه موارد گویائی است از اجرای این وظیفه. \* تجارب زنده شرکت همسالگ های کمیته مرکزی در قدرت دولتی نشان میدهد که این خائنین از اعمال بدترین و خونین ترین دیکتاتوریه ها و آرایش رزیم های فاشیستی گمنام ترین در رنگی بخور راه نمیدهند، برادران خائنین آنان که هم اکنون در رژیم عراق در قدرت سهم اند، همپای حزب بعث عراق از اعمال دیکتاتوری وحشیانه و قتل ها پوشکجه میهن پرستان کمونیست ها و خلق های آن کشور، بویژه خلق کرد هیچگونه ایامی ندانسته و دستشان تا فرق به خون خلق عراق آغشته است، برادران دیگر اینان در هند، سیلان، حبشه و در هر جا دیگر نیز کمیته دلت های ارتجاعی وارد شدند، مثالهای بارزی از اعمال ضد بدترین ضد - خلقی ترین دیکتاتوریه ها بمنصه ظهور رساندند.

جبهه وسیع خلق و براساس سیاست "بسط و توسعه" نیروهای مترقی، جلب نیروها بینابینی و انفراد نیروهای سرسخت ارتجاعی، "ماژوتسه دون"، مبارزه بخاطر بر - انداختن سلطه امپریالیسم و رژیم مزدور شاه را پیروزندانه به پیش رانند.



## امپریالیسم

### وجنبش‌های توده‌ای در ایران

#### ★ مسأله مسکن و جنبش خانه‌سازی

بررسی جنبش‌های طبقاتی و توده‌ای جامعه در پرتو مارکسیسم لنینیسم اندیشه‌ی مائوتسه‌دون یکی از شروط ضروری موفقیت مارکسیست‌لنینیست‌ها در پیوند یابی با توده‌ها، سازماندهی و هدایت مبارزات آنان در مسیر انقلاب است. این وظیفه در شرایطی که در جامعه ما جنبش‌های توده‌ای وارد مرحله‌ی رشد کمی و کیفی نوینی گردیده اهمیت بااهم بیشتری می‌یابد. در میان جنبش‌های فراوانی که در ماه‌های اخیر در میهن ما اتفاق افتاده و به قیام پرشکوه تبریز و سلسله خیزش‌های متوالی ماهها و هفته‌های اخیر انجامید است، جنبش خانه‌سازی به سبب ویژگی‌های خو و از جمله ارتباط فشرده آن با سیستم سرمایه‌داری وابسته حاکم بر ایران، از اهمیت خاصی برخوردار است. ما در مقاله حاضر می‌کوشیم به بررسی این جنبش که سرآغاز سلسله خیزش‌های توده‌ای اخیر ایران بود، دست‌بپر ازیم.



### ■ جنبش‌های توده‌های و سلطه سرمایه‌داری وابسته

استقرار بیش از پیش سلطه امپریالیسم در ایران بویژه از طریق رشد روابط استثمار سرمایه‌داری وابسته و حاکمیت دیکتاتوری خشن و ذاتی آن در قالب رژیم دیکتاتوری بورژواکامرادور شاه سبب گردیده است که بر کلیه اقشار و طبقات خلقی، چه از نظر تنگ کردن یا نابود ساختن محیط اقتصادی زیست آنها و چه از نظر انسداد مجراهای ابراز وجود سیاسی و اجتماعی آنان فشاری غیرقابل تحمل و اسارت‌بار وارد آید. این فشار علیرغم استثمار شدید کلیه اقشار و طبقات خلق، متناسب با موقعیت و عملکرد اجتماعی و اقتصادی هر یک از این طبقات و اقتضای بر آنها تأثیرات متفاوتی برجا می‌نهد و مبارزات طبقاتی گوناگون و متنوعی را در اشکال و زمان‌های مختلف دامن می‌زند.

اگر پس از سرکوب خونین قیام پانزدهم خرداد ۴۲ و پس از آنکه روابط و سیستم سرمایه‌داری وابسته عمدتاً در حال استقرار بود و تضادهای آن هنوز کاملاً سرسبز ننموده بود، یعنی در شرایط ورود سرسام آور سرمایه‌های امپریالیستی و استقرار موسسات و کارخانه‌های وابسته امپریالیستی و رشد کمی پرولتاریا و نیز در شرایط نفوذ ان پیوند و آمیزش مارکسیسم با جنبش این طبقه و حدت تبلیغات عوام فریبانه رژیم مبنی بر "سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات" و غیره، ما با یک دوره فروکش نسبی اما موقتی و گذرای جنبش کارگری روبرو هستیم و جنبش‌های دهقانی نیز به دلیل پیاده شدن برنامه امپریالیستی "اصلاحات ارضی" و تعرض تبلیغاتی رژیم - علیرغم وجود پاره‌ای حرکات و جوشش‌های دهقانی و مبارزه در جهت کسب زمین از قوود آنها و زمین‌اران - از خود تلاطمی جدی علیه سیستم جدید استثماری بروز نمیدهد، اما در عوض، اقشار متوسط و میانی جامعه، بویژه توده‌های وسیع خرده بورژوازی سنتی که ورود سرمایه‌های خارجی قبل از سایر طبقات و اقشار هستی اقتصادی و اجتماعی آنها را به مخاطره دچار میکند، به مبارزات وسیعی دست می‌زنند و در نتیجه، یک سلسله مبارزات طبقاتی و توده‌ای که نقش اساسی را در آنها طبقات مختلف خرده بورژوازی شهری ایفا می‌کنند آغاز میشود (مبارزه علیه سرمایه‌گذارهای امپریالیستی، مبارزات دانشجویی، تظاهرات بزرگ اشت تخته، مبارزات توده‌ای اتوبوسرانی، مبارزات روحانیون، مبارزات چریکی، ...).

\* دانشجویان بعنوان قشر حساس جامعه از همان آغاز نسبت به این برنامه‌های امپریالیستی عکس‌العملی آگاهانه نشان داده و جنبش دانشجویی بطور عمده اوم این عملکردها و ماهیت اسارت‌آور آنها را طی مبارزات پراکنه و پرشوری پیگیرانه افشا کرده است.

اما فروکش جنبش‌های کارگری و دهقانی در خود جوانه‌های جهش‌های آینده را حمل می‌کند. روابط سرمایه‌داری وابسته که بتدریج مرحله استقرار را پشت سر می‌نهد و بر میزان و شدت استثمار می‌افزود، بطور اجتناب‌ناپذیری عکس‌العمل پرولتاریا و دهقانان را در مقابل خود برمی‌انگیزد. در پایان دهه ۴۰ و آغاز دهه ۵۰، یک اغتلاقی نوین در جنبش کارگری روی می‌کند. همراه با جلوه نخستین علایم فشار بحران اقتصادی بزرگی که در راه بود و تحت استثمار فزاینده و وحشیانه نیروی کار، وجود و تشدید شرایط ناساعد و طاقت فرسای کار، تدوین قوانین - بغایت ارتجاعی استثمار نیروی کار و سرکوب و خفقان سیاسی و کنترل همه جانبه نظامی/پلیسی در کارخانه و خارج از آن، کارگران ضرورت دست‌زدن به مبارزه را با گوشت و پوست خود احساس می‌کنند. اگر در میان طبقات خلقی، خرده بورژوازی سنتی نخستین طبقه‌ای بود که مصادف با استقرار روابط سرمایه‌داری وابسته از آنجا که فوریت و قبل از دیگر طبقات در معرض قلع و قمع سیاسی و تنگ شدن هرچه بیشتر فضای اقتصادی خویش قرار داشت - دست به واکنش زد، پرولتاریای ایران نخستین طبقه از طبقات اصلی خلق بود که در مقابل سرباز کردن هرچه بیشتر تضادهای سیستم به مبارزه برخاست.

اعتصابات و مبارزات اوج گیرنده کارگران دلاور "جهان چیت"، نساجی شاهی، کفش ملی، قزقره، زیبا و صد ها اعتصاب دیگر نمونه‌های درخشانی بود که آغاز این حرکت اوج گیرنده را - که جز لا یتجزای سیستم موجود را تشکیل میدهد - نوید میداد. در طی این موج اعتصابی، علیرغم خصلت خود بخودی آن، کارگران ایرانی نمونه‌های برجسته‌ای از مبارزه جویی، اتحاد، شهادت، استعداد تشکل‌پذیری و کسب آگاهی و سایر ارزش‌های انقلابی و تاریخساز طبقه کارگر را به منصه ظهور رساندند و گوشه‌ای از انرژی بیکران این طبقه را، طی نبرد های قهرمانانه‌ای که به شهادت صد ها کارگر منجر گردید به نمایش گذاشتند. رشد اعتصابات در این دوره و تاثیر زنجیره‌ای و متوالی آنها از یک کارخانه به کارخانه دیگر و گسترش آن در نقاط مختلف کشور تاثیر قابل ملاحظه‌ای در ارتقای روح همبستگی میان کارگران، تقویت اعتماد به نفس، مقاومت و آگاهی کارگران و درهم شکستن تبلیغات فاشیستی و محیط رعب و وحشت داشت و ذهن آنان را نسبت به نقش دولت، ابزارهای سرکوب و موسسات ارتجاعی آن روشن تر نمود. بنا بر اعتراف ارکانهای خود رژیم: "اعتقاد کارگران به وزارت کار قوی‌نرولی پیموده است." (کیهان، ۹ آبان ۱۳۵۶، بخش نگار و کارگر).

دهقانان نیز که بتدریج بیش از پیش بار استثمار فزاینده و سلب مالکیت خویش را بر دوش خود احساس می‌کنند به واکنش‌های متعدد و مبارزات پراکنده‌ای دست

زدند. این مبارزات در جنبش دهقانان رود سرکه با خصوصیت توده‌ای بودن، قهری-بودن و سایر مشخصات برجسته خود جای ویژه‌ای را اشغال میکند به یکی از نقاط اوج خود رسید.

تشدید استثمار امپریالیستی در قالب سیستم سرمایه داری وابسته و دامن گرفتن بحران‌های اقتصادی/اجتماعی با ابعاد بی‌سابقه، علاوه بر استثمار هر یک از طبقات مختلف خلق، بتدریج سبب پیدایش و رشد تضاد هائی میگردد که به یک طبقه یا قشر معین محدود نبوده بلکه کلیه اقشار و طبقات خلقی را تحت فشار قرار میدهند و به ایجاد بحران‌های عمومی منتهی میشود. در چنین شرایطی است که زمینه‌های مادی مشخص برای رشد جنبش‌های توده‌های وسیع حول مسائل مشترک توده‌ها بوجود می‌آید. تاثیر متقابل مبارزات و جنبش‌های طبقات مختلف بر همدیگر زمینه‌زهنسی چنین جنبش‌هایی را فراهم می‌آورد. بنابراین جنبش‌های مختلف طبقات خلق در مراحل حل زمانی گوناگون برپایه فاکتورهای عینی و ذهنی در لحظاتی بحرانی، منجر به انفجار جنبش‌های توده‌های وسیع گشته و این جنبش‌های توده‌های متقابل بنویه خود تاثیر عظیمی بر جنبش طبقات مختلف برجا می‌گذارد. در همین حال با رشد تضاد های سیستم استثماری سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم هر روز شرایط عینی و ذهنی اعتراضات و مبارزات همگانی و توده‌ای فراهم تر میگردد. این مبارزات مشترک اگر بدرستی مورد استفاده نیروهای آگاه مارکسیست-لنینیست قرار گیرند، میتوانند مراحل ضروری و پایه‌های مبارزاتی لازم برای وحدت آینده خلق را جهت نبرد نهائی علیه رژیم و امپریالیسم فراهم آورند.

### ■ ریشه مشکل مسکن و بحران آن

مشکل مسکن که به شکل جدائی ناپذیری با مساله زمین پیوند دارد، به شکل **مساله کنونی** آن یکی از مشکلات بزرگی است که سلطه امپریالیسم و استقرار روابط سرمایه‌داری وابسته در ایران برای خلق ما ایجاد نموده است و یکی از تظاهرات مهم بحران بزرگی است که دامنگیر اقتصاد وابسته ایران بوده و بنویه خود بر حدت تضاد های درونی این اقتصاد می‌افزاید.

\* بحران اقتصادی/اجتماعی کنونی ایران و ابعاد عظیم آن پیش‌درآمد بحران‌های بسزنگتری است که تا هنگامی که این سیستم استقرار دارد پیاپی فرا خواهد رسید، بحران‌هایی که نه مکانیسم ایجاد آنها و نه شدت و وخامت آن در چارچوب یک نظام نیمه مستعمر/نیمه فئودال و یا یک نظام سرمایه‌داری کلاسیک قابل توجیه نیست.

مشکل مسکن باید از چند زاویه مورد بررسی قرار گیرد: نخست از زاویه نفوذ و سلطه سرمایه امپریالیستی بر اقتصاد ایران و تخریب اجتناب ناپذیر زمینه‌های تولید داخلی توسط سلطه انحصارات امپریالیستی در کلیه عرصه‌های اقتصادی؛ سپس از زاویه ارتباط آن با زمین یعنی از زاویه تاثیر مستقیمی که سلطه اقتصادی امپریالیسم در دامن زدن به رشد بخش‌های غیرتولیدی اقتصاد کشور و در نتیجه راندن سرمایه‌های کوچک و متوسط داخلی و اندوخته‌های اندک طبقات میانی بسوی زمینه‌های غیرتولیدی (و در سالهای اخیر سوق دادن آن بویژه به سمت "زمین") ایجاد میکند.

یکی از نتایج مصیبت‌بار اصلاحات ارضی برای دهقانان، کنده شدن بالاجبار توده‌های کثیری از روستائیان از زمینه تولید خود در روستا و مهاجرت آنان به حاشیه شهرهاست. این امر که از یکسو نشانه عدم توانائی دهقانان و تولیدکنندگان روستا در ادامه تولید خویش است، بعنوان عاملی که سبب پائین‌نگهداشتن بی‌سابقه دستمزدها در موسسات صنعتی امپریالیستها میشود برای ادامه عملکرد غارتگرانه امپریالیسم اهمیت اساسی دارد.

روی آوردن موج واردهقانان از روستا رانده شده به حومه شهرهای بزرگ در سالهای اخیر بطور اجتناب ناپذیر به تولید و تشدید مسائل و مشکلات جدیدی منجر گردیده که یکی از مهمترین آنها مسکن است، مشکلی که نه تنها توده‌های کثیر دهقانان مهاجر بلکه اکثریت عظیم کارگران بی‌مسکن و اقشار وسیعی از خرده‌بورژوازی شهری را نیز دربرمیگیرد.

نیاز طبیعی این توده‌های کثیر به مسکن بخودی‌خود زمینه افزایش تقاضای عوامل لازم برای تهیه آن (از زمین تا مصالح ساختمانی و غیره) را فراهم می‌آورد. نیازی که به بهترین وجه مورد سوءاستفاده بی‌شرمانه رژیم، دلان و بورس بازان وابسته جهت تحصیل سود های کلان قرار میگیرد.

باند های مختلف هیات حاکمه، دلان و بورس بازان وابسته و در راس آنان دربار پهلوی، انحصار یا کنترل کامل خود را بر این بازار پرسود و بر کلیه عوامل لازم برای تهیه مسکن (از قبیل سیمان، آهن، شیشه...) بویژه از طریق احتکار و فروش آنها به بهای گزاف یا از طریق انحصار واردات این کالاها و یا از طریق

\* علل این امر را باید در وجود یک تورم خریدکننده و فشارهای مستمر شرکت‌ها، موسسات دولتی، بانکها و یا موسسات خصوصی کمپرادورها و مالکان بزرگ ارضی، در انحصار بازار خرید کالا های این تولیدکنندگان و تعیین دلخواه آنها بوسیله دولت، در عدم توانائی این کالاها در رقابت با سیل کالاهای وارداتی مشابه و بالاخره در شرایط نامناسب زمین، فقدان آب و غیره جستجو کرد.

مصرف انحصاری تولیدات داخلی این کالاها ( برای ساختمانهای خصوصی یا تاسیسات دولتی و ارتشی ) اعمال کرده و در نتیجه موجبات افزایش بهای یا نایاب شدن این کالاها را فراهم می آورند. همچنین، کارخانه های امپریالیستی سازنده قطعات ساختمانی پیش ساخته شده که با این باند های انحصارگر شریک هستند، این قطعات را وارد و بطور جداگانه یا با یکبار بردن آنها در ساختمانها به بهای گزاف انحصاری به فروش می رسانند و به این ترتیب، با استفاده از شرایط مناسب کشورها ( و کشورهای مشابه ) به پیکر از نفس افتاده و بحران زده صنایع ساختمانی امپریالیست ها کسه مدت ها است دستخوش رکود بی سابقه ای استرق می بخشد.

حادثه مشکل مسکن که ناشی از اجرای طرح های امپریالیستی در کشور می باشد از یکطرف خود به دلیل تسلط انحصاری امپریالیسم و نمایندگان و وابستگان دلالان آن بر کلیه عوامل ساختمان شدت دامن زده میشود و از طرف دیگر تشدید نیاز خلق بنویه خود بصورت وسیله و زمینه مادی کم نظیری برای سوداگری این دلالان و ثروتمند تر شدن و فریه تر شدن هرچه بیشتر آنها در می آید.

علاوه بر نایابی و گرانی خارق العاده مصالح ساختمانی، عامل اساسی مشکل مسکن در ایران مساله زمین و افزایش بهای سرسام آور آنست. رشد بهای زمین را بویژه در سالهای اخیر باید در نفوذ بیش از پیش امپریالیسم بر اقتصاد جامعه جستجو کرد. بهای زمین و گرانی بی حد و مرز آن ( صرف نظر از تورم ناشی از درآمد نفت ) از دو طریق که با هم ارتباط لاینفک دارند دامن زده شده است:

— نخست از طریق انحصار اکثر زمین های مناسب مسکونی در دست یک سلسله مراتب واقعی از دلالان و زمینداران که در رأس آنها باند پهلوی و گروه های وابسته به آن قرار دارند و برخورداری آنها از اهرم های اقتصادی، اداری و اجرائی افزایش بها آن.

— سپس از طریق جهت گیری اجباری سرمایه های کوچک و متوسط داخلی به سوی زمینه های غیر تولیدی بویژه زمین.

۱) **انحصار زمین ها** : سوداگران زمین بدون آنکه کمترین نقشی در تولید داشته باشند، یا کمترین خطری را برای بکارانداختن سرمایه های خود در زمینه های صنعتی و تولیدی تحمل نمایند، فقط از طریق **انحصار** زمین های وسیع و تثبیت مالکیت انحصاری خود بر آنها به سوداگری پرداخته و سود های کلانی که غالباً

« خریداران وسائل ساختمانی و مصالح باید از یک الی ۴ ماه در نوبت بمانند و حتی بیشتر. و این مشکل در سطح مملکت موجود است نه تهران. » ( اطلاعات، ۱۲/۱/۵۴ ) . « آجرقشاری دانه ای ۵ ریال بفروش میرسد. » ( اطلاعات، ۱۴/۱/۵۴ ) .

بمراتب از سود ناشی از بکارانداختن سرمایه در زمینه های تولیدی بیشتر و سهل الوصول تر است به جیب می زنند و بمشابه انگل خونخواری از شره و دسترنج دیگران که خود کمترین نقشی در ایجاد آن نداشته اند زندگی میکنند. بورس بازان و زمین بازان حتی برای تحقق درآمد زمین خود ضرورتاً نیازی به ایجاد ساختمان در آن و فروش آن با ساختمان نداشته بلکه فقط از طریق اسپیکولاسیون صرف، از طریق افزایش مدام بهای آن و انتقال آن از یک دست به دست دیگر در یک مدار سوداگری خالص بدون هیچ خطر و دردسری حد اکثر سود را در زمانی بسیار کوتاه نصیب خود میکنند.

تسلط سیاسی و دولتی این دلالان وابسته به ابزارهای طرح ریزی و اجرائی کشور یکی دیگر از عوامل مهمی است که موضع تسلط و منحصر بفرد آنها را در این زمینه اقتصادی تثبیت و تضمین می نماید. ایجاد طرحهایی نظیر طرح تعیین محدوده تهران بوسیله دولت این هدف اساسی را دنبال می نمود که زمین های داخل محدوده را که عمدتاً ملک درباریان و وابستگان آنها، دلالان بزرگ و امرای ارتش است به دلیل برخورداری آنها از خدمات شهری و غیره به بهای سرسام آوری ترقی دهد و با اجرای چنین طرحی یکباره به میزان خارق العاده ای بر ثروت آنها بیفزاید. این طرح در واقع موقعیت ممتاز آنها را نه تنها در داخل محدوده شهر تهران بلکه در خارج آن نیز تضمین می نمود، زیرا این بورس بازان و صاحبان اراضی بویژه درباریان که علاوه بر زمین های داخل محدوده صاحب اراضی بسیار وسیعی در خارج محدوده نیز بودند هرگاه که لازم میشد بسادگی به اتکالی سلطه خود و ابزارهای طرح ریزی و اجرائی دولت با وارد کردن بخشهایی از اراضی خارج از محدوده خود به داخل حومه ناگهان قیمت آنها به نحو سرسام آوری افزایش میدادند و در یک چشم بهم زدن بدون هیچ دردسری میلیونها تومان به جیب میزدند. بهای این اراضی که قبلاً از متری چند تومان تجاوز نمیکرد ناگهان به چند صد تومان میرسید و سود های کلان و بادآورده ای را نصیب صاحبان خود می نمود. در اینجا **صرف انحصار** زمین ها در دست این باند های غارتگر و کنترل آنها بر دولت به وسیله مهمی جهت چپاول هرچه بیشتر ثروت مردم توسط آنان در می آید.

علاوه بر سوداگری بروی زمین به اشکال مختلف، **مسکن سازی** نیز یکی دیگر از سرچشمه های مهم درآمد این دلالان را تشکیل میدهد. در سالهای اخیر، میزان سرمایه گذاری در بخش مسکن با شتاب فوق العاده ای افزایش یافته و از کلیه زمینه های اقتصادی پیشی گرفته است. میزان افزایش نیروی انسانی شافل نیز در این رشته بزرگترین رقم را دارا بوده است. باند ها و دلالان کوناگون وابسته به رژیم در سالهای اخیر با اشتیاق تمام

سیاست آپارتمان‌سازی و شهرک‌سازی را در زمینه تهیه مسکن دنبال میکنند. در حقیقت، این سیاست به آنها اجازه میدهد تا حد اکثر سود ممکن را با بهره‌برداری از موقعیت سلطه منحصراً بر اقتصاد و دولتی خود بدست آورند. زیرا علاوه بر ترفی دادن یکباره بهای زمین‌های خودشان به اشکالی که گفتیم، با کمک شرکای خارجی سرمایه در اختیار و برخورداری از حد اکثر امکانات لازم (چه از نظر تهیه مصالح ساختمانی و چه از نظر استفاده از خدمات شهری و تسلط بوروکراسی اداری) با حداقل مخارج ممکن قادر به تهیه این تاسیسات گردیده و باز با استفاده از موقعیت منحصراً بر خود میتوانند آنها را به بهای دلخواه خود به فروش برسانند. مطابق آمار ارگانهای خود رژیم ساختمان متری ۱۲۰۰ تومان به ۶۰۰۰ تومان به بازار عرضه میگردد (کیهان، ۲، آبان ۱۳۵۶).

۲) جهت‌گیری سرمایه‌های کوچک و متوسط داخلی به سمت بخش‌های غیر تولیدی و بسوی زمین: سلطه بی‌چون و چرای امپریالیسم بر کلیه زمینه‌های اقتصادی و اهرم‌های اساسی و تعیین‌کننده اقتصاد و برخورداری وی و نمایندگان بومی بورژواکمیونر و روش از یک موضع اقتصادی سلطه و سرکوبگرانه، بناچار زمینه تولیدی فعالیت و حیات سرمایه‌های داخلی را به میزان فوق‌العاده‌ای تخریب می‌نماید و این سرمایه‌ها را از تولید و فعالیت‌های تولیدی جدا و منفک می‌نماید. در چنین شرایطی، سرمایه‌های کوچک و متوسط داخلی برای ادامه فعالیت خود هیچ چاره‌ای ندارند جز اینکه بسوی زمینه‌های غیر تولیدی اقتصاد بسوی "زمین" روی آورند. بدین طریق این سرمایه که دارای ملیونها نفر از اقماری میانی و متوسط جامعه را تشکیل میدهد یا با خرید زمین و اکتفا به افزایش بهای آن راکد میشود و یا در یک شبکه پیچیده از روابط سودگری و بورس‌بازی وارد میشود و یا ایفای یک نقش انگلی و غیرتولیدی اجباراً به افزایش بهای زمین کمک میکند. عبارت دیگر، در این حالت مهم‌ترین وسیله درآمد آنها را "زمین" تشکیل میدهد. اینگونه سمت‌گیری وسیع و اجباری این سرمایه‌های داخلی با چنین ابعاد گسترده بسوی زمین و خرید و فروش آن فقط و فقط میتواند نشان دهنده و اثبات‌کننده تسلط بی‌چون و چرای امپریالیسم بر کلیه اهرم‌ها و زمینه‌های اقتصادی کشور و دورکردن و طرد گسترده سرمایه‌های داخلی از عرضه‌های تولید باشد. این امر خود به بهترین وجهی نشان میدهد که چگونه تسلط هرچه بیشتر امپریالیسم

\* برای مطالعه چگونگی جدا شدن سرمایه‌های تولیدکنندگان متوسط و کوچک از تولید بعلت سلطه امپریالیسم، رجوع کنید به "مسائل انقلاب و سوسیالیسم"، شماره ۳، مقاله مربوط به "تورم".

بر بخش‌های اساسی اقتصاد با خود تمایل به رکود هرچه بیشتر تولید و سمت‌گیری غیر تولیدی هرچه شدیدتر سرمایه‌های کوچک و متوسط و بعبارت دیگر رواج "اسپیکولاسیون" و سودگری را به دنبال می‌آورد. رکود اقتصادی کنونی ایران و رشد خصلت‌های پیش‌انگلی آن نه نشانه درگون شدن همه جانبه روابط اقتصادی (آنگونه که برخی می‌پندارند) بلکه بعکس دلیل بارز سلطه بی‌واسطه و زور امپریالیسم و درگونی روابط اقتصادی قدیمی به روابط جدید استثمار سرمایه‌داری وابسته بوده و نتیجه اجتناب‌ناپذیر انتقال خصلت رکود و گندیدگی امپریالیسم به ژرفای حیات اقتصادی جامعه ایران است.

سرمایه‌های کوچک و متوسط داخلی وارد شده به مدار بورس زمین نیز در مقابل خود امپریالیسم و وابستگان بومی آنها را مشاهده می‌نمایند. در این زمینه، همانطور که قبلاً گفتیم انحصارگران عمده زمین و کنترل‌کنندگان اهرم‌های اقتصادی و سیاسی این بخش نیز کسانی‌جز سرمایه‌داری وابسته به رژیم و وابستگان دلال آنها نمی‌باشند. اینان بسویله ابزارهای متعدد و بویژه از طریق بانکهای تحت‌کنترل خود، سلطه کامل خویش را بر این سرمایه‌های کوچک و متوسط اعمال می‌نمایند و با ایجاد کانال‌های مالی این سرمایه‌ها را جذب، کنترل و اداره نموده و با شیوه‌ها و اشکال مختلف از قبیل وام مسکن، سپرده‌ها، پس‌انداز و غیره، این سرمایه را نیز در جهت منافع و برنامه‌های خود بکار می‌اندازند. از این رهگذر، سرمایه‌های کوچک و متوسط افسار خلتی در اینجا نیز از سرکوب اقتصادی و ناامنی فوق‌العاده در امان نبوده و در مقایسه با سودکلان سرمایه‌های دلالان وابسته ناگزیر باید به درآمدی بمراتب ناچیزتر و در عین حال نامطمئن اکتفا نمایند. زیرا اتخاذ سیاستها به شکلی است که باید به منافع باند‌های انحصارگر وابسته پاسخ گوید (مثل طرح محدودده تهران).

---

هرچند مساله مسکن در عمیق‌ترین ریشه‌های خود به تضادی که در کلیه جوامع طبقاتی میان شهر و روستا موجود است مربوط میشود و حل نهائی آن در گروه حل کامل این تضاد می‌باشد \*، اما مشکل مسکن به شکل حاد کنونی و حتی فاجعه‌آمیز آن در ایران یکی از نتایج مستقیم نفوذ بیش از پیش امپریالیسم بر اقتصاد ایران \* انگلس میگوید: حل مشکل مسکن "نه تنها به شرایطی که یک انقلاب اجتماعی در آن صورت میگیرد وابسته است، بلکه همچنین به مسائلی بسیار وسیع‌تر که یکی از اساسی‌ترین آنها از میان بردن تضاد میان شهر و روستاست مربوط میشود." (انگلس، مساله مسکن، مجموعه آثار مارکس/ انگلس، جلد هیجدهم).

و استقرار روابط سرمایه داری وابسته می باشد که به تضاد اساسی فوق حدت و عمق بی سابقه ای بخشیده است. اکنون مطابق آمارهای خود رژیم بیش از ۰.۵٪ افزایش هزینه زندگی مربوط به مسکن است.

بطور کلی می توان پرسیده ای را که منجر به ایجاد مشکل مسکن بصورت حاد خود در ایران گردیده است به شکل زیر خلاصه کرد: اجرای طرح های امپریالیسم در روستا سبب شده شدن تعداد عظیمی از روستائیان می شود؛ هجوم روستائیان به حومه شهرها در جستجوی کار و انبوه شدن آنها بصورت اقشار وسیع بیکار و یا نیمه بپرولتر (که برای پائین نگه داشتن دستمزدها اهمیت اساسی دارد) در مدتی کوتاه نیاز توده های وجدی آنها را به تهیه مسکن در ابعادی وسیع طرح میکند؛ این نیاز حیاتی توده ها مورد سوء استفاده سرمایه داران و باند های حاکمه واقع شده و زمینه های مادی لازم را فراهم میکند تا آنها به اشکال مختلف بر بهای زمین های خویش بیفزایند (با اجرای طرح های نظیر "خارج از محدوده")؛ از آنجا که انسان انحصار یا کنترل مصالح و ابزار ساختمانی را نیز در دست دارند، بهای این عوامل

\* جدول زیر که از جمله اعترافات دستگاه های انتشاراتی و تبلیغاتی رژیم است (کیهان، ۲۷ شهریور ۱۳۵۶) با ارائه روند افزایش بهای زمین در چند سال اخیر، شدت سوداگری و میزان غارت و چپاول را در عرصه معاملات زمین و مسکن نشان میدهد.

منطقه	قیمت هر متر مربع (به تومان)	در سال ۱۳۴۶	در سال ۱۳۵۲	در سال ۱۳۵۶
گیشا	پائین ۵۰ تومان	۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰	۴۰۰۰	
یوسف آباد	پائین ۵۰ تومان	۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰	۴۰۰۰	
عباس آباد	۴۰۰	۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰	۷۰۰۰ تا ۷۵۰۰	
امیریه	۳۰۰	۱۵۰۰	۵۰۰۰	
پهلوی	۱۰۰۰	۶۰۰	۸۰۰۰	
تهران پارس	۱۵۰	۱۳۰۰	۳۵۰۰	
نارمک	۲۵۰	۱۵۰۰	۳۸۰۰	
نیاوهران	۴۰۰	۱۲۰۰	۲۷۰۰	
کوروش کبیر	۶۰۰	۴۰۰۰	۱۰۰۰۰	
گوهر دشت	۳	۱۲۰	۱۰۰۰	

نیز به میزان سرسام آوری افزایش می یابد، کمبود مسکن سبب میشود که بهای اجاره خانه به میزان سرسام آوری افزایش یابد؛ سیر صعودی اجاره خانه ها، فقدان وسائل ساختمان و گرانی آنها، مونوپول زمین ها و اجرای طرح های ضد مردمی رژیم نه تنها دهقانان را که از زمین رانده شده و به حاشیه شهرها روی آورده اند، بلکه همچنین کارگران و اقشار وسیعی از خرده بورژوازی شهری را با مساله حاد مسکن و اجاره بهای سرسام آور روبرو میسازد.

بنابراین مشاهده میشود که حدت فوق العاده مشکل مسکن مولود این سیستم بوده و با عملکرد های اساسی و مکانیسم های پایه ای چپاول امپریالیستی پیوند ناگسستنی دارد و به هیچ وجه يك مساله گذرا و تضاد فی نیست. دامن زدن به مساله مسکن یکی از نهاد های ضروری سیستم حاکم را تشکیل میدهد و زمینه تغییر قابل گذشت و پرمفعتی برای چپاول دایمی هیات حاکمه و اربابان آنها بشمار میسرود. بهمین جهت، حل و حتی کاهش جدی آن در چارچوب سیستم موجود غیر ممکن می باشد. علاوه بر این، از آنجا که تنها برنامه حاکم بر اقتصاد کشور در شرایط حضور و سلطه امپریالیست ها، برنامه چپاول و غارت خلق توسط کشورهای انحصار آلود مختلف امپریالیستی و نوکران کمیرانور آنها است، اصولا هرگونه تلاش امپریالیستها و رژیم دست نشانده برای "ارگانیزه" کردن استثمار خود از خلق، به دلیل حدت تضاد های درونی (بویژه در شرایط بحرانی کنونی) جز برای مدتی کوتاه، از پیش محکوم به شکست است.

گرانی زمین و گرانی سرسام آور و توأم با کمیابی و نایابی مصالح ساختمانی که نتیجه رشد تورم و انحصار کالاها و قیمت ها در دست رژیم وابسته است و بالاخره رشد سرسام آور اجاره بها، مخالفت های بورس بازان، اشکال تراشی های دولت ضد ملی و... اقشار وسیعی از خلق را در مقابل مساله مسکن بمتابه يك مساله حیاتی قرار داده و بدان جنبه يك مشکل بزرگ عمومی میدهد. توده ها که کمترین امیدی به حل این مشکل بوسیله رژیم دست نشانده شاه ندارند - زیرا هر روز بیشتر احساس میکنند که خود این سیستم و رژیم و زمین بازان و انحصارگران وسائل تولید عامل اساسی دامن زدن به آن هستند - حتی آنگاه که علیرغم تحمل مصائب فراوان و گذار از موانع و مشکلات بی شمار و توان فرسای موجود و غالباً با صرف کلیه درائی و پس انداز خویش و با قرض وام، دست به ساختن خانه میزنند، رژیم سرکوبگر را در مقابل خود مشاهده میکنند. بر چنین زمینه مادی است که جنبش "خانه سازی" آغاز میشود.

### ■ خصوصیات جنبش مردم خاسج از محدوده

از میان جنبش‌های توده‌های سالهای اخیر، جنبش‌خانه سازی به دلایل مختلف جای بسیار ارزنده‌ای اشغال می‌نماید. این جنبش مبارزه‌ای حاد و گاه تا پای جان بود که توده‌های کثیری از مردم را در روی رژیم مزدور شاه قرار داد و منافع وی را بطرز جدی به مخاطره افکند.

مهمترین خصوصیات این جنبش را **توده‌های بدون آن به مفهوم واقعی، قهری بودن** و برخورداری از **همبستگی و اتحاد مستحکم** تشکیل می‌دهد. در زیر، این خصوصیات را بطور خلاصه بررسی میکنیم:

جنبش‌خانه سازی برپایه یک نیاز مادی، یعنی برای پاسخ به یکی از ابتدائی ترین حوائج یک انسان زنده که داشتن یک مسکن است، در شرائط عینی دردناک کار و زیست توده‌ها آغاز گردید و بار دیگر نشان داد توده‌ها در مقابل فشار طاقت فرسای زندگی خویش در سیستم اجتماعی موجود چاره‌ای جز توسل به واکنشهای شدید و توسل به مبارزه ندارند. سیستم استشاری موجود بخش عظیمی از این توده یعنی دهقانان را از زمینه تولید قبلی و محل سکونت خود جدا کرده و به حاشیه شهرها سرازیر نمود است. اما در این مکان جدید اینان نه تنها قادر به یافتن کار مطمئنی نیستند بلکه حتی سرپناهی هم برای خفتن ندارند و اگر بخواهند با دست خود لانه یا آلتونگی برای خود فراهم کنند با بولدوزرهای رژیم مواجه میشوند. بخش دیگر این توده یعنی کارگران و اقشار وسیع خرده بورژوازی نیز، از آنجا که در منگنه تورم فزاینده سیستم حاکم اسیرند و ناچار باید بطور مداوم کرایه سنگین تری بپردازند، یگانه راه ممکن برای رهایی از این اوضاع غیرقابل تحمل را تهیه مسکن برای خود حتی با پرداخت مخارج بسیار کمترکن آن می‌بینند. به اعتراف خود ارگانهای رژیم "یکی از مشکلات بزرگ کارگران ایران مسکن است. ناپایی اطاق خالی و گرانی اجاره بها و دور بودن راهها و ترافیک سنگین روزافزون واقعا زجر دهنده و کشنده است" (کبهان، ۲۹ آبان ۵۶). بدین ترتیب فشار اقتصادی سیستم سرمایه داری وابسته در برابر این مشکل حیاتی آنان یک راه بیشتر نمی‌گذارد: خود اقدام به ساختن مسکن نمایند.

با این زمینه آغاز، جنبش‌خانه سازی علیرغم اینکه به دلیل برخورداری نبودن از یک رهبری آگاهانه و فقدان سازماندهی مشخص جنبشی اساسا خود بخودی است، نشان دهنده درجه معینی از رشد آگاهی در توده است، یعنی آگاهی بر این امر که رژیم قادر به حل مساله مسکن برای آنان نیست و خود باید راسا دست بکار

شوند. اینان بخوبی احساس میکنند که چاره درد آنان فقط از دست‌های خود آنان ساخته است. این گامی به پیش (و البته نه تنها گام) در متن این مبارزات در کسب آگاهی بوسیله توده‌ها است (و این گام بطوریکه خواهیم دید در خود متوقف نمیشود). علاوه بر این، انگیزه مادی تهیه مسکن در آنان چنان نیرومند است که به آنها اجازه میدهد از چارچوب قوانین ارتجاعی موجود که جلوی مسکن‌دار شدن آنان را میگیرد بی‌اعتنا خارج شوند. اینان با بی‌پروائی تمام در مناطق وسیعی، با داشتن سند مالکیت زمین و یا بدون سند، وغالبا **شپانه و پس‌دون اجازه شهرداری**، با **کلک زن و فرزند و همسایه** آغاز به ساختن خانه میکنند. این نخستین تظاهرات **اهتمام به نفس** و تکیه بر قدرت خود در این مبارزات در میان توده‌ها است. مبارزه اینان برای ساختن مسکن از همان نخستین گام، بطور عینی با درهم شکستن چارچوب تنگ قوانین ارتجاعی موجود خصیلتی **تهرسی** می‌یابد.

از آنجا که مساله مسکن یک نیاز فوری و یک مشکل واقعی توده‌های وسیعی از خلق را تشکیل میدهد این جنبش قادر میگردد در زمانی کوتاه توده کثیری از خلق (شامل اقشار و طبقات مختلف اما درگیر با یک مشکل واحد) را به مبارزه برانگیزد و این جنبش به یک جنبش توده‌ای به مفهوم واقعی کلمه تبدیل گردد. زیرا در آن علاوه بر اقشار وسیعی از خرده بورژوازی، نیروهای اصلی انقلاب یعنی کارگران و دهقانان از هستی ساقط شده شرکت دارند. شرکت توده‌های وسیع کارگران و دهقانان در این جنبش نقش تعیین‌کننده‌ای در قاطعیت و رادیکال شدن هرچه بیشتر آن ایفا میکند.

رقم ساکنان خارج محدوده ۲۵ میلیون نفر و تعداد شرکت‌کنندگان در خانه سازی طبق برخی آمار به حدود یک میلیون و دویست هزار نفر میرسد. در عین حال باید خاطر نشان ساخت که مشکل خانه سازی و مهاجرت روستائیان و رشد جمعیت حاشیه شهرها محدود به تهران نبوده و تقریبا در کلیه شهرهای بزرگ و مراکز استانها جریان کم و بیش مشابهی وجود دارد. این ارقام بزرگ و گسترش این مشکل به شکل وخیم آن در تمام پهنه کشور، به نحو بارزی نشان میدهد که چگونه از این پس سیستم سرمایه داری وابسته بطور اجتناب ناپذیر در مدت نسبتا کوتاهی به بحران هائی با وخامت فوق العاده که هزاران نفر از توده‌های خلق را درگیر خواهد ساخت، دامن میزند. با احساس چنین خطری است که مزدوران شناخته شده و فاشیستی نظیر فرهنگ فرعی (کادر تبلیغاتی سابق حزب توده و مزدور تبلیغاتی کنونی رژیم محمد رضاشاه) چون حیوانی که با حواس پنهانی خود عظمت زلزله آینده را حس کرده باشد، هراسان و سرآسیمه چنین هشدار میدهند: "روستائی کشاورزی را رها کرده و می‌خواهد تهرانی شود و با این حرص و ولع تهرانی شدن بگذراند"

مشکلات ایجاد میکند. بیائید اقدام کنید و برای اینکار حتی دولت پیشقدم شود و این گروه کثیر را برونجا بیاورد و راه را بر آنها سد و کندید و برای اینکار عوارض سنگین وضع کنید که قادر به پرداخت آن نباشند. برای تهرانی کارت شناسایی و کارت اقامت تهیه شود تا مشخص گردد که براساسی تهرانی است." (کیهان، ۲۴ مهر ۱۳۵۶)

اما سرمایه داران وابسته و رژیم حامی آنها و سخنگویان مزدورشان خوب میدانند که آنچه توده های فقیر را اینگونه در حاشیه شهرها انبوه میکند نه "حرص و ولع تهرانی شدن" (۱) بلکه تهاجم سرمایه و کالاهای امپریالیستی است که ورشکستگی دهقانان، ویرانی کشاورزی و بحران روزافزون آنها بمرام آورده است و ایجاد این تجمع نیروی کار، بصورت یک ارتش ذخیره که وسیله پائین نگه داشتن دستمزدها و افزایش سود صاحبان سرمایه است ره آورد سلطه سرمایه و یکی از اولین شرط های عملکرد آن در تعیین حال نتیجه ناگزیر این عملکرد است. رژیم وابسته و عوامل مزدور آن خوب میدانند که اگر در روستاها، شرایط زیست و تولید این روستائیان توسط همین سرمایه (که رژیم و عوامل مزدور وظیفه حفظ و تامین سودآوری بیشتر آنها را عهده دارند) تخریب نمیکردید، زحمتکشان روستا هیچگاه زندگی و مسکن خویش را ترک نمیکردند و به محیط "ناشناخته" و خشن شهرها یا کناره آنها سرانبر نمی شدند. سرانبر شدن زحمتکشان روستا به شهرها محصول تشدید سیاست سرمایه امپریالیستی در شهر و گسترش آن تا روستاهای کشور، نتیجه ویران کردن اقتصاد روستایی و تشدید تضاد میان شهر و روستا توسط همین سرمایه امپریالیستی است. رژیم و مزدوران این حقایق را نیک میدانند، لکن آنچه آنان را بیمناک ساخته اینست که با دیدگانی وحشت زده شاهد "انبوه" شدن گورکنان تاریخی خویشانند که در زیر گوش آنان متراکم میشوند و در تعیین حال در مقابل این انبوه شدن کاری از دستشان ساخته نیست.

هم اکنون بیش از چهار سال از آغاز این جنبش میگذرد و در این مدت، بویژه در دو سال اخیر، جنبشخانه سازی تقریباً همواره در حال رشد و اعتلا بوده است. تدوام و پیگیری و خصلت طولانی آن از آنجا ناشی میشود که عوامل برانگیزنده اش با مکانیسم های سیستم استثمار مستقر ارتباط داشته و حل آن در چارچوب این نظام غیرممکن بوده است و بهمین جهت بتدریج با رشد تضاد های آن دامن زده میشود. و باز بهمین دلیل این جنبش - تا زمانی که این سیستم استقرار دارد و ناچار به بحران مسکن دامن میزند - علیرغم اینکه ممکن است از دوره های فروکش گذر کند، اما همچنان به تداوم خود ادامه خواهد داد. اگر در حال حاضر رژیم بر اثر مبارزه توده های مردم بناچار دست به عقب نشینی زده و خانه سازی را در بخش هایی از

خارج محدوده آزاد اعلام کرده است، اما این بدان معنی نیست که توده های زحمتدکن خارج از محدوده اکنون قادرند با آزادی برای خود خانه بسازند، زیرا بازار بورس بازان زمین، گرانی مصالح و ابزار ساختمانی، رشد مالیاتها و غیره سبب میشود که مشکل آنان کماکان بطور اساسی بر جای بماند. از طرف دیگر، رژیم علیرغم شکست مفتضحانه خود در قبال این مبارزات و اعلام ظاهری آزادی خانه سازی، مقام میکوشد تا باز بر سر راه مردم اشکالات تازه ای بوجود آورد و موانع جدیدی بتراشد و در عین حال میکوشد از طریق بازکردن پای بانکها و شرکت های خود در این زمینه، این بار به اشکال دیگری این توده ها را مورد بهره کشی قرار دهد. دولت کسه چاره ای نداشته جز اینکه زمین هایی را که توده ها به شکل قهری و با زور تصرف کرده اند، "ملی" اعلام نماید و آنها را بنا به گفته سخنگویان خود با اجاره سالانه حدود اکثر ۶٪ ارزش زمین در اختیار "متقاضیان" قرار دهد، اعلام میدارد: "بصورتی که شرکت های خانه سازی بخواهند در این اراضی خانه سازی کنند دولت تسهیلات لازم را در اختیار آنها قرار خواهد داد و شرکت سرمایه گذاری ساختمانی بانک های ایران با آنها مشارکت خواهد نمود." (کیهان، ۱۰ شهریور ۱۳۵۶). بدین ترتیب رژیم سرمایه داران و سودگران در برابر مردمی که با زمین هایشان را قهرا تصرف کرده و یا با ساختن آلونک های خود در مجاورت زمین های آنان از "مرغوبیت" این زمین ها کاسته اند، در صدد ایجاد راه جدیدی از سوء استفاده یعنی استثمار توده های خلق از طریق خانه سازی "برای آنها" برمی آیند و تا همین خانه های مردم محروم و فقیر که تا دیروز به شکل وصله ناجوری به ثروت آنها لطمه میزد ناگهان به وسیله پرسودی برایشان مبدل شود!

بطوریکه می بینیم، خود رژیم و صاحبان بورس و دلان آن همیشه از طریق کوشش در ایجاد طرق تازه و راههای مناسب استثمار و غارت در زمینه مسکن به این مشکل به شکل حاد آن تا مدت ها دامن میزنند و مجموع این شرایط ناگزیر سبب میشود که این مشکل همچنان زمینه های اعتراضی توده های مناسب و پرکوشی را تشکیل دهد. در جریان مبارزات پرشکوه خارج از محدوده، توده های فقیری که در تکاپوی ایجاد مسکنی برای خود بودند، از همان آغاز عملاً با کلیه "مقررات" رژیم در تضاد قرار گرفتند. واکنش قهری توده نسبت به شرایط مصیبت بار زیست خود، با عکس العمل قهری رژیم که منافع خویش را در خطر میدید مواجه گردید. اما این قهر ارتجاعی رژیم بنویه خود - از آنجا که مشکلی که مردم برای حل آن به تکان آمده بودند از فوریت و ضرورتی حاد برخوردار نبود - نمی توانست به چیزی جز برانگیختن هرچه بیشتر قهر توده ها منجر شود. توده عظیمی از مردم زحمتکش در یک منطقه کمربندی وسیع که از شرق تا جنوب

و غرب حومه تهران را دربرمیگرفت با تصمیمی قاطع و حرکتی موج وار با هر آنچه در اختیار داشتند و به هر صورت که ممکن بود ، به سرعت شروع به ساختن مسکن‌هایی ( اگر بتوان به آنها مسکن گفت ) برای خود کردند ، لکن هنوز دیری نگذشته بود که با بولد وزرهای ماموران شهرداری و رژیم مزدور شاه روبرو شدند که به حمایت از بورس‌بازان و زمین‌اران بزرگ شتافته بودند . از آنجا که این مسکن‌ها اغلب در یک محل و در مجاورت یکدیگر ساخته شده بود ، بولد وزرهای رژیم نه در مقابل یک فرد یا یک خانواده ، بلکه در مقابل کپه‌ای از خانواده‌ها و توده‌ای که در آن محل مشغول به کار اند قرار میگیرد . در نتیجه ، قهر ارتجاعی رژیم دست‌نشانده نه علیه افراد پراکنده ، بلکه مستقیماً متوجه توده کثیری میگردد که بخاطر امر مشترکی بپا خاسته بودند . بهمین جهت ، عکس‌العمل قهری توده ، در حراست از منافع حیاتی و نتایج کار و زحمت خویش، خصولتی همگانی و توده‌ای بخود میگیرد و باز ، از آنجا که اینسان به دفاع از آشیانه خونگه اغلب با صرف‌کلیه دارائی و مال خود ساخته‌اند ، بروی - خیزند ، عکس‌العمل آنان با بی‌پروائی تمام و مضمونی کاملاً رادیکال همراه میگردد .

مقابله و پیکار جمعی مردم ، روح مبارزه جوشی و تسلیم‌ناپذیری را هر دم بیشتر در آنان میدمد ، بطوریکه درگیری‌های وسیع و خونین میان مردم زحمتکش و تخریب - کنندگان خانه‌ها تا مدت‌ها ادامه می‌یابد و مناطق مختلف را در برمیگیرد .

در جریان این درگیری‌ها ، عده کثیری از مردم زحمی و کشته شدند . در بسیاری از نقاط حومه تهران توده‌های زحمتکش در مقابل مامورین دولتی و بولد وزرهای آنان بتدریج دست‌به‌تعرض‌های جانانه‌ای زدند . در شمیران‌نو ، در باقرآباد ، در یاخچی آباد ، در شهر شاهپور ، در خانی آباد ، در ملک آباد ، در "زورآباد" ... درگیری‌های وسیع و خونینی روی داد که به شهادت عده‌ای از ساکنان ازیجان‌گذشته به زخمی شدن ماموران رژیم و متواری شدن آنها ، به خرد شدن ابزار و آلات مخرب نیروهای دولتی ، از کامیون تا وانت و جیب و بولد وزرها و لودر منجر گردید . در بسیاری از نقاط ، مردم کودکان خردسال خود را جلوی بولد وزرها گذاشتند و زنان قهرمانانه در مقابل ماموران و کامیون‌هایشان سینه سپر کردند . در بسیاری نقاط مانند شهرری ، مردم رئیس مزدور اجرائیات شهرداری را که فرماندهی عملیات تخریب از بزه‌ها داشت و همچنین عده‌ای پلیس و راننده را طی درگیری‌های سختی بشدت مجروح ساخته و فراری دادند ، و بولد وزرها و کامیون‌ها و وانت‌ها و لودر‌ها را درهم شکستند .

ماموران رژیم به امیدعبث جلوگیری از مقاومت دستجمعی مردم ، در برخی نقاط شبانه و بدون خبر قبلی به تخریب ساکن مردم پرداختند . در سایر موارد نیز غالباً بولد وزرهای شهرداری و ماموران رژیم که به پشتیبانی از آنها آمده بودند ،

بدون کترین اطلاع قبلی تهاجم و تخریب را آغاز می‌نمایند و حتی فرصت جمع‌آوری وسائل را به صاحبان آنها نیز نمیدهند و آنها را با ساختمان درهم میکوبند ، بطوریکه گاه کودکان خردسال زیر آوار مانده و کشته میشوند . در برخی نقاط مانند خاک سفید و جوادیه و تهران پارس ، مزدوران رژیم حتی دهها خانه را هم که همگی دارای سند بوده‌اند به بهانه "نداشتن جواز ساختمان تخریب نمودند . در سید - خندان ۲۰۰ نفر از عوامل مزدور دولت به ساختمان‌ها حمله کردند و آنها را درهم کوبیدند . شهرداری برای تخریب خانه‌ها "گروههای ضربت" بوجود آورد تا به مردم فرصت مقاومت ندهد ، اما باز با پاسخ مردم روبرو میشد . در این میان علاوه بر مزدوران دولتی ، عمال موسسات خصوصی و انتفاعی وابسته به رژیم برای حفظ بورس‌زمین‌های خود ، با استفاده از این فرصت شبانه به منازل مردم هجوم می‌برند و آنها را خراب میکنند . رسوائی هجوم شبانه این راهزنان بحدی بود که حتی طبو - عات مزدور رژیم نیز ناگزیر آنها را انعکاس دادند . روزنامه "اطلاعات" در ۲۵ مهر ۱۳۵۶ از قول مردم منطقه در این باره چنین نوشت : " نیمه‌های شب بود که یک عده کلنگ بدست من و افراد خانواده‌ام را از خانه بیرون کرده و آنها را خاک یکسان کردند . " اهالی میگویند که این افراد از طرف شرکت انتفاعی طرح لویزان هستند . این منطقه ( منطقه مورد تخریب ) متعلق به شهرک تهران پارس است و از کلیه تسهیلات شهری لعم از آب ، برق و تلفن و غیره برخوردار می‌باشد و اهالی عوارض نوسازی را نیز مرتب پرداخت کرده‌اند (۱) " ( اطلاعات ، ۲۵ مهر ۱۳۵۶ ) .

اما وحشیگری ماموران رژیم و هجوم شبانه باند‌های راهزن نه تنها مقاومت مردم را درهم نشکست ، بلکه بعکس ، خشم و عکس‌العمل جمعی توده‌ها را بیش از پیش برانگیخت و بر وسعت و شدت مقاومت و درگیری قهری مردم افزود .

جنبش‌خانه سازی از محتوی قهری عمیقی برخوردار بود . این قهر انعکاس و تبلور تضاد آشتی‌ناپذیری است که خلق را با ضدخلق ، با قدرت ، سیاسی حاکم بورژوازی کمپرادور و ابزارهای سرکوب آن رودر رو قرار میدهد . این رویارویی مستقیم و ملموس جنبش‌خانه سازی به توده‌ها امکان داد نسبت به ماهیت ضد خلقی قدرت سیاسی حاکم و نقش آن بمشابه حامی سرمایه داران ، زمین‌اران و بورس‌بازان به شناخت بیشتری دست یابند . و اینرا اظهارات توده‌های درگیر و نتایج تربیتی که در این مبارزه یافتند بروشنی نشان میدهد .

این جنبش برای توده‌هایی که در آن شرکت داشتند در سبهای بزرگی در برداشت وجود یک دشمن مشترک عملاً به آنان آموخت که چاره‌ای جز تحکیم همبستگی و اتحاد برای مقابله با آن ندارند . آنان در عمل قدرت بیگران نیروی متحد خود را آزمایش نموده و بطور ملموس مشاهده کردند که از تراکم نیروی آنان چنان منبع عظیمی از



قدرت خلق میشود که حتی رژیم سرکوبگر شاه نیز چاره‌ای جز عقب نشینی (هرچند موقتی) در مقابل آن ندارد. اینان که مصمم بودند علی‌رغم تخریب‌های پیاپی ماموران و عمال رژیم به خانه سازی ادامه دهند، برای اینکه کار ساختن خانه‌ها را بلافاصله پس از خراب شدن از سر بگیرند و برای اینکه بتوانند آنرا به نحو مناسبی انجام دهند، چاره‌ای جز تحقق همکاری کلیه افراد محل نداشتند. طبق مشاهداتی که از نزدیک صورت گرفته و شواهد فراوان دیگر، در اغلب نقاط، خانه سازی بطور گروهی انجام میشد و وقتی خانه یا خانه‌هایی تخریب میگردد سایرین به کمک می‌شتابند. حتی بنا بر اعتراف روزنامه‌های رژیم، "امروز ساختمان‌ها را خراب می‌کردند و فردا دوباره مثل قارچ سبز میشدند". توده‌های مردم علاوه بر درک ضرورت نیاز به همکاری برای ادامه پیگیری ساختمان خانه‌های خود همچنین بتدریج دری- یافتند که برای قادر بودن به مقابله با **ارتجاع متشکل**، چاره‌ای جز ایجاد یک **سازماندهی و تشکل نسبی** (هرچند به شکل تطففای و ابتدائی آن) ندارند. بهمین جهت، اغلب در سرتاسر یک منطقه با نوعی هماهنگی و آمادگی قبلی به مقابله با دشمن برمی‌خاستند و ابتکارانی برای درگیری با نیروهای پلیس بکار می‌بستند. از آنجا که اقتدار و طبقات مختلف در این مبارزه درگیر بودند، توانستند از نظر کسب آگاهی متقابل و رشد آگاهی کل این جنبش تاثیر زیادی برجا گذارند.

این جنبش بتدریج حتی در زمینه "درگیری با ماموران دولتی و نمایندگان رژیم نیز پیش از پیش به سمت قهری تر شدن و تعرضی شدن سوق داده شد، که نمونه بارزان در تظاهرات مقابل شهرداری شهر ری و سایر موارد مشابه بخوبی مشاهده گردید. بطور کلی، این جنبش توانست در برخی نقاط تا حدود زیادی نشانه‌های برجسته تری از تظاهرات آگاهی و قهر سازمان یافته (ولو بصورت ابتدائی) ارائه نماید.

این جنبش توانست با توجه به خصلت‌های فوق به پیروزی‌های بزرگی دست یابد و رژیم شاه و ابزارهای سرکوبش را علی‌رغم منافع عظیمی که از دست می‌داده عقب نشینی وادار سازد. جمشید آموزگار، نخست وزیر، در روز ۱۰ شهریور، در یک مصاحبه مطبوعاتی، آزاد شدن خانه سازی را در نقاط وسیعی از خارج محسوده اعلام داشت و ملتسانه از مردم "استدعا" نمود که به دولت فقط ۱۰ روز "مهلت" بدهند تا برنامه‌ای برای تهیه مسکن فراهم نماید. مردم می‌دیدند که مبارزه آنان جانپانی را که خانه و اموال و کودکان آنان را با هم و بدون هیچ "مهلتی" در هم میکوبند، اکنون به "استدعای" مهلتی ۱۰ روزه واداشته‌است. بدین ترتیب، اینان شره حرکت توده‌ای خود و اعمال قهر انقلابی و اتحاد و سازماندهی خویش را لسنی نمایند، لزوم حرکت متحد و پیگیر و نتایج این حرکت و قدرت جمعی خود را

احساس کرده و از آن بخوبی درس می‌گیرند. جنبش پرشکوه مردم خارج از محدوده با وجود خود بخودی بودن قادر میگردد توده‌ها را به درجه بالاتری از آگاهی نسبت به ماهیت رژیم و اعتماد به توان خویش و به ضرورت اتحاد و تشکل و اعمال قهر سوق دهد. آنان تا حدودی قادر میشوند جای خود را در جامعه روشن‌تر دیده و از ظرفیت مبارزاتی خود و دیگران به نحو واقعی‌تری باخبر شوند. این جنبش یکی از زمینه‌های بسیار مناسب **وحدت توده‌های میان اشرار و طبقات مختلف** را فراهم آورد و در واقع دستاورد بزرگ آن، صرف نظر از پیروزی توده‌ها در رسیدن نسبی به این هدف خود، فراهم آوردن زمینه مناسبی برای **اتحاد خلق** بود. "گاه گاه کارگران پیروز میشوند ولی این پیروزیها گذرنده‌است. نتیجه واقعی مبارزه آنها کامیابی بلاواسطه آنها نیست، بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است. (مارکس) انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"، فارسی، چاپ یکن، صفحه ۴۹.

این جنبش و پیروزیهای آن همچنین نقش مهمی در برانگیختن روح بیداری و مقاومت توده‌ها و دامن زدن به سایر مبارزات مردم داشت، بطوریکه سرتاقاز مبارزاتی گردید که در یکسال اخیر سراسر کشور را فراگرفت \* و با ایفای یک نقش راهگشا، از طریق نشان دادن عملی سمت صحیح مبارزه، اعمال قهر توده‌ای و ضرورت اتحاد و تشکل، پیروسه رادیکال تر شدن آنها را بیش از پیش تشدید نمود. به جرات میتوان گفت که در مبارزات سالهای اخیر هیچ عامل دیگری به اندازه جنبش فوق باخصوصیاتی که بر شعردیم و به دلیل شرکت طبقات مختلف خلق در آن، در رادیکال شدن هرچه بیشتر این افشار و طبقات نقش نداشته است \* \* \* "ما از گذشته آموختیم و در زمان کنونی می‌بینیم که فقط انواع نوین جنبش‌های توده‌ای و یا براه افتادن **پایدار و پیوسته** اقتدار نوین توده‌هاست که واقعا روحیه مبارزه و مقاومت را در همگان برمی‌انگیزد. (لنین: "آوانتوریزم انقلابی"، تکیه از ما).

\* این نکته شایان توجه است که در اعلامیه‌های رفرمیستها و لیبرالها در برخورد به جریان مبارزات اخیر و جنبش‌های روزها و ماههای اخیر و اوجگیری و رشد آنها کمترین اشاره‌ای به نقش جنبش وسیع و مبارزات خونین و پرمطمه و متمدنانه سازی در دامن زدن مبارزات، جنبش‌ها و مبارزات اخیر و نقش آن در عقب نشینی رژیم نشده‌است، و اینگونه وانمود میشود که این مبارزات گویا با "صدور" چند اعلامیه از چند شخصیت آغاز گشته‌است!

\*\* یکی از نمونه‌های بارز تاثیر این مبارزه را در جنبش دانشجویی می‌توان بروشنی مشاهده کرد. عامل اساسی سمت گیری توده‌ای پیش از پیش دانشجویان و ابراز همبستگی عمیق آنها با جنبش توده‌های وسیع خلق و خروج بیش از پیش آنها از

...

برای جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران تجربه زنده و خلاق این جنبش بمثابة يك نمونه برجسته جنبش توده‌های حاوی آموزش‌های بزرگی است جهت درك بهتر اصول تخطی ناپذیر جنبش‌های توده‌ای و قانونمندی‌های مبارزه طبقاتی بطور اعم و خصوصیات و درجه رشد و آمادگی جنبش‌های توده‌ای امروز ایران بطور اخص. این جنبش بمثابة صحنه‌ای زنده از مبارزه اجتماعی و طبقاتی با صراحتی بسیار بارز و دیگر نشان داد که توده‌ها تا چه درجه‌ای آماده مبارزه و ازجان گذشتگی هستند و روشنفکران انقلابی تا چه حد از رشد مبارزه توده‌ها هله مانده‌اند. این جنبش بار دیگر با صراحت تمام انحراف و نافرمانی مثنی‌های بریده از توده و مآورای توده و بی‌پایگی شیوه‌های ساختگی ارتباط غیرمستقیم با توده، ارتباط از طریق "عمل مسلحانه" پيشتاز" و سایر ترفندهای ساخته زهن روشنفکران خرده بورژوا را اثبات نمود. این جنبش عظیم توده‌ای و آغاز و ادامه قهری آن در عمل ورشکستگی معتقد آ ضد مارکسیستی "برانگیختن" تصنعی توده و عمل کردن بجای توده را بطور قطعی اعلام نمود و صحت ارزیابی‌های گذشته مارکسیست لنینیست‌ها را در رد تئوری‌های التقاطی و اندیشه‌های خرده بورژوائی سازمان‌های چریکی به نحو تردید ناپذیر نشان داد. ضربیه‌ای کاری بر بنیان تئوری‌های چریکی وارد نمود و مهر باطل بر اعتقاد اثباتی بر تحقیر توده که چیزی جز تعمیم غیرعلمی ضعف و تصورات ذهن روشنفکران چریک بر ذهن توده‌ها نبود، کوید. این جنبش بار دیگر سمت و شیوه صحیح حرکت روشنفکران و پیوند آنها با خلق یعنی حرکت روشنفکران به سوی توده‌ها (و نه حرکت توده به دنبال روشنفکران) را در خطوط اساسی خویش ترسیم نمود و با ظاهر کردن اشکال نطفه‌ای از تشکل خود بخودی، بارقه‌های جاندار از آگاهی،

دانشگاه برای رفتن به درون توده‌ها و توجه بیشتر به ضرورت برقراری پیوند نزدیک با خلق بدون تردید ماثثر از گسترش و رادیکال شدن مبارزه توده‌ها و بویژه در این اواخر گسترش جنبش‌هایی نظیر خانه سازی است. این پروسه‌ای است اجتناب ناپذیر که در کلیه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم سرنوشست جنبش دانشجویی را با سرنوشست توده‌های اصلی خلق پیوند می‌زند.

مراجعه شود به ارزیابی‌های ما در رد تئوری‌های چریکی "سازمان چریک‌های فدائی خلق" و "سازمان مجاهدین خلق ایران" در شماره‌های اول و دوم "مسائل انقلاب و سوسیالیسم".

ابتکار و قابلیت تشکل و اتحاد پذیری توده‌ها، وظیفه خطیر مارکسیست / لنینیست‌ها را در پیوند مستقیم و بی‌واسطه با توده و سوق دادن مبارزه آنها به سوی مبارزه‌ای با شکل و محتوای غنی‌تر و سطحی عالی‌تر با حدت تمام برجسته نمود.

با حرکت از شناخت این وظیفه خطیر بود که در جریان این مبارزات، آن گروه‌ها و تشکلات مارکسیستی لنینیستی که راه ارتباط با توده را نه از طریق "تبلیغ مسلحانه" و "عمل مسلحانه" و نه از طریق "حمایت مسلحانه" بلکه از طریق پیوند مستقیم با مبارزات خلق می‌دانستند، در راه انجام این وظیفه خطیر و کاستن از فاصله عظیمی که پیشرو را از توده‌ها جدا می‌سازد، حرکت کردند. بدیهی است کسانی که همچنان علی‌رغم واقعیت‌کوندنه زندگی، در حفظ معتقدات خرده بورژوائی و تئوری‌های من-درآوردی خویش پافشاری کرده و میکوشند این معتقدات را در اشکال و پوشش‌های جدید از قبیل "تشویق (!)" مردم به مبارزه" به خورد جنبش دهند و یا کسانی که تردید و ناتوانی خود را در پیوستن واقعی به جنبش توده‌ها و شرکت مستقیم در آن در ظاهر "طرد" یکسبه بینش "گله-چوپانی" خود نسبت به توده و تحت شعار فریبده "آمادگی برای استقبال" از جنبش توده پنهان می‌سازند، نمی‌توانسته و نمی‌توانند در تحقق این وظیفه نقش چندانی بازی کنند و چه بسا که همچنان گذشته بدان لطمه نیز وارد آورده و می‌آورند. و برعکس، کسانی که با اعتقاد راسخ مینسی بر ضرورت "ارتباط فشرده و نزدیک با مبارزه روزمره توده‌ها" و "سازماندهی مبارزات و مقاومت‌های قهرآمیز توده‌ای"، در جریان این مبارزات، سمتگیری صحیح نموده و به اقدام بموقع و سریع و کلمه به سازماندهی هرچند قسمی ولی موثر این مبارزه برخاستند، توانستند نمونه‌های برجسته‌ای از سمتگیری واقعی توده‌ای و آمیزش با توده و مبارزات آنرا به منصه ظهور برسانند.

معهدا، نباید فراموش کرد که علیرغم این تلاش‌های پراکنده و موفق قسمی، خصوصیت اصلی این جنبش را در مجموع، فقدان رهبری آگاه و سازمان یافته تشکیل میداد و همچنان این توده‌های خلق بودند که با مبارزه خود راه واقعی و شیوه صحیح مبارزه را از طریق ارائه دستاورد‌های گرانبهای فوق به روشنفکرانسی که چشم بینا داشتند آموختند، برای روشنفکران انقلابی راهگشائی میکردند و آنها را از برج عاج خویش به درون خود فراخواندند و وظیفه اساسی روشنفکران انقلابی را در قبال توده که تجلی روشن آن در سخنان زبرین رفیق مائوتسه دون نهفته است در حرکت عملی خود تصریح نمودند:

"باید به هر رفیق آموخت که خلق را از جان و دل دوست بدارد و به ندای وی با دقت گوش دهند. به هرجا که میروند در میان توده‌ها

باشند. بجای اینکه خود را در راس آنها قرار دهد با آنها درآمیزد. با توجه به سطح آگاهی موجود توده ها آنها را بیدار کند و آگاهی سیاسی آنها را بالا ببرد. به توده ها کمک کند که داوطلبانه، رفته رفته، مشکل شوند و کلیه آن مبارزات لازمی را که شرایط داخلی و خارجی زمان و مکان معین اجازه میدهد بتدریج بسط و توسعه دهند. \*



## نکات در باره مشخصات اساسی اقتصاد سرمایه داری وابسته در ایران

شناخت خصلت جامعه اساس شناخت صف بندی جامعه، اساس شناخت نیروهای خلق و ضد خلق و پایه حل مسائل انقلاب است. با توجه به این اصل و اهمیت آن، ما در گذشته کوشش کردیم به سهم خود در راه ایجاد شناخت درست از تغییراتی که در دو دهه اخیر در بافت اقتصادی/ اجتماعی ایران بوجود آمده است، گام برداریم. امروز گرچه کمترش و غلبه روابط سرمایه داری وابسته در ایران دیگر کمتر مورد تردید گروه ها و سازمان های انقلابی و مارکسیستی میهن ما است، معینا هنوز از جانب هیچ یک از گروه ها و سازمان های نامبرده هیچگونه کار جدی و قابل توجهی در این زمینه انجام نگرفته است. صرف نظر از برخی گروه ها که همچنان با کلی گویی و جملات ابهام آمیز از خود رفع مسئولیت می نمایند و همه چیز میگویند برای اینکه هیچ چیز نگفته باشند، آن گروه هایی نیز که از غلبه مناسبات سرمایه داری وابسته در ایران صحبت میکنند غالبا از این مناسبات در کفایتی التقاطی و نادرست دارند. روابط سرمایه داری وابسته را با روابط سرمایه داری بطور کلی مترادف می سازند. و یا حتی از "امپریالیسم ایران" (۱۲) سخن میگویند. به همین جهت، در برخورد به صف بندی طبقاتی جامعه، به نیروهای انقلاب و وظائف انقلاب، بسه استنباطاتی کاملا نادرست و انحرافی آمیز میسرند.

با داشت های زیر (به تالیل بررسی های گذشته) ما کوششی است درجهت توضیح این مناسبات و روشن ساختن روابطی که در دو دهه اخیر در نتیجه تهاجم گسترده سرمایه امپریالیستی در ایران استقرار یافته است. ما در آینده خواهیم کوشید در کار بررسی های تئوریک در این زمینه، بانکای بررسی های مشخص در ایران در راه تعمیق این شناخت گام برداریم.

\* مائوتسه دون: درباره دولت ائتلافی، منتخب آثار، جلد سوم، صفحه ۴۰۴.

### ● ویژگی ها و اشکال عمده

سرمایه داری وابسته شکل معینی از سلسله سرمایه انحصاری امپریالیستی است که از طریق سرمایه امپریالیستی و کمپرادوری به منظور تبدیل اقتصاد و سرمایه داخلی جوامع وابسته به زائده سرمایه امپریالیستی، در این کشورها مستقر میگردد. ویژگی اساسی و اشکال عمده این سلطه در زمینه اقتصادی عبارتست از:

۱- تسلط سرمایه های امپریالیستی از طریق وارد کردن کالاهای سرمایه های ( ابزار تولید ) و استقرار مؤسسات واحد های صنعتی مورد نیاز ( و یا منطبق با برنامه های ) امپریالیسم، حفظ و کنترل تکنولوژی آن بر این تاسیسات از راه استخدام و استثمار نیروی کار و وارد کردن آن در درون یک پروسه تولید که بوسیله خود امپریالیسم و کارگزاران سازماندهی میشود یعنی از طریق قرار دادن نیروی آزاد شده و سرمایه امپریالیستی و مختلط در برابر یکدیگر و از این طریق جذب ارزش اضافی نسبی حاصل از کار کارگر.

۲- انقیاد صوری نیروی کار و جذب ارزش اضافی حاصل از بخش هایی از اقتصاد که در آنها اشکال تولیدی کهن و سنتی به زیست خود ادامه میدهند ( بویژه در بخش مهمی از کشاورزی ) بدون از میان بردن این اشکال تولیدی کهن و سنتی. در زیر کوشش همگام این اشکال سلطه و استثمار سرمایه امپریالیستی را بطور مختصر مورد بررسی قرار دهیم.

( ۱ ) بخش هایی از صنعت و کشاورزی که سرمایه امپریالیستی در آن، در سازماندهی پروسه تولیدی یعنی در خود پروسه تولید مستقیماً شرکت میکنند:

انحصارات امپریالیستی در این بخش ها هم بر سرمایه هم بر پروسه تولید هم بر نیروی کار، هم بر تکنولوژی و هم بر منابع طبیعی کنترل داشته و آنها را طبق نیاز خود جهت میدهند.

در این بخش ها ما شاهد ایجاد روابط تولیدی سرمایه داری وابسته که تضمین کننده و فراهم کننده بخشی از پروسه انباشت در ایران در خدمت امپریالیسم است میباشیم. ارزش اضافی حاصل از این بخش ها در ایران انباشت نشده و به خارج جزد و در نزد مونوپولهای امپریالیستی انباشت میگردد. انباشتی که در ایران بوسیله بورژوازی کمپرادور صورت میگیرد تا درجه ایست که بشایه پایگاه وسیله انتقال و سمت دهی عمده ترین بخش این ارزش اضافی حاصله در ایران را برای انباشت در خارج میسر و امکان پذیر سازد.

نیروی کار در این بخش ها مستقیماً بوسیله سرمایه امپریالیستی و کمپرادورها استثمار میشود و بنا بر این در این بخش ها تضاد اصلی، تضاد میان کار و سرمایه امپریالیستی است ( و نه کار و سرمایه ).

استقرار صناعی که بدینگونه تاسیس میگردد به پیچ وجه نشانه " صنعتی شدن " ایران نیست زیرا هر کدام از این صنایع تشکیل یک مرحله یا یک حلقه از حلقه های مختلف، یک زنجیره تولیدی است که ابتدا و انتهای آن در درون ایران قرار ندارد. مثلاً میتوان از کارخانجات مونتاژ قطعات نام برد که قطعات و ابزار اصلی تولیدی در کشور متروبول تهیه میشود و برای مونتاژ بد داخل ایران میاید. کارخانه مربوطه به مونوپول خارجی که ابزار تهیه تولید ماشین را میسازد بجای صدور خود ماشین به ایران قطعات یا ابزار و سایل تولید کننده اتوموبیل را در ایران وارد و مستقر مینماید. بدین ترتیب اتوموبیلی که در ایران تهیه و ساخته میشود فقط قسمتی از یک زنجیره تولیدی از بکار انداختن سرمایه اصلی اولیه را تشکیل داده و فروش آن در ایران در حقیقت پایان پروسه تحقق ارزش اضافی نهفته در این کالا است که به خارج باز میگردد و در آنجا انباشت میشود.

از آنجا که صنایع مستقر شده هر کدام یک حلقه متفاوت از زنجیره های تولیدی مجزا و بدون ارتباط بهم دیگر بوده و بوسیله مونوپولهای مختلف و در ارتباط با نیاز تولیدی این مونوپولها در ایران مستقر شده اند و به نیاز همدیگر پاسخ نمیگویند و هیچ کدام تکمیل کننده و لازم و ملزوم یکدیگر نیستند و خود تشکیل یک زنجیره اقتصادی همبسته را نمیدهند لذا کل این مجموعه فاقد یک پیوند و هماهنگی درونی بوده و با رشد سرمایه داری واقعی جامعه مغایرت داشته و حتی با آن در تضاد میباشد ( ۱ )

امپریالیسم بر اساس مناسبات و مکانیزم فوق که فاکتور محرکه اقتصادی و سیاسی مسلط بر جامعه را تشکیل میدهد علاوه بر جذب ارزش اضافی حاصل از کار تولید -

( ۱ ) مراجعه شود به " مسایل انقلاب و سوسیالیسم " شماره ۲ ص ۱۳۵ و ۱۳۶

کنندگان، از طریق ابزارهای اساسی مسلط خویش مانند بانک ها، موسسات اقتصا-  
دی و دولت، از طریق تهاجم این سرمایه ها بر بخش های دیگر تولیدی و اقتصادی  
پروژه استثمار توده ها و سلب مالکیت از خلق را تشدید میکند.

اگر رشد شیوه تولیدی سرمایه داری کلاسیک از طریق رقابت آزاد منجر به نابودی  
جبری اجبارات ماوراء اقتصادی و یا غیر اقتصادی مسلط بر مناسبات میان تولید-  
کننده مستقیم و استثمار کننده میگردد و این امر به نوبه خود تولید سرمایه داری را  
توسعه میداد، در شرایط تسلط امپریالیسم و انحصارات، از آنجا که سرمایه انحصاری  
امپریالیستی بر کلیه زمینه ها و حلقه های تولید از سرمایه گرفته تا قیمت و صرف و نبردی  
کار و غیره، مسلط اند یعنی در شرایطی که رقابت آزاد سرمایه داری مستقل جای  
خود را به انحصار امپریالیستی میدهد، یک جبر غیر اقتصادی که همان سیاست  
امپریالیستی است بر تولید جامعه حاکم میگردد. چیزی که از توسعه سرمایه داری  
بوسیله سرمایه داران مستقل از امپریالیسم و از طریق رقابت آزاد سرمایه ها جلوگیری  
بعمد میاورد. این جبر غیر اقتصادی یعنی جبری که ناشی از حرکت مستقل و نیاز-  
مندیهای طبیعی و درونی سرمایه در رقابت آزاد نیست، همان سیاست انحصار جویانه  
امپریالیسم است که به شیوه ها و طرق مختلفی از قبیل انحصار تولید، انحصار  
قیمت در بازار و کنترل آن و نوسان قیمت ها بر حسب بهای واردات و غیره، صورت  
میپذیرد. با از میان بردن زمینه رقابت آزاد، توسعه سرمایه دار امپریالیستی با رشد  
سرمایه ملی و مستقل در جوامع تحت سلطه در تضاد قرار میگیرد و بدین ترتیب  
سرمایه امپریالیستی به مانعی در برابر رشد سرمایه داری مستقل و آزاد در این کشور  
ها تبدیل میگردد.

بنابر این امپریالیسم برای اعمال چنین اجبارات ماوراء اقتصادی (یعنی اجباراتی  
که خارج از مدار حرکت مستقل و نیا زمینه های طبیعی و درونی سرمایه در رقابت-  
آزاد، بر تولید جامعه تحمیل میشود) و ایجاد زمینه های مناسب عملکرد خود، به  
یک دولت وابسته که این سیاست را اعمال نماید، نیازمند است، به عبارت دیگر برای  
استقرار روابط سرمایه داری وابسته وجود یک نیروی دولتی متمرکز وابسته و اتکاء به  
قدرت قهری آن ضروریست.

در سیستم سرمایه داری وابسته، از یکطرف تضاد میان سرمایه انحصاری مسلط  
وابسته به امپریالیسم و سرمایه داخلی غیر وابسته و تهاجم مداوم و انحصارگرانه  
اولی بر دومی زمینه رشد آزادانه و مستقل سرمایه داری در جامعه را سد نموده و از

(۲) مراجعه شود برای توضیحات بیشتر به مقاله تورم "مسائل... شماره ۳ -

طرف دیگر سرمایه امپریالیستی که با هدف کشتن ارزش اضافی به خارج از کشور وارد  
میشوند، به خود نیز بمثابة مانع اضافی در مقابل شکوفایی اقله ی قرار میگیرند و هر  
نوع گسترش تولید را سد میکنند. به بیان دیگر حرکت درونی و ذاتی سرمایه کسه  
برای رشد سرمایه داری باید در درون تولید سوق داده شود، سمت دهنی غیر تولیدی  
آن در عصر امپریالیسم بوسیله سیاست های وی منطبق بر اهداف اقتصادی آن نشان  
دهنده طغیانگری و گندیدگی سرمایه داری امپریالیستی است، از رشد سرمایه داری  
واقعی بر پایه رشد تولید جلوگیری بعمل میاورد: "چنانکه دیدیم، عمیق ترین  
پایه اقتصادی امپریالیسم انحصار است. این انحصار، سرمایه داری است، یعنی  
از بطن سرمایه داری و در شرایط عمومی سرمایه داری یعنی تولید کاللی و رقابت  
آزاد بوجود آمده و با این حال، این انحصار نیز مانند هر انحصار دیگر تمایلی  
ناگزیری بوجود میاورد که نتیجه رکود و گندیدگی است." (لنین: "امپریالیسم  
بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری").

#### (۲) انقیاد صوری نیروی کار و جذب ارزش اضافی توسط سرمایه امپریالیستی:

ویژگی دیگر سرمایه داری وابسته در اینست که در کنار بخشهایی که در آنها  
سرمایه امپریالیستی مستقیماً وارد پروژه تولید نموده بخش های دیگر اقتصاد را که  
بر اساس تولید کوچک و سنتی بهره برداری میشوند حفظ نموده ولی ارزش اضافی  
حاصل از آنها از طریق رابطه مبادلاتی و بدون دخالت در پروژه تولید جذب می-  
کند. برخوردی اجمالی کشاورزی ایران نشان میدهد که چگونه امپریالیسم در کنار  
شرکتهای کشت و صنعت، تعاونی تولید... (که سهامی زراعی در آن سرمایه  
انحصاری مستقیماً در پروژه تولید شرکت دارد) بخش های وسیعی از کشاورزی را  
که تولید در آنها مطابق روش سنتی (با تکنیک و تقسیم کار عقب مانده) و اگر از  
طریق کشت کوچک و خرده مالکی صورت میگیرد، حفظ میکند و بدون از میان بردن این  
اشکال تولیدی کهن و سنتی ارزش اضافی حاصل از آنها جذب مینماید. این ارزش  
اضافی از طریق استیلای صوری سرمایه امپریالیستی بر نیروی کار و عبارت دیگر به  
شکل ارزش اضافی مطلق جذب میگردد. بدین معنا که بدلیل حاکم بودن رابطه صرفاً  
پولی در بازار، دهقانانی که به تولید کهن و سنتی اشتغال دارد، برای تأمین  
معیشت و خرید مواد مصرفی و ابزار تولیدی مورد نیاز خود ناگزیرند کار روزانه خود  
را هرچه بیشتر طولانی کنند. بدین ترتیب امپریالیسم بدون شرکت مستقیم در پروژه  
تولیدی در این بخش ها، از یک سو به تشدید استثمار مولدین در این بخش ها  
میپردازد و از سوی دیگر نه تنها ارزش و مدرنیزه شدن آنها جلوگیری میکند، بلکه  
بطور کلی اقتصاد این بخشها را به ویرانی میکشاند.

مسئله جذب ارزش اضافی از طریق انقیاد صوری نیروی کار که امروز توسط سرمایه‌داری امپریالیستی انجام میگیرد، در دوران پیدایش و رشد سرمایه‌داری در اروپا نیز مانعی در برابر رشد سرمایه‌داری بود. مارکس در برخورد به پروسه رشد سرمایه‌داری خاطر نشان میسازد که تا زمانیکه سرمایه‌داری پروسه تولید اشکال عقب مانده تولیدی مستقیماً وارد نشود، همین شیوه‌های عقب مانده (در عین حال که از طریق بازار به تبعیت سرمایه‌داری می‌آیند) به زیست‌خود ادامه می‌دهند. مارکس این تبعیت صوری نیروی کار از سرمایه و نتایج آنرا چنین توضیح می‌دهد:

"من تبعیت صوری (یا ظاهری) کار از سرمایه را شکلی مینامم که بر پایه ارزش اضافی مطلق قرار گرفته است زیرا این شکل فقط بشکل صوری از شیوه‌های تولید قبلی که بر پایه آنها بطور خود بخودی ظاهر شده (یا از خارج وارد میشوند) متمایز میشود، متناسب با اینکه تولید کننده بلاواسطه بصورت صاحب کار خود باقی میماند یا اینکه ملزم به انجام کار اضافی برای دیگری باشد. تمام آنچه‌ی که عوض میشود فقط اجبار اعمال شده یا شیوه بکار رفته برای استخراج کار اضافی است." (۱)

"هنگام استیلای صوری سرمایه بر کار، در آغاز هیچگونه نوآوری تکنیکی در خود شیوه تولید وجود ندارد. پروسه کار کاملاً بهمان شکل قبلی جریان مییابد با این تفاوت که اکنون تابع سرمایه است." (۲)

بهین دلیل ارزش اضافی که به این طریق اخذ میشود نه یک ارزش اضافی نسبی بلکه یک ارزش مطلق است. زیرا ترقی آن نه از طریق افزایش بارآوری کار بوسیله وارد کردن روش‌ها و تکنیک‌های جدید کار و تقسیم کار جدید بلکه بوسیله افزایش ساعات کار تولید کننده با همان روشها و ابزارها و تقسیم کار قدیمی صورت میگیرد (۳)

مجرای جذب این ارزش اضافی مطلق در ایران عبارتند از:

- ۱ - کنترل قیمت تولیدات کشاورزی مالکان و تولید کنندگان کوچک کشاورزی به وسیله دولت در بازار و ایجاد مونوپولهای خرید این کالاها.
- ۲ - از طریق عملکرد سرمایه‌های و وام بانکی و اعتبارات کشاورزی در ده.

(۱) کارل مارکس - کتاب سوم - جلد ۳. ص ۲۰۲

(۲) کارل مارکس - همانجا - ص ۲۰۳

(۳) "تولید ارزش اضافی مطلق منحصر به طول روزانه کار است. تولید ارزش اضافی نسبی روش‌های تکنیکی کار و ترکیب‌های اجتماعی را از سر تا سر دگرگون نمیکند." (سرمایه. جلد اول.)

۳- از طریق فروش مواد لازم برای تولید کشاورزی و نیز مواد لازم برای مصرف کشاورزی و روستائیان بوسیله بازار تحت کنترل (فروش کالاهای امپریالیستی).

بدین ترتیب رابطه تولید کننده مستقیم با استثمارگر بصورت یک رابطه صرفاً پولی ظاهر میشود. در این مورد مارکس میگوید:

"آنچه در تبعیت صوری اساسی است عبارتست از رابطه صرفاً پولی میان آن کسی کار اضافی را تصرف میکند و آن کسی که آنرا فراهم میکند. تبعیت از محتوی ویژه فروش ناشی میشود، و مقدم بر آن نیست مثل حالتی که تولید کننده در یک رابطه غیر پولی (یعنی در یک رابطه غیر از رابطه میان دارنده کالا با دارنده کالا) مثلاً بعلت اجبار سیاسی، در برابر استثمار کننده کارش قرار میگیرد." (۱)

در این بخش‌ها (که شامل بخش عظیمی از کشاورزی است) تضاد موجود میان دهقانان و تولید کنندگان کشاورزی (یا همان اشکال تولیدی قدیمی) از یک طرف و سرمایه مختلط کمپرادور امپریالیستی (بصورت ابزارها و مجراهای گوناگون آن مثل بانکها، تعاونی‌ها، بازار تحت کنترل سرمایه امپریالیستی و دولت) از سوی دیگر است. هرچند که سازمان و شکل کهن تولید آرتیزان یا خانوادگی و یا غیره.. در این بخش‌ها بعلت عدم نفوذ مستقیم سرمایه پروسه تولید دگرگون نشده، اما ارزش اضافی حاصل از آنها (از کار تولید کننده مستقیم) از طریق مجراهای فوقی و در تحت شکل مطلق خویش جذب میشود. استثمار شدیدی دهقانان بوسیله امپریالیسم واخذ حداکثر ارزش اضافی مطلق ممکن از کار آنها از طریق افزایش ساعات و شدت کار و انباشت آن در خارج از کشور و در کشورهای متروپول امپریالیستی باعث میگردد که صرف هرگونه مخارجی برای نوآوری در شیوه‌ها و متد کار و ورود تکنولوژی پیشرفته و مکانیزاسیون در کشاورزی بوسیله خرده مالکان امکان پذیر نباشد.

(اساساً تقسیم بر هرج و مرج زمین‌ها و تقسیم آنها به قطعات بسیار کوچک و گاه تعلق چند قطعه کوچک پراکنده به یک خرده مالک، امکان یک کشت مکانیزه یا صرفه را نمیدهد). بنابراین نیروهای مولده تکنیکی و امکان و زمینه رشد نمی‌یابند و مهاجرت اجباری و مداوم روستائیان به شهر و جدا شدنشان از تولید نیز به نیروهای مولده انسانی آسیب میرساند. بعبارت دیگر رشد سرمایه‌داری وابسته و سلطه سرمایه امپریالیستی بر روستا نه تنها به رشد نیروهای مولده منتهی نمیگردد، بلکه مانع اساسی این رشد گردیده و نیروهای مولده را چه از نظر وجه تکنیکی چه از نظر وجه انسانی آن تخریب میکند.

(۱) مارکس - همانجا - ص ۲۰۲

اگر در پروسه تاریخی شیوه تولید سرمایه‌داری کلاسیک، انقیاد صوری کار بوسیله سرمایه (بدون تسلط سرمایه و دخالت آن در پروسه تولید فامیلی و آرتیزان) بعلمت وجود رقابت آزاد و همراه با آن وارد کردن تکنولوژی جدید و استقرار روش‌های جدید کار، طلیعه تحول و تغییر شکل کیفی بعدی خواتان شیوه تولید و حرکت بسوی انقیاد واقعی کار بوسیله سرمایه بود. در ایران از آنجا که این استثمار و انباشت بوسیله سرمایه مونیولها در خارج از ایران صورت میگیرد، امکان تحول کیفی و بنیاد روی روابط اقتصادی کهن تولید کشاورزی سد میگرد و نقش انگلی امپریالیسم در این نهفتگی است زیرا از یکطرف در بخشهایی از اقتصاد، اشکال تولیدی کهن حفظکننده وارزش اضافی مطلق حاصل از آنها را استخراج میکند و از طرف دیگر امکان هرگونه تحولی را بسوی استقرار شیوه سرمایه‌داری سلب مینماید.

اگر در هنگام رشد شیوه تولید سرمایه‌داری کلاسیک و نابودی اشکال تولیدی سنتی ماقبل سرمایه‌داری، از میان رفتن تولیدات سنتی همراه با توسعه تولید این کالاها به شیوه تولید سرمایه‌داری بود یا بعبارت دیگر تولید این کالاها در مقیاس و بسا شیوه تولید کوچک و سنتی جای خود را به تولید این کالاها با شیوه‌های تولیدی جدید و در مقیاس وسیع واگذار میگرد و خود نابود میشد، در شرایط نفوذ سرمایه امپریالیستی، نابود شدن تولیدات داخلی و سنتی ضرورتاً و الزاماً با ایجاد همین کالاها به اشکال و شیوه‌های جدید تولیدی همراه نیست. تولیدات سنتی میتوانند از طریق رقابت و رشد کالاهای وارداتی و یا تورم بی سابقه در این سیستم نابود گردند بدون اینکه تولید جدیدی جایگزین آن شود.

بنابراین تسلط امپریالیسم از طریق استقرار روابط سرمایه‌داری وابسته در ایران معنی دگرگون کردن سازمان و پروسه تولید در کلیه بخش‌های اقتصادی جامعه نیست بلکه سرمایه امپریالیستی از یکطرف با دگرگون کردن پروسه تولید و استقرار روابط تولیدی سرمایه‌داری وابسته در بخش‌هایی از صنعت و بخشهایی از کشاورزی و کنترل کردن خود پروسه تولید و اخذ ارزش اضافی نسبی و از طرف دیگر با ایجاد و تغییر اندک در اشکال سنتی تولید (حفظ تمکیک‌ها و روش‌های عتیق کار و اشکال ابتدای تقسیم کار...) در بخشهای دیگر اقتصاد مثل بخش مهنی از کشاورزی، همراه با جایگزین ساختن روابط استثمار قریبی (فقودالی) (۱) با روابط جدید استثمار استخراج ارزش اضافی حاصل از آنها بوسیله ابزار و کانال‌های مختلف و جدید جذب نموده و در مجموع حیات اقتصادی جامعه را که یک کل ناهمگون باقی مانده است تحت سیطره خود میکشد (بدون آنکه در آن یک سازمان تولیدی واحد و همگون (۱) زیر نویس در صفحه بعد.

که ویژه یک شیوه تولید سرمایه‌داری کلاسیک است بوجوب آورد.

در شرایط سرمایه‌داری وابسته در جامعه ایران، در عین اینکه پایه‌های اقتصاد خود کفایتی از میان رفته است اما اشکال کهن تولید و روش‌ها و تمکیک‌های قدیمی کار همچنان باقی مانده، ولی تولید کنندگان مستقیم بویژه خرده مالکان و اجاره داران اینبار مازاد تولید خود را نه عمدتاً به ارباب فقودال بلکه عمدتاً به نمایندگان امپریالیسم و دولت وابسته به آن، از طریق کانالهای جذب این مازاد تولید یعنی بانکها، تعاونیها... میپردازند.

مناسبات اقتصادی موجود میان این کانالها و ابزار جذب امپریالیستی از یکطرف و تولید کنندگان مستقیم از طرف دیگر رابطه ایست که ظاهراً هیچ اجبار غیراقتصادی بر آن حکمفرمانیست. تولید کنندگان نقش فروشنده کالا و این موسسات نقش خریدار و یا بالعکس را ایفا میکنند این روابط صورت ظاهری یک رابطه پولی و اقتصادی دارد. ابزارها و موسسات در ظاهر جبر غیر اقتصادی بر تولید کننده مستقیم اعمال نمیکند. سرمایه امپریالیستی نه بر پروسه تولید تولید کننده مستقیم، بلکه بر کار او تسلط داشته و ظاهراً با وی وارد یک معامله میشود، این محتوی همان چیزی است که انقیاد ظاهر کار بوسیله سرمایه نامیده میشود. بعبارت دیگر همزیستی شیوه‌های تولید در این سیستم اجتماعی مثل یک سیستم نیمه مستعمره - نیمه فقودال نیست که حاوی مدارهای جداگانه و نسبتاً مستقلی از تولید و استثمار فقودالی (رابطه اقتصادی دهقان -

\* زیر نویس از صفحه قبل

منظور از مناسبات فقودالی عبارت از اخذ مازاد کار تولید کننده مستقیم بوسیله ارباب فقودال از طریق اعمال اجبار غیر اقتصادی (یا ماوراء اقتصادی) است. (رجوع شود به سرمایه کتاب سوم - جلد سوم - ص ۱۷۱). در یک نظام فقودالی تمکیک این رابطه جبری در جارجوب یک اقتصاد خود کفایتی و اشکال سنتی تولید صورت میگیرد. در جامعه نیم فقودالی با اینکه پایه اقتصادی خود کفایتی (خاص نظام فقودالی تمکیک) رو به زوال میرود در عین حال، مناسبات استثمار فقودالی یعنی اخذ مازاد کار تولید کننده مستقیم بوسیله مالک ارضی فقودال از طریق اجبار غیر اقتصادی و همچنین اشکال سنتی تولید و تقسیم کار، کم و بیش محفوظ میماند. در مورد جامعه نیمه فقودالی چین مائوتسه دون میگوید:

"اساساً تمام خود کفایتی دوران فقودالی ویران شده است ولی نظام استثمار در فقودالی استثمار دهقانان بوسیله مالکان ارضی دست نخورده باقیست".  
(مائوتسه دون - "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" - جلد دوم - ص ۶۶۱، تاکید از ماست.)

فقدان و تولید خود کفایتی و تحکم و یا تضعیف شده) و تولید سرمایه‌داری باشد بلکه کلیه ارزش‌های ایجاد شده چه در بخش صنایع وابسته و چه در بخش‌های سنتی اکنون عمدتاً بوسیله مدار واحد سرمایه امپریالیستی، موسسات و ابزارهای وابسته به آن جذب می‌شود.

رکن اصلی و اساسی و پایه کلی این سیستم را مونوپولهای خارجی و داخلی و گروه‌های هیندیهایی مختلف آنها تشکیل می‌دهند. این گروه‌های انحصاری هرکدام بر بخشی از تولید، توزیع یا مصرف چنگ انداخته و آنها را کنترل کامل خود قرار داده‌اند. در این میان جایگاه سلطه را مونوپولهای اشغال می‌کنند که به جناح حاکم پیوند داشته و ابزار دولت را عمدتاً تحت کنترل خود دارند. بخش‌های پرسود واردات و صادرات بطور عمده از انحصار این مونوپولها قرار دارد همانطور که دیدیم این مونوپولها در جاهایی که بر تولید تسلط دارند از طریق تولید کالاها و خویش تولیدات کهن را نابود می‌کنند و در زمینه‌های دیگر با سیل کالاهای وارداتی مصرفی خود از اقتدار و سیخ‌خلاق سلب مالکیت نموده و زمینه‌های تولید غیر وابسته به انحصارات را خرد می‌نمایند. تورم فرساینده حاصل از این امر که همپای خرد شدن بخش‌های تولیدی جامعه بشکل سرسام‌آوری رشد می‌کند خود به سلب مالکیت این اقتدار و طبقات دامن زده و سرمایه‌های کوچک و متوسط متعلق به خرده و بورژوازی و بورژوازی متوسط، ( ملی ) را که دیگر امکان بکار افتادن در بخش‌های تولیدی را ندارند بسوی زمینه‌های بورس‌بازی و غیر تولیدی مثل زمین و رباخواری سوق می‌دهد. این امر بنوع خود در کار مسایل حاد و وخیمی که ایجاد می‌کند به رشد تورم شتاب بی سابقه‌ای میبخشد\*.

### ● مسأله ارضی

نفوذ و سلطه امپریالیسم در ایران و "اصلاحات ارضی" رژیم علیرغم ایجاد تغییرات در سیمای ایران و مناسبات درونی آن مسأله ارضی را که تقسیم زمین میان دهقانان می‌باشد، بهیچوجه حل نکرده و حل آن همچنان به مثابه یکی از وظایف اساسی انقلاب باقی میماند. منظره عمومی روستای ایران نشان می‌دهد که:

۱- بخش‌های مهمی از زمین‌های مرغوب در دست خانواده شاه، مالکان ارضی وابسته به امپریالیسم، شرکتهای مختلف امپریالیستی - کمپرادور (شرکتهای گشت و صنعت) و غیره باقی مانده‌اند. در این بخشها دهقانان زیر ستم مستقیم دستگاره بوروکراتیک - نظامی رژیم و وابستگان آن قرار گرفته و از طریق استثمار مستقیم نیروی کار

آنها بوسیله سرمایه‌های امپریالیستی - کمپرادور و همچنین از طریق بنگاه‌های تعاونی، بانکها... بشدت مورد ستم قرار دارند.

۲- توده کبیری از خوش‌نشینان روستا فاقد زمین هستند و همچنان خواستار بدست آوردن زمین میباشند.

۳- دهقانان کبیری که بر اثر اصلاحات امپریالیستی از زمین کنده و به حاشیه شهرها رانده شده‌اند و در محل جدید نیز کاری که تامین کننده زندگی آنان باشد نمی‌یابند، همچنان خواستار حل مسأله ارضی و بدست آوردن زمین و کشت و کار کشاورزی میباشند.

۴- دهقانانی نیز که صاحب زمین شده‌اند توان وامکانات لازم برای تحقق واقعی این مالکیت و برخورداری از آن را ندارند. اینان از یکطرف باید ابزار تولید، آب، بذر و غیره را از بازار کالاها و تولیدات امپریالیستی خریداری نمایند که بعلت تورم بی سابقه پیوسته باید بهای بیشتری بپردازند و از طرف دیگر محصولاتشان در برابر کالاهای وارداتی امپریالیسم و دلان وابسته قادر به رقابت نبوده، ورشکستگی بیشتر از پیش آنان را سبب می‌شود بهمین جهت ما بطور روز افزون شاهد رها کردن اجباری تولید بوسیله اینان هستیم. لذا مسأله زمین و برخورداری از مالکیت واقعی آن کماکان مسأله حیاتی این تولیدکنندگان را تشکیل می‌دهد.

۵- دهقانانی که صاحب زمین شده‌اند اما زمینهای آنان، ناچیز، بدون آب و غیر مرغوب میباشند، خواستار بدست آوردن زمین، بهبود شرایط کشت و تضمین آب و دیگر لوازم کشاورزی هستند. اینان نیز که در روستای ایران اکثریت دهقانان را تشکیل می‌دهند و بیش از لایه‌های دیگر دهقانی مورد ستم میباشند خواهان حل جدی مسأله ارضی هستند.

با توجه به شرایط فوق حل مسأله ارضی مسأله حیاتی اکثریت عظیم دهقانان می‌باشد. خواست دهقانانی که زمین ندارند و خواهان زمین هستند و نیز خواست دهقانانی که دارای زمین بوده ولی بدلایلی متعدد قدرت بهره برداری و یا فروش کالا - های خود را در بازار تحت کنترل امپریالیسم و در منگنه اقتصادی وی ندارند و خواهان استقرار شرایطی هستند که برخورداری آنها از ثمرات مالکیت خود ممکن گردد، در تضاد با موجودیت و سلطه رژیم کمپرادور و امپریالیسم قرار میگیرند.

امپریالیسم و رژیم وابسته به آن نه تنها قادر به حل مسأله ارضی نیست، بلکه اصولاً هدف برنامه اصلاحات ارضی آنان را تحکیم سلطه سرمایه انحصاری بین‌المللی و عوامل بومی آن تشکیل می‌دهد که میبایستی از طریق زد و بندها، سازش‌ها و



قدرت قهری دولتی بدون توجه به شرایط اطمینان تولیدی و محیط زیست و امکانات رشد تولید روستا، به بهای قربانی کردن و بیخانمانی ملیونها دهقان، ویرانسی کشاورزی و سلب مالکیت از خلق انجام میگرفت. بنابراین آنچه کماکان در برابر انقلاب قرار دارد، هکل واقعی سالناراضی، هکل صاله ارضی بشبهوانقلابی توسط خود دهقانان است که باید به رهبری پرولتاریا و حزب آن با اتکا به توده های وسیع دهقان فقیر و از طریق ایجاد ارگانهای قدرت انقلابی توده های روستا (سر اساس وحدت کارگران و دهقانان) و ضبط کامل زمینها و تقسیم آنها بر اساس نیاز مندیهای دهقانان و به نحوی که تا مین کننده واقعی شرایط توسعه کشاورزی و رشد نیروهای مولد است، تحقق یابند.

### ● مرحله انقلاب

کشور ما هم اکنون تحت سلطه کامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی امپریا-لیسم قرار دارد. بورژوازی کمپرادور - بوروکراتیک پایگاه طبقاتی اساسی وی را تشکیل میدهد. این تسلط کامل اساسی انهداد رشد نیروهای مولده و سبب جلوگیری از شکوفایی ظرفیت های تولیدی جامعه میگشته است. زیرا امپریالیسم یعنی سرمایه داری بین-المللی مانع اساسی استقلال و ترقی، مانع اساسی رشد و تکامل جامعه است امپریا-لیسم بهمدستی طبقات ارتجاعی داخلی، بورژوازی کمپرادور - بوروکراتیک و زمین-داران بزرگوابسته به غارت منابع کشور، به استثمار چند لایه توده های مردم، به اعمال ظلم و ستم علیه خلق مشغول است و سلطه خود را بر کشور ما اعمال مینماید. بنابراین این تضاد عمده جامعه تضاد توده های وسیع مردم با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک میباشد. وظیفه اساسی انقلاب را حل این تضاد یعنی برانداختن سلطه امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک وابسته تشکیل میدهد. به عبارت دیگر انقلاب ایران برای نیل به سوسیالیسم باید از مرحله مقدماتی حل وظائف ملی و دموکراتیک یعنی از مرحله انقلاب دموکراتیک نوعیور کند. همه کسانی که از سلطه امپریالیسم در عذابند، زبان میبینند و یا دچار محدودیت هستند، یعنی، کارگران، دهقانان، اقشار خرد بورژوازی ( اکثریت عظیم روشنفکران، کسبه، پیشه وران و دارندگان مشاغل آزاد ) و بخشهایی از بورژوازی متوسط در مقاله با آن نینفهمد و به اقتضای این منافع در حد این مبارزه علیه آن شرکت میکنند.

لذا مرحله کنونی انقلاب ایران، همانطور که نشان داده شد، نمیتواند در مرحله انقلاب سوسیالیستی باشد زیرا هدف عمده آن نه مبارزه برای الغای سرمایه داری

و مالکیت خصوصی بز وسایل تولید بطور کلی بلکه مبارزه برای سرنگونی سلطه امپریا-لیسم و حکومت دست نشانده، ضبط کامل کلیه منابع و وسایل تولید ( که در مالکیت سرمایه امپریالیستی و کمپرادور آمیخته به آن قرار دارد ) توسط حکومت دموکراتیک و انقلابی خلق، هکل صاله ارضی و ایجاد امکانات برای رشد سرمایه های ملی در چارچوب محدودی که دولت انقلابی دموکراتیک بر رهبری طبقه کارگر برای رشد نیروهای مولده ضروری می شمارد.

با توجه به شرایط فوق، مرحله انقلاب ایران همان انقلاب - دموکراتیک نوین است. که ویژگی شرایط انقلاب ایران را دارا میباشد. ویژگی که سلطه پر هرج و مرج امپریالیسم که از یکطرف به رشد کمی قابل ملاحظه طبقه کارگر ایران بیند از پیش بر نقش آن در انقلاب افزوده است و از طرف دیگر اقتضای وسیعی از نیمه پرولتاریا بوجود آورده است که پرولتاریا باید اینان را که نیروی مهی را تشکیل میدهند با خود همراه ساخته و بر نقش مهم آنان تکیه نموده اینان را به همراه دیگر اقشار و طبقات خلسق تحت رهبری راستیم خود متشکل نماید.

رهبری این انقلاب توسط پرولتاریا و حزب آن شرط حرکت بسوی آرمانهای سوسیالیسم، مقدمه و شرط ایجاد دموکراسی سوسیالیستی است و بدون این رهبری آگاه فاطمی گیر نه از پیروزی مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده آن و نه از دگرگونی سوسیالیستی جامعه میتواند سخنی در میان باشد.



مضحکه "حزب کمونیست کارگران و دهقانان":

## توطئه ای علیه جنبش کمونیست ایران

چندی پیش بخشی از "سازمان توفان" دومین استحالته تاریخ حیات سودا -  
گرازه خود را اعلام داشت و این بار نیز بهمان سرعت و سادگی "جهش تاریخی"  
اول بهمان سرعت و سادگی که روزنامه "نیمه مذهبی و ضد کمونیستی" "توفان" ناگهان  
به "ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان" تبدیل شده بود، به همین گونه نیز  
تغییر نام بخشی از "سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان" به "حزب کمونیست  
کارگران و دهقانان ایران" چند ماه قبل توسط مشتق سوداگر شاید اعلام گردید.  
برخورد به این نمایش سخره از نظر کسانی که به حد کافی با زیگران آنها می شناسند -  
سند شاید در ابتدا غیر ضروری بنظر آید، زیرا نه مارکسیست لنینیست های ایران این  
بازیگران بی مایه را جدی میگیرند و نه طبقه کارگر و زحمتکشان ایران نامی از سازمان  
"توفان" شنید مانند معهدا، با وجود این واقعیت، بعقیده ما افشای این  
مضحکه و ترتیب دهندگان آن به چند دلیل ضروری و جایز است:

۱- اعلام استحاله، گروهی شیاد و توطئه گر به "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" به ابتدال کشیدن مارکسیسم و حزب طبقه کارگر، بدنام کردن مارکسیسم لنینیسم و جنبش کمونیستی و اهانت به طبقه کارگر و کلیه کمونیست های ایران است و لذا مارکسیست لنینیست ها نمی توانند نسبت به این ابتدال و این اهانت و بدنام کردن مارکسیسم بی تفاوت بمانند.

۲- نمایش ترازی کمدی حزب بازان به حکم ماهیت عمل آنان، با دگرگون نشان دادن پروسه ایجاد حزب کمونیست، ترویج معیارهای اپورتونیستی - رویزونیستی به نام معیارهای کمونیستی و اخلال در ایجاد حزب کمونیست همراه می باشد، بنا براین افشای این نمایش (علیرغم جدی نبودن آن) در ماهیت امر، مبارزه بمنظور پاکیزه نگه داشتن مارکسیسم از آلودگی های اپورتونیستی - رویزونیستی و مبارزه در راه هموار ساختن راه ایجاد ستاد سیاسی پرولتاریای ایران است.

۳- استحاله بخشی از توفان به "حزب کمونیست. . ." ادامه توطئه ها و شیادی های سوداگران، مشی غناصر درماند است که در راه رسیدن به مقاصد خود از دست زدن به هیچ توطئه ای ابا ندارند و از این روضوری است که جنبش مارکسیستی لنینیستی ما با این توطئه ها هوشیارانه برخورد نماید. از چنین دیدگاهی است که ما برخورد به این بنگاه جدید التاسیس را لازم می دانیم و آنرا با مطالعه پیشینه آن آغاز میکنیم.

## الف - پیشینه حزب بازان

اگر بررسی گذشته هر پدیده های شرط شناخت ماهیت و کیفیت کنونی پدیده است، بررسی گذشته "حزب بازان" و سازمان مادر آنان "توفان" به جهت ویژگی این پدیده (گذشته سوداگرا سازمان توفان) دوچندان ضروری و آموزنده است. بررسی هرچند مختصر این پیشینه سراپا ملو از اپورتونیسم و شارلاتانیسم بروشنی نشان میدهد که به ابتدال کشیدن مارکسیسم و حزب طبقه کارگر، اخلال در امر ایجاد حزب کمونیست ایران و مقابله مذبحخانه با انجام این وظیفه خطیر جنبش کمونیستی، میهن ما، بهیچ وجه به کودتای سخره شیادان حزب باز خلاصه نشده، بلکه این تلاش اخلا لگوانه از همان نخستین گاهی که این جماعت فرصت طلب درصحنه سیاسی جنبش خارج از کشور پرداختند آغاز گردیده و همواره به طرق گوناگون و تحت اشکال مختلف ادامه داده شده و سرانجام با ولادت نامیوم نوزاد ناقص الخلقه اخیر در بارزترین و مقتض ترین سیمای خود متجلی گردیده است. ما در زیر میکوشیم این پیشینه درخشان (!) را با اختصار و تا آنجا که به درک ماهیت اپورتونیستی و فریبکار حزب بازان کمک میکند بررسی کنیم.

نخستین سوالی که در این زمینه طرح میشود اینست که برای بررسی گذشته این دار و دسته از چه تاریخی باید شروع کرد؟ از تاریخ پیدایش "سازمان توفان" با ایدئولوژی نیمه مذهبی در ژانویه ۱۹۶۵ یا از تاریخ ایجاد "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان" در ژوئیه ۱۹۶۷؟ بعبارت دیگر، آیا باید عمل تاریخی عده های "مارکسیست لنینیست کبیر" را که برای "دفاع از آرمان کمونیسم" بهروزنامه نیمه مذهبی توفان دوره دوم پیوستند مبداء حیات این گوهر تابناک جنبش کارگری میهن مان قرار داد، یا اینکه باید این دوره حیات آنها را که بقول خودشان "عاری از اشتباه نبوده است" (!؟) در داخل پیرانتز گذارده و مبداء را ایجاد "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان" قرار داد؟

درحالیکه بخش باقیمانده سازمان توفان میکوشد بطریق دوم عمل کرده و توفان دوره دوم را زیرکانه از دستور خارج سازد، حزب بازان برعکس خود را وارث تام و تمام سراسر حیات "توفان"، یعنی چهار ده سالی که از تاریخ پیدایش توفان بشناخته، یک سازمان نیمه مذهبی میگرد میدانند. اینان در مقاله "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران دوره نوبنی در مبارزات طبقاتی ثعلی زحمتکشان ایران" مندرج در نخستین شماره ماهنامه "حزب" خود می نویسند:

" پس از تلاشی حزب توده ایران ، عد های از وفادارترین و مومن ترین و قاطع ترین کارهای حزب احیای حزب طبقه کارگر ایران را در سرلوحه کار خود قرار داده و با انتشار اولین شماره "توفان در چهارده سال پیش مبارزه" متشکل خود را در این راه مقدس آغاز نمودند ."

" امروز پس از گذشت چهارده سال ، روزنامه "توفان" افتخار دارد که بسا شادی تمام مژده "احیای حزب را در عرصه" ایران به اطلاع خوانندگان و هواداران خود برساند ."

" امروز پس از چهارده سال مبارزه پر فراز و نشیب برای احیای حزب طبقه کارگر ایران و دفاع از آرمان کمونیسم (....) حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران ، این گردان پیش آهنگ طبقه کارگر احیاء گردیده است ."

" بدین ترتیب شماره "مبارزه" ۱۴ ساله "توفان میوه گرانمای خود را به بار آورد . . ." (توفان شماره ۱ ، دوره چهارم) . (تکیه از ما است) .

حال که بنیانگذاران "حزب" این چنین اصرار می ورزند که مبداء پیدایش سازمان مادر خود را به چهارده سال پیش رجعت دهند \* ، ببینیم در چهارده سال پیش "سازمان توفان" چگونه تشکیل گردید و چه مشی و سیاستی اتخاذ نمود . خود روزنامه "توفان" جریان امر را به شرح زیر توصیف می نماید :

\* البته ما در نوشته دیگری تحت عنوان "واپسین فغانهای اپورتونیسم محتضر" (اطلاعیه "اداره خارجی" حزب) بتاريخ ۲۵ آبان ۱۳۵۶ ناگهان با اظهار نظر دیگری در مورد مبداء "توفان" روبرو می شویم: همانهایی که از چهارده سال مبارزه سازمان "توفان" صحبت میکردند ناگهان در این اعلامیه علیه بقایای سازمان می نویسند: "نگارنده این اعلامیه مقصود اعلامیه دارودسته فروتن است) . . . چگونه به خود جسارت میدهد که اقدام انقلابی رفقای را ارزیابی کند که پیش از ده سال تمام جهت تحقق آرمان پرلتاریای ایران گام برداشته ، علیرغم شرایط ترور و اختناق محمد رضا شاهم، حزب طبقه کارگر را در عرصه ایران احیاء نمودند." (ص ۴ ، اطلاعیه "اداره خارجی") .

الحق که تاریخ نویسان نسل های آینده در نگارش شرح حال "حزب طبقه کارگر ایران" در قدم اول دچار اشکال فراوان خواهند شد . و چه خوب بود که بانیان حزب طبقه کارگر ایران پرلتاریای مبهم را از این تردید خارج ساخته و در مورد مبداء پیدایش ستاد سیاست پیشرو" اورای قاطعی صادر میکردند و همه می دانستند که بالآخره این "حزب" چهارده سال سابقه دارد یا ده سال .

" در درون سازمان مذکور (مقصود "سازمان انقلابی" حزب توده" است) در اثر مشخص نبودن مواضع ایدئولوژیک ، وجود نظرات سیاسی نادرست ، کارها ، غلط تشکیلاتی و شیوه های غیرپرلتاریی اختلافاتی بوجود آمد که در سپتامبر ۱۹۶۴ موجب جدائی سه تن از رفقا از آن گردید . در دسامبر همانسال چهار تن دیگر از رفقا با آنها پیوستند . این عده گروه سازمانی (۹) جدیدی را هسته گذاری کرده بمنظور جلب کلیه نیروهای انقلابی در ۲۱ ژانویه ۱۹۶۵ با انتشار روزنامه ای بنام "توفان دست زدند ." (تاریخچه سازمان مارکسیستی لنینیستی ، توفان ، "توفان" ، دوره سوم ، شماره ۱۲) .

قبل از آنکه به اصل مطلب بپردازیم ، توضیح یک نکته ضروری است و آن اینکه سه تن و چهارتن رفیقانی که "توفان" از آنها صحبت میکند از "سازمان انقلابی" جدا شدند زیرا هرگز به این سازمان تعلق نداشتند و اصولا مواضع آنان - موضعی که در زیر ملاحظه خواهیم کرد - وجه تشابهی با مواضع سازمان انقلابی آن دوره نداشت. البته قصد ما در اینجا ارزیابی گذشته "سازمان انقلابی" نیست، لکن مسلم است که در آن زمان این تنها سازمانی بود که ، علیرغم اشکالات و انحرافات خود و علیرغم اپورتونیسم حاکم بر بعضی از عناصر رهبری کننده آن ، بشابه جریانی که نمایند "جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران" بود ، اکثریت قریب باتفاق مارکسیست لنینیست ها را در بر میگرفت. و درست به همین دلیل است که توفانی ها سعی میکنند ساله "اخراج قاسمی و همراهانش را نیز که دو سال بعد به وقوع پیوست بصورت "خارج شدن" خود آنها از سازمان انقلابی" وانمود سازند .

اما از این گذشته ببینیم که آن ۷ نفری که به سبب "مشخص نبودن مواضع ایدئولوژیک ، وجود نظرات سیاسی نادرست و . . ." از سازمان انقلابی جدا شدند ، پس از این جدائی و تشکیل سازمان ، "توفان" مواضع ایدئولوژیک خود را چگونه "مشخص" کردند و کدام "نظرات سیاسی درست" را تبلیغ نمودند و کدام "شیوه های پرلتاری" را رایج ساختند . برای پاسخ به این سوالات به مقالات شماره های متعدد دوره دوم "توفان" مراجعه کنیم . سراسر دوره دوم "توفان" ( از ژانویه ۶۵ تا ژوئیه ۶۷ ) به ما سازمانی را نشان میدهد با ایدئولوژی نیمه مذهبی که اساس حرکت فکری و عملی خود را بر پایه یک سلسله معتقدات اسلامی ، ناسیونال - شوینیستی ، وضد - کمونیستی ، قرار داده است . در این سه زمینه نمونه های فراوانی را از مقالات سراسر دوره دوم روزنامه "توفان" میتوان استخراج نمود . که ما فقط به ذکر چند مثال بسنده میکنیم :

در سراسر دوره دوم خود، روزنامه توفان که گویا توسط عناصر مارکسیست-لنینیست بنیان گذاری شده بود (فاسی و فروتن نیز در اواخر این دوره به آن پیوستند)، آشکارا به تبلیغ معتقدات مذهبی پرداخته و اقوال پیشوایان اسلام و احکام نهج البلاغه را زینت افزای روزنامه خود نموده و همه این تبلیغات آشکارا مذهبی را (که در تضاد آشکار با مارکسیسم لنینیسم قرار دارد) تحت لوای "جلب کلیه نیروهای انقلابی" بخورد خوانندگان خود داده است. شماره های "توفان" این دوره (دوره دوم) مملو است از جملاتی نظیر:

"اگر دیندارید و از روزستاخیز نپسندید پس در نیای خود آزاد باشید." (نقل قول علی علیه السلام). (دوره دوم، شماره ۱).

"به این مرد خدا درود می فرستیم و از انفاس ائمه اطهار مدد میطلبیم. که مردم ایران را در پیروی و اقتدا به این راه مرد در برکندن بنیان ظلم موفق بدارد." (شماره ۱)

"خداوند عالمان دست و زبان و قلب را بما داده است که از آنها بهره برداریم و آنها را بکار اندازیم." (شماره ۳، نام مقاله: "انکر المنکر الدیاف اصاب").

"زیرا خدای بزرگ هرگز حامی جنایتکاران، محافظ جان آنان، جان ناپاک و پلید آنان نبوده..." (شماره ۵، سرمقاله).

... و الخ.

بنیان روزنامه توفان علاوه بر تبلیغ آشکار اعتقادات مذهبی و حتی اعلام این موضوع که "خط مشی ما بر اساس حق استوار است" به تبلیغ آشکار ناسیونالیسم تنگ نظرانه بورژوازی، تا حد شوینیسیم خالص و تبلیغات نژاد پرستانه پرداخته و همراه با آن آنتی کومنیسم و مواضع ضد چینی را بشابه متم تغلیک ناپذیر شوینیسیم خود بطرز وسیع و پیگیر اشاعه داده اند:

"برای ما هیچ سیاستی چه زرد و چه سرخ و چه سیاه و چه سفید تعیین کننده خط مشی نتواند بود. خط مشی ما بر اساس حق استوار است و در اجرای آن از روش نوین جامعه شناسی که امروز سرمایه گرانهای همه انسانهای روی زمین است، بهره برداری میکنیم." (شماره ۱)

"همه رنگها را چه سرخ و چه زرد و چه سیاه فروریزیم و رنگ ایرانسوی خود را پهلوی یک جنبش مقدس ملی برگزینیم." (شماره ۱۳)

نویسندگان توفان دوره دوم از این "بیرنگی" خود آنچنان به وجد آمدند که درجائی حتی به سرودن ابیاتی نیز در این زمینه دست میزدند تا مگر سخن خود را دلنشین تر سازند:

"تو میندیتر، بجز ایران تویمان بر سر این پیمان  
"که ز بیگانه چه سرخ و زرد چه بکی مرد و چه صد نامرد  
"چه سیاه و چه سپید اندام بر نیای بمراد کام." (شماره ۶)

البته در این میان توفانی ها برای اینکه ثابت کنند تا چه حد حامل ایدئولوژی خرده بورژوازی و بورژوازی بوده و از ایدئولوژی و مشی مارکسیستی بدور هستند و باز برای اینکه نشان دهند تا چه حد به "حزب توده" و دستگاه رهبری آن تعلق خاطر دارند، به تبعیت از برنامه روز کمیته مرکزی حزب توده در آن زمان، سیاست "جبهه واحد" و "جنبش ملی" و "اتحاد همه نیروها" را در برابر سیاست ایجاد حزب کومنیست که پرچم اساسی مارکسیست لنینیست ها است قرار میدهند و بدین ترتیب به مقابله با حرکت نوین جنبش کومنیستی مبین ما برمی خیزند:

"ما معتقدیم که در ایران باید یک جنبش ملی با اتحاد همه نیروهای پیکار جو و صرف نظر از اعتقادات خاص هر گروه بوجود آید و ایران را نجات دهد." (سرمقاله توفان شماره ۱، دوره دوم).

با همین مختصر روشن میشود که نطفه اولیه طفل نولاده در کدام زهدان بسته شد و سنگ اول بنایی که "حزب کونونی" نتیجه تکامل ۱۴ ساله آن است چگونه بنا نهاده شد

در اینجا توضیح این مطلب ضروری است که روزنامه توفان، دوره دوم حاصل طبیعی اندیشه و عمل یک عده مسلمان "ضد دیکتاتوری" و "ترقی خواه" که از برخی مفاهیم مبارزه جویانه اسلام برای مبارزه علیه رژیم حاکم کک میگیرند نبوده، بلکه محصول تفکر و بینش خرده بورژواهایی است که خود را مارکسیست لنینیست میدانند لکن به تصور خود راه جلب "نیروهای پیکار جو با اعتقادات مختلف" را در فریبکاری و شیادای و استفاده از پوشش مذهبی برای فریب مردم یافته اند.

بدین ترتیب، نقش مخربی که توفانی ها از همان آغاز کار خود لیفانموده اند روشن میشود. توفانی ها که مدعی هستند برای "مشخص نبودن مواضع ایدئولوژیک سازمان انقلابی" از آن سازمان جدا شده اند، در آن زمان که "سازمان انقلابی" بحق پرچم مرز بندی با رویزیونیسم، ایجاد تشکل مستقل مارکسیست لنینیست ها و

تبلیغ و اشاعه مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون را برافراشت، در آن زمان که مارکسیست لنینیت های سراسر جهان به رهبری حزب کمونیست چین در گرماگرم نخستین رویارویی با روزیونیسم مدرن خورشیدی و پی ریزی جنبش نوین کمونیستی بودند، به ایجاد سازمان و بابترینگوتیم روزنامه های همت گماشتند که رسالتش مقابله با مارکسیسم لنینیسم توسط تبلیغات مذهبی - شوینیستی - آنتو، کمونیستی، و مقابله با امر تشکلیست مارکسیست لنینیست ها از طریق تبلیغ تزجبه واحد و اتحاد غیر اصولی "کلیه نیروهای انقلابی" و بالاخره مقابله با جنبش جهانی کمونیستی و جمهوری تودهای چپین (مقاوم ترین سد خلل ناپذیر ضد روزیونیستی) تحت شعارهای "نه سرخ و نه زرد" بود. علیرغم تمام این تشبثات ننگین حنقال توفانی، ها دیگران را بایستی شری و وفاحتی که خاص خرده بورژوازی راست رو است به "نامشخص بودن مواضع ایدئولوژیک" متهم میکنند. زهی وفاحت و بی شری!

شاید تصور شود که توفانی ها پس از تبدیل سازمان خود از یک سازمان نیمه-مذهبی به یک سازمان "مارکسیستی لنینیستی"، از گذشته خود انتقاد کرده و آنرا طرد نموده و حرکت ماهیتا نوینی را آغاز کرده اند. لکن، تصور چنین چیزی تنها می تواند نشانه عدم شناخت کافی از ماهیت این دار و دسته فریبکار و اپورتونیست باشد، چه توفانی ها خود در مورد "استحاله" سازمان خود به یک "سازمان مارکسیستی لنینیستی" چنین میگویند:

"در ژوئیه ۶۷، سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان بر مبنای مارکسیسم لنینیسم و آموزش مائوتسه دون تاسیس گردید. با تاسیس این سازمان دوره سوم توفان نیز با انتقاد از نوسانات و معایب دوره گذشته و با اعلام وفاداری کامل به مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون آغاز گردید." و اضافه میکنند:

"پس از مدتی تاخیر فعالیت خود را با انتشار بوه جدید توفان آغاز میکنیم. بدون شک روژ ما در گذشته در جنبش مارکسیستی - لنینیستی مبهین ما عاری از اشتباه نبود است ( . . . ) در پاره ای از موارد دچار اشتباهات و نوسانات شدیم." ( سرمقاله شماره ۱ توفان دوره سوم) (تکیه روی کلمات از ما است).

اینست تمام. "انتقاد از خود" توفان نسبت به دوره دوم مذهبی - شوینیستی - آنتی کمونیستی خود که در پاره ای از "اشتباهات" و "معایب" و "نوسانات" خلاصه میشود. البته انتظار انتقاد از خود واقعی از این جماعت دغلباز تصور

باطلبی است، و بعلاوه آنان در واقع کاری نمیکند جز اعتراف آشکار به حقیقت امر، اقرار به اینکه اساسا و ماهیتا دستخوش هیچگونه تغییر کیفی نشده اند و همان بینش، و تفکر خرده بورژوازی و بورژوا - لیبرالی توفان دوره دوم را دنبال میکنند. بسا این تفاوت که اگر در دوره دوم خود از مذهب برای فریب خوانندگان و همواران خود استفاده میکردند، اکنون نقاب فریبنده تری یعنی مارکسیسم لنینیسم را برای پیشبرد مقاصد ریاکارانه خود یافته اند. از این نقطه نظر و فقط از این نقطه نظر، بجزرات می توان گفت که برخورد آنها به گذشته خود کاملا "صادقانه" است، زیرا انتظار انتقاد از خود ریشه ای از فردی یا از سازمانی در صورتی بجاست که این فرد یا سازمان دچار تحول ریشه ای شده باشد، چیزی که در مورد توفانی ها صادق نیست. بهر حال ببینیم این حضرات در پوشش و در زیر نقاب جدید چگونه به عوام فریب، خود ادامه میدهند. بررس دوره سوم توفان نشان میدهد که چگونه این جماعت دوستی و با جنگ و دندان به کلیه معیارهای خرده بورژوازی و اپورتونیستی میراث حزب توده چسبیده اند و چگونه با تمام قوا با معیارهای راستین جنبش کمونیستی مبارزه میکنند.

#### ب - توفان و مساله احیای حزب طبقه کارگر

پس از اخراج قاسمی و فروتن و سفائی از "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور" (به سبب مواضع اپورتونیستی شان و خودداری شان از برخورد به گذشته) خود در رهبری حزب توده (این سه تن به سازمان توفان (که چند و چون آن باختصار ولی بقدر کفایت در بالا گفته شد) پیوستند و بدنبال این پیوستن استحاله سازمان توفان به "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان" صورت گرفت. در سرمقاله شماره یک دوره سوم توفان در این مورد چنین میخوانیم:

"... در این جریان مبارزه چند تن دیگر از رفقا که از روزیونیستهای حزب توده ایران بریده بودند و مارکسیست لنینیستها را به احیای حزب طبقه کارگر دعوت میکردند" (مقصود همان سه نفر است) "بر روی گروه توفان تاثیر گذاشت. در این جریان در داخل سازمان مبارزاتی که علیه راسترو (مقصود از "راستروی" البته مواضع پلاتفرم مذهبی - شوینیستی - ضد کمونیستی قبلی است!!) آغاز شده بود شدت گرفت" و بالاخره "گروه توفان با اتکا به مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون موفق شد که

بر این مشکلات فائق آید و بتصفیه خود دست زند". در ژوئیه ۶۷ سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان بر مبنای مارکسیسم لنینیسم و آموزش مائوتسه دون تاسیس گردید. (سرمقاله توفان، شماره ۱، دوره سوم).

ما در اینجا فرصت نداریم که به چگونگی " مبارزه درونی " توفان که منجر به " تصفیه " آن گردید بپردازیم. اپورتونیسم اخراجیون که ( به مثابه " مارکسیست لنینیست های بریده از رویین پوست های حزب توده " ) به سازمان مذ هبسی - شوینیستی - ضد کمونیستی توفان دوره دوم روی آوردند تا این تحفه را از درون قنچ کنند، کمتر از اپورتونیسم بنیان این سازمان شرم آور نیست. سالی که نکوست از بهار پیداست. " مبارزه درونی " توفان دوره دوم نیز از چگونگی آغاز آن با اقدام سه تن مبنی بر روی آوردن به توفان دوره دوم پیداست. بدنیال این پیوستن و آموزشگار بزرگ پرولتاریای ایران \* احمد قاسمی و همراهان او موفق میشوند استحاله سازمان توفان مذ هبسی را به سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان همچون قصبه چوبد دست سحر آمیز بری جادویی در افسانه های کودکان تحقق بخشند. و مارکسیست - لنینیست های ایران را بدین ترتیب زوق زده و مهیوت نمایند! بهر حال، از آن پس، " سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان " دکانی میشود برای قاسمی و شرکا تا از پشت آن تزعیفا انحرافی " احیای حزب طبقه کارگر " را در کار مشت خریلات و مبتدلات شبه مارکسیستی مدت ده سال بخورد جنبش بدهند. این تز که بالاخره در عالم تصورات و در مخیله مشت نشیوار، بصورت " حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران " مادیت یافت، اساس تمامی مشی و مواضع توفانی ها را تشکیل میدهد و ما نیز میکوشیم باختصار به افشای آن بپردازیم.

تز " احیای حزب طبقه کارگر ایران " قاسمی و شرکا، که از همان آغاز مورد مخالفت و مبارزه شدید مارکسیست لنینیست های ایرانی قرار گرفت بر این حکم متکی است که حزب توده ایران حزب طبقه کارگر ایران، حزب کمونیست بوده و در سراسر دوران حیات خود تا پلنوم یازدهم این ماهیت خود را حفظ کرده و فقط در مهاجرت " تحت فشار " رویین پوست خرسجفی است که به " بیماری رویین پوست " دچار شده است. آنان با تمام قوا کوشیدند و میکشند تا از دار و دسته رهبران خائن و فراری حزب توده دفاع نموده و گذشته اپورتونیستی و خیانت بار این رهبران را با گفتن اینکه آنها " عناصر انقلابی " ای بودند که تحت تاثیر " زندگی مرفه کشورهای سوسیالیستی " و " رفرفهای نواستعماری شاه " و " فشارهای مادی و معنوی و سازمانی " حزب \* لقب ناپرازند های که حزب بازان به پدر معنوی خود داده اند تا بدین ترتیب با سازه دگر ارنی را از جنبش بزد آیند.

رویین پوست شوری به اپورتونیسم و رویین پوست کردن نهاد ماند \* تظہیر کنند و بدین وسیله بر روی مسئولیت عظیم این اپورتونیست های کبیر - که قاسمی در زمرة آنان قرار داشته - و بر روی نقش آنها در شکست نهضت ملی سالهای ۲۳ / ۲۰ پرده ساتر کنند. آنان بدین ترتیب اپورتونیسم و رویین پوست حاکم بر حزب توده را نتیجه یک سلسله عوامل خارجی دانسته و از بررسی درونی این پدیده و بررسی عامل داخلی که همان ماهیت طبقاتی خرده بورژوازی و ایدئولوژی و مشی و سیاست خرده بورژوازی حاکم بر حزب توده در سراسر دوران حیاتش می باشد، اپورتونیسمی که اجازه داد تا دستگاه رهبری حزب توده سرانجام به آغوش رویین پوست خرسجفی پناه برد، فرار کرده و بجای آن چنین حکم صادر میکنند :

" بنظر ما حزب توده ایران در مرحله نخست حیات خود بدون شك (؟) حزب طبقه کارگر ایران بوده است. زیرا اولاً جهان بینی طبقه کارگر یعنی مارکسیسم لنینیسم را راهنمای اندیشه و عمل خود قرار داد و هیچگاه از اشاعه آن باز نایستاد و افراد و کادرهای خود را با این جهان بینی پرورانید. ثانیاً مبارزه با امپریالیسم خارجی و ارتجاع داخلی، مبارزه با خطر برچیدن مناسبات نیمه فئودالی در دهان دهقانان، مبارزه با خطر آزادبهای دموکراتیک و دفاع از منافذ طبقاتی تحکمش در سرلوحه رهنمودهای سیاسی حزب جا گرفت و ثالثاً سازمان حزبی از بالا تا پایین بر اساس اصل مرکزیت دموکراتیک شکل گرفت. " (توفان، دوره سوم، شماره ۱، مقاله " حزب توده ایران " - تکیه از ما است).

آیا راست است که حزب توده ایران آنطور که توفانی ها بدان معتقدند از نظر ایدئولوژی و سیاست و تشکیلات یک حزب کمونیست، یک حزب انقلابی طبقه کارگر بود است؟ پاسخ به این سوال بپیش و دید توفانی ها را نسبت به معیارهای حزب طبقه کارگر و در نتیجه نسبت به حزبی که از همان آغاز در صدد " احیایش " بودند نشان خواهد داد. یک بررسی ولو مختصر مواضع و مشی و عملکرد حزب توده در سراسر دوران حیاتش بویچی ادعاها و احکام توفانی ها را اثبات میکند.

۱) دروغ است که حزب توده " جهان بینی طبقه کارگر یعنی مارکسیسم لنینیسم را راهنمای اندیشه و عمل خود قرار داد " به شهادت کلیه اسناد، حزب توده به مثابه یک حزب تمام خلق، به توسط ملقه ای از عناصر کمونیست قدیمی و مشتق عناصر بورژوا - لیبرال مانند سلیمان میرزا اسکندری (که سمت دبیر کلی حزب را نیز بعهده داشت) تشکیل گردید. در مراسم " حزب چه مراسم " مصوب کنگره اول بخاریخ \* به نقل از جزوه " رویین پوست در تئوری و در عمل " انتشارات توفان، ص ۸۰.

۱۳۳۲) وجه مراسم «صوب کنگره» دوم (بتاریخ ۱۳۲۷) در هیچ کجا صحبتی از مارکسیسم لنینیسم همچنان بینی طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر نیست، برعکس ما در این اسناد میخوانیم:

«حزب توده ایران حزب طبقات زحمتکش یعنی کارگران، دهقانان، پیشه وران و روشنفکران آزادپخواه است.»

مارکسیسم لنینیسم و «حزب طبقه کارگر» تنها در طرح مراسم «صوب هیئات اجرائیه» حزب به سال ۱۳۳۱ سر در می آورند که آنهم در نتیجه فرار رهبران به دنبال کودتای ۲۸ مرداد، حتی به کنگره حزبی راه نمی یابد. تا بالاخره در تاریخ ۱۳۳۹ (۱۹۶۰) است که حزب توده در پلنوم هفتم خود «مارکسیسم لنینیسم» و با در حقیقت روزیونیسیم خورشچی را رسماً مورد تصویب قرار میدهد.

۲) دروغ است که «مبارزه بخاطر برجیدن مناسبات نیمه فئودالی در دهقانان... در سرلوحه» رهنمودهای سیاسی حزب جاگرفت. «برجیدن مناسبات نیمه فئودالی و رهائی دهقانان از طریق دیگری مگر از طریق انقلاب دمکراتیک نوین میسر نیست، حال آنکه حزب توده هرگز سرنگونی نظام حاکم و کسب قدرت سیاسی را در برنامه خود قرار نداده. مصوبات حد اکثر کنگره های اول و دوم حزب بما یک حزب «ترقی خواه» را نشان میدهد که برای «اصلاحات اجتماعی» مبارزه میکند و نه برای انقلاب اجتماعی. درست است که حزب توده علیه امپریالیسم و ارتجاع برای منافع طبقات زحمتکش مبارزه کرده است ولی این کاری است که هر حزب خرده بورژوازی نیز میتواند انجام دهد. بحث بر سر منافع عام طبقات زحمتکش بطور کلی نیست بلکه بر سر منافع اساسی و تاریخی پرولتاریا است. در مورد دهقانان، باعتراف خود رهبری حزب توده در پلنوم یازدهم، حزب توده به دهقانان و کار در میان آنان اساساً بی توجه بود. حال چگونه حزبی که برنامه سرنگونی قهری رژیم ارتجاعی را ندارد و به نیروی عمده انقلاب نیز بی توجه است میتواند برای برجیدن مناسبات فئودالی و رهائی دهقانان مبارزه کند.

۳) دروغ است که «سازمان حزبی از بالا تا پایین براساس اصل مرکزیت دمکراتیک شکل گرفت». برعکس، رواج بی بند و بار فراکسیونیسیم و سکتاریسم و فقدان دمکراسی درون حزب توده شهره خاص و عام است و حقیقتی است که پلنوم های متعدد حزب توده نیز بناگذیر بدان اذعان داشته اند. در حزب توده از آنچه که خبری نبود همان مرکزیت دمکراتیک بود. ماجرای فرقه بازی شرمینی و پشتیبانی اکثریت هیئات اجرا ئیه از آن دیگر زبانزد خاص و عام است. چهارمین پلنوم حزب توده در این مورد

اعتراف میکند که:

«روش هیات اجرائیه حزب در مورد رهبری سازمان جوانان روش اصولی و آموزنده نبود (!؟) و نه تنها موجب منفرد شدن شرمینی در افراد سازمان نمیشد، بلکه شرمینی را به تشدید اقدامات خود تشویق میکرد. در دوران اخیر که اختلافات در درون هیات اجرائیه به اوج رسیده، اکثریت هیات اجرائیه شرمینی و فراکسیون او را صریحاً و تلویحاً حمایت میکرد.»

«فقدان دمکراسی داخل حزبی مانع دخالت توده های حزبی در حل اختلافات گردیده است. پلنوم معتقد است که اگر دمکراسی در حزب حاکم بود این اختلافات در صورت تظاهر با دخالت توده های حزبی در نطفه خفه میشد.»

بنابراین روشن است که در درون حزب توده نه تنها مرکزیت دمکراتیک حاکم نبود، نه تنها روش رهبری روش «اصولی» و «آموزنده» نبود، بلکه حزب توده سراپا در چنگال بوروکراتیسم و سکتاریسم و فرقه بازی، در یک کلام در چنگال اسلوب تشکیلاتی ضد مارکسیستی و شدیداً خرده بورژوازی گرفتار بود.

بنابر آنچه گفته شد، حزب توده از هیچ نظر یک حزب طبقه کارگر، یک حزب انقلابی مجهز به مارکسیسم لنینیسم نبوده، بلکه حد اکثر میتواند یک حزب ترقی خواه خرده بورژوازی به حساب آید. مجموعه سیاست غیر انقلابی و مواضع اپورتونیستی گاه راست و گاه «چپ» حزب در طول حیاتش، سیاستهای وی مبنی بر سرکوب مبارزات توده ها و خواباندن اعتصابات کارگری در ازای شرکت در کابینه قوام، و وضعیست تشکیلاتی اشن همه و همه ناشی از حاکمیت ایدئولوژی خرده بورژوازی بر آن و ترکیب عمدتاً بورژوا - لیبرالی رهبری آن است. امروز دیگر اسناد و مدارک و تجربه تلخ سالها شکست و پژوهش هشیارانه مارکسیست لنینیست ها برگزیده اپورتونیستی حزب توده مهر بطلان زده است. امروز دیگر رهبران خائن حزب توده آنچنان در انظار مردم و در پیشگاه جنبش انقلابی میهن ما مفتضح گشته اند که سر سوزنی نمی توانند خود را بمثابه نماینده فدکاریها و مبارزات پرشور توده های کارگر و کادرها و اعضای صادق و انقلابی حزب توده جا بزنند. همه دیگر میدانند که حساب پوزنه ها و سیاه ها و میشری ها که در صحنه پیکار ماندند و جان خود را بر سر ایمان خود نهادند، از حساب رادمشنسها، اسکندریها و بهرامیها که پس از سالها پارلمانتاریسم و خلع سلاح توده ها سرانجام تسلیم دشمن شدند، جدا است. اکنون این فقط دار و دسته توفان است که میکوشد از رهبران خائن حزب توده اعاده حیثیت نماید و گذشته ننگین آنها را گذاشته ای انقلابی جا بزند.



راستی چرا قاسمی و شرکا؟ این چنین اصرار در تطهیر گذشته، حزب توده را دارند ؟ چرا میکوشند آنها بشابه؟ يك حزب مارکسیست لنینیست، بحزب طبقه کارگر ایران فلماذ کنند؟ چرا میکوشند "اپورتونیسیم تاریخی" حزب توده را پنهمان ساخته و درغلنیدن آنها به دامان روزنیونیسیم يك تصادف عارضی و يك "بیماری" خارج از کشور فلماذ کنند؟ آنها از این طریق نه تنها درک سراپا اپورتونیستی خود را از معیارهای يك حزب تراز نوین طبقه کارگر افشای سازند، نه تنها ایده آل خرده بورژوازی ای را که از همان آغاز در سر می پروراندند، یعنی ایده آل ایجاد يك حزب خرده بورژوازی نظیر حزب توده، را بر ملا میسازند، بلکه همچنین از این طریق میکوشند تا پس از اخراجشان نخست از حزب توده و سپس از "سازمان انقلابی حزب توده"، گذشته خود را مخفی سازند. قاسمی و شرکا که خود در کلیه سیاستهای اپورتونیستی حزب توده شرکت مستقیم و فعال و در رهبری تا سال ۱۹۶۴ پست های مهمی را در اشغال خود داشتند، با عدم برخورد به گذشته خود و تطهیر آن با تمام قوا کوشیدند تا با عوام فریبی عده ای را به دور خود جمع کرده و خود را آلترناتیوی در برابر کمیته مرکزی حزب توده قرار دهند. توضیحاتی که در مورد چگونگی "احیای حزب طبقه کارگر ایران" میدهند بخوبی مقاصد اولیه آنان را بر ملا میسازد. آنان در همان آغاز کار خود نوشتند:

" مبارزه برای برکناری رهبری کنونی حزب توده ایران مبارزهای است برای استقرار خط مشی انقلابی مارکسیستی در حزب توده ایران."

و بدین ترتیب چکیده تمامی تفکر و استراتژی خود را (برکناری رهبری کنونی و جا-بگزین کردن آن توسط رهبری جدید که همان قاسمی و شرکا باشد) فاش ساختند. آنان بدین ترتیب اعتراف کردند که قصدشان احیای حزب توده با تمام ایدئولوژی و مشی و سیاست خسرده بورژوازی آن منتهی تحت رهبری خود آفانیان است. این وفاداری به معیارهای اپورتونیستی حزب توده حتی از اسم طفل نوولاده حزب بازان نیز پیدا است: آنها با "حزب کمونیست کارگران و دهقانان" خود در حقیقت وفا-داری خود را به حزب تمام خلقي توده نشان داده اند. آنها بروشنی اعتراف می-کنند که به این حقیقت که حزب کمونیست حزب پیش قراول پرولتاریا است و نه حزب چند طبقه خلقي باور ندارند. در خانه لازم است چند کلمه نیز در مورد دید قاسمی و شرکا از چگونگی احیای حزب بنویسیم تا کاملا روشن شود حزب نوولاده چگونه سرهم بندی شده است. آنها در این مورد در مثنوی تحت عنوان "ظهار نظر درباره دوسند" و پیرامون مسائل انقلاب ایران می نویسند:

"رهبری حزب توده ایران بعلمت دور شدن از تئوری و پراتیک انقلابی" (سال ۱۹۶۵ است و هنوز قاسمی و شرکا از جدا شدن رهبری حزب توده از انقلاب صحبت نمیکنند) "دیگر قادر نیست نقش ستاد انقلابی طبقه کارگر را در نبرد آزاد بیخشا ایفا کند" (گویا تاکنون این نقش را بازی کرده بود!) "... کوشش برای ایجاد مرکزی انقلابی هم در ایران و هم در خارج از ایران از جانب مارکسیست لنینیستها دنبال میشود... برای رفتائی که در ایران بسر میبرند و در زیر فشار مستقیم و همه جانبه رژیم موجود قرار دارند... ایجاد چنین مرکزی امکان ناپذیر است. تجربه حزب توده در این زمینه گویاست" (قاسمی و شرکا آشکارا فرار رهبران حزب توده را بدین ترتیب توجیه میکنند). "ایجاد چنین مرکزی بز ایران فقط موقعی امکان دارد و یا لافل تسهیل میشود که با اعمال شیوه های قهرآمیز، فشار همه جانبه رژیم تخفیف یابد" (!؟!) ایجاد مرکزی انقلابی در خارج کشور بمواتب آسانتر است. در خارج از ایران (البته غیر از مهاجرت) عناصر مارکسیستی لنینیستی... می توانند و باید به ایجاد يك مرکز انقلابی دست بزنند... در شرایطی که فشار و اختناق در داخل کشور کار ایجاد ستاد انقلابی طبقه کارگر را برای عناصر مارکسیست لنینیست فوق العاده دشوار ساخته است، وظیفه مارکسیست لنینیستهای خارج از کشور است که به احیاء سازمان سیاسی طبقه کارگر، به ایجاد مرکزی برای فعالیت انقلابی دست زنند و برای توسعه و پیشرفت آن بکوشند. این مرکز باید... بکوشد که با تشبث به وسائل گوناگون، با تماس و ارتباط با محافل مارکسیستی ایران، یا در صورت پیدایش پایگاههای انقلابی در ایران با ارتباط با سازمانهای حزبی این پایگاهها این مرکز را بمرکز رهبری مورد قبول همگان تبدیل سازد." (تکیه از ما است).

ما چرا روشن است: امکان ایجاد "مرکز انقلابی" در ایران با توجیهات اپورتونیستی در مورد شرایط عملا نفی میگردد و ایجاد مرکز انقلابی در خارج از کشور و احیای سازمان سیاسی طبقه کارگر بر دوش مارکسیست لنینیستهای خارج از کشور گذاشته میشود. جالب تر از همه اینکه این "مرکز" باید خود را بر "محافل مارکسیستی ایران" و یا حتی بر "سازمانهای حزبی پایگاههای انقلابی" که در ارتباط با این مرکز قرار میگیرند، بشابه "مرکز رهبری" تحمیل سازد. معلوم نیست پایگاههای انقلابی ایران و سازمانهای حزبی آن به قاسمی و شرکا چه احتیاجی دارند که حالا باید رهبری آنها را هم بپذیرند! بهرحال، توفانی ها برپایه همین نقشه و

برنامه، کار خود را پیگیرانه آغاز و دنبال میکنند و حتی بدون نیماز به رعایست حداقل شرائطی که خود ترسیم کرده بودند، بسرعت خود را "سازمان سیاسی طبقه کارگر" و حتی "یگانه سازمان سیاسی طبقه کارگر" نامیده و چهار نعل بسوی "احیای حزب طبقه کارگر ایران" به پیش میروند و بالاخره با "تثبیت به وسائل گوناگون" به این مهم "موفق" میگردند. موجود نا هیومنسی که امروز به همت یکی از شاگردان فاسی تحت عنوان "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" متولد شده است نتیجه طبیعی و منطقی تمامی حرکت و تفکر سازمان توفان و قاسمی و شرکا است که میخواستند حزب توده را با تغییر رهبری از خارج از کشور احیاء کنند و بالاخره نیز موفق شدند کاریکاتوری از حزب توده را احیاء کنند.

تا اینجا ما پیشینه حزب بازان؟ تز معروف آنها را (احیای حزب طبقه کارگر) و دیدنشان را از چگونگی این احیاء بررسی کردیم. حال ببینیم حزبی که آنها ساخته اند بدنبال کدام روند و بر کدام پایه های عینی و ذهنی ساخته شده است.

#### ج - حزب بازان و پیروسه ایجاد حزب

امروز حزب طبقه کارگر بیش از هر لحظه دیگری به ضرورت اساسی جنبش کارگری و رهائی بخش میهن ما تبدیل گردیده و سرنوشت انقلاب ایران بیش از همیشه به امر ایجاد حزب کمونیست ایران گره خورده است. مارکسیست لنینیستهای ایران امروز ضرورت حزب تراز نوین طبقه کارگر را با گوشت و پوست خود احساس میکنند و برخلاف اپورتونیستهای توفانی و حزب باز که در پی احیای حزب توده ایران با تمام خصوصیات خرد بورژوازی آن هستند، هدف خود را مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر قرار داده و با وفاداری به آموزشهای مارکسیسم بخوبی آگاهند که:

ایجاد حزب پیشفراول پرولتاریای ایران بدون پیوند جنبش کمونیستی با جنبش عملی طبقه کارگر (تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خود بخودی کارگری) بدون وحدت مارکسیست لنینیست ها و گروه ها و تشکلات کمونیستی و کارگری میهن بدون مبارزه ایدئولوژیک فعال میان این تشکلات برای تحقق امر وحدت میسر نخواهد بود.

بر این اساس قبول ضرورت حزب یا دم زدن از آن بدون قبول پیروسه ای که به ایجاد آن می انجامد، بدون درک درست از این پیروسه، چیزی جز یک آرزوی کود-

کانه و یا یک عوام فریبی شاید آنه نمی تواند باشد. ما در زیر میکوشیم نشان دهیم که چگونه حزب بازان توفانی با نفی کلیه معیارهای اساسی پیروسه ایجاد حزب کمونیست، دکان خود را بر اساس گردهم آتی مشتاقی روشن فکر عقب مانده و جدا از توده و به کمک یک کودتای محیلا نه تشکیل داده اند، و در همین ارتباط نشان دهیم که ایجاد ستاد واقعی پرولتاریای ایران بر اساس کدام تدارک و درجه پیروسه ای می تواند شکل گیرد و تحقق پذیرد.

#### (۱) پیوند جنبش کمونیستی با جنبش خود بخودی کارگری

لنین میگوید حزب کمونیست محصول آمیزش سوسیالیسم علمی با جنبش عملی طبقه کارگر است. بدون درک درست و عمیق این گفته لنین که جمع بست تجربه تاریخی پرولتاریا بر پایه آموزشهای مارکس و انگلز در مورد حزب طبقه کارگر است، مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست کوچکترین مفهومی ندارد.

اهمیت آموزش لنین در زمینه ایجاد حزب در اینست که وی، برخلاف اگونیست ها، راه خروج جنبش کارگری و پرولتاریای رزنده را از "مدار محدود مناسبات میان کارگر و کارفرما" و پاکداشتن آن را به مدار وسیع مناسبات میان پرولتاریا و تمام اقشار و طبقات جامعه می نمایاند. لنین برای نخستین بار بر تاریخ مارکسیسم مدلل میسازد که آگاهی طبقه کارگر تا زمانی که مبارزات و دائره دید آن به عرصه اقتصاد و تضاد مات روزمره کارگر و کارفرما محدود است، نمی تواند از حد آگاهی صنفی و اقتصادی فراتر رفته و پرولتاریا در داخل این مدار محدود هرگز نمی تواند به ضرورت بر اندازی نظام سرمایه داری معتقد گردد. در این حالت، مبارزات او عملاً مبارزاتی رفرمیستی باقی مانده و پرولتاریا نه تنها نمی تواند به رسالت تاریخی خود (ساختن جامعه کمونیستی) آگاه گردد، بلکه حتی نمی تواند موقعیت خود را در درون جامعه نسبت به اقشار و طبقات مختلف جامعه درک کند و در نتیجه قادر نخواهد بود رهبری انقلاب را در دست گیرد. یک چنین پرولتاریائی فاقد آگاهی طبقاتی بوده و نه تنها نمی تواند پیروسه انقلابی جامعه را در مسیر رسالت تاریخی خود هدایت نماید، بلکه در مبارزه اجتماعی و سیاسی ناگزیر باید دنباله روبرو سازی و دیگر اقشار استثمارگر مسلط جامعه باشد.

لنین روشن میسازد که برای خاتمه دادن به چنین وضعی، برای پایان دادن به جدائی طبقه کارگر از آگاهی کمونیستی (آگاهی به رسالتی که بر عهده دارد) برای تبدیل پرولتاریا از یک طبقه در خود به یک طبقه برای خود، باید در او معرفت

سوسیالیستی، آگاهی کونیستی را دید. یک چنین معرفتی از درون جنبش خود بخودی کارگری، از درون مناسبات کارگر و کارفرما نمی تواند بوجود آید، بلکه باید از خارج از جنبش خود بخودی و از درون مجموع مناسبات اجتماعی، بر زمینه مبارزات طبقاتی در مقیاس تمامی جامعه و شناخت وسیع و همه جانبه‌ای که بر مبنای این پراکندگی تیک همه جانبه حاصل می شود به درون جنبش کارگری آورده شود. یک چنین معرفتی بدون آنکه بر تئوری انقلابی پیشرو، یعنی مارکسیسم، ممکن نخواهد بود، لکن به صرف فراگیری و مطالعه کلاسیک های مارکسیسم خلاصه نمی شود. پرولتاریا باید در پرتو تئوری و آموزش های سوسیالیسم علمی و در جریان مبارزات طبقاتی خود به آگاهی عمیق سوسیالیستی نسبت به مجموع جوانب حیات اقتصادی اجتماعی سیاسی جامعه خود مجهز شود تا بتواند از عهد رهبری انقلاب بر آید. به همین خاطر است که فقط پیشاهنگان طبقه کارگر، یعنی پیشروترین عناصر پرولتاریا هستند که می توانند به چنین آگاهی ای دست یافته و بنویه خود این آگاهی را به اقشار هر چه وسیعتری از طبقه نقود دهند. در غیاب پرولتاریای آگاه، این کونیستها، یعنی عمدتاً روشنفکران انقلابی که به مارکسیسم یعنی ایدئولوژی پرولتاریا گرویده اند می باشند که حاملین این آگاهی سوسیالیستی بوده و موظفند آنرا به میان طبقه کارگر نقود دهند. لکن کونیستها بنویه خود بدون شرکت در فعالیت و مبارزات توده های مردم قادر نخواهند بود به امر امتزاج آگاهی سوسیالیستی و جنبش خود بخودی تحقق بخشند. پیوند میان تئوری و پراتیک جنبش کارگری، تنها یک عمل فورمالیته که در نشست و برخاست و تماس ساده و "ارتباط" سطحی میان کونیست ها و کارگران خلاصه شود، بلکه یک پروسه بفرنج و عمیق دیالکتیکی را تشکیل میدهد که محصول آن حزب کونیست خواهد بود. طبیعی است که این پروسه را انتهای نیست و تا جامعه کونیستی ادامه خواهد داشت، لکن حزب در مرحله ای از رشد این پروسه و تکامل این پیوند ایجاد میشود و بتدریج در جریان مبارزات طبقاتی و همراه با رشد انقلاب ساختمان آن نیز تکامل می یابد. آنچه اساسی است اینست که سنگ اول بنای آن در میان پرولتاریا گذاشته شود و اساساً از عناصر پرولتاریا تشکیل شده باشد نه اینکه صرفاً مشتق روشفکر را در بر داشته باشد. حزب طبقه کارگر بدون پیوند سیاسی تشکیلاتی با طبقه کارگر، بدون حتی عناصری از پرولتاریا، به هیچ چیز میتواند شبیه باشد جز به یک حزب واقعی طبقه کارگر.

این چنین است تئوری مارکسیستی لنینیستی حزب که توسط مارکس و توسط لنین تکامل داده شده است. مائوسه دون نیز این تئوری را در شرایط مشخص کشور نیمه مستعمره نیمه فئودال بکار بسته و تئوری ساختمان حزب در ارتباط با مبارزه مسلحانه و جبهه متحد توده های را بر این اساس تدوین کرده است. درستی

کلیه این تئوری ها در تجارب انقلابی پیروزمند به اثبات رسیده است. کلیه تجارب پیروزمند چنین پروسه ایجاد حری را در خطوط کلی خود از سرگردانده اند. در روسیه، بر این اساس، لنین در هنگام بررسی تاریخ جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه یک مرحله قبل از ایجاد حزب را، مرحله ای که در طی آن جنبش سوسیال دموکراسی وجود داشت "اما بدون حزب"، از مرحله تشکیل حزب در نتیجه امتزاج جنبش عملی کارگری با جنبش تئوریک سوسیال دموکراسی، جدا میکند. لنین در مورد دوره دوم جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه و مقدمات آن می گوید:

"( در این دوره ) سوسیال دموکراسی بشابه یک جنبش اجتماعی، غلیان توده های مردم، بشابه یک حزب سیاسی یا به عرصه وجود میگردد. . . این دوره، دوره کودکی و شباب است. . . علاقه عمومی روشنفکران به مبارزه علیه اصول ناردونیک و رفت و آمد بین کارگران و علاقه عمومی کارگران به اختصاصات مانند یک بیماری همه گیری بسرعت شایع میشود. . . سوسیال دموکراتها که در این مبارزه پرورش یافته بودند، بدون اینکه دقیقاً خواه تئوری مارکسیسم را که با پرتو فروزان خویش راه آنها را روشن ساخته بود و خواه وظیفه سرنگون ساختن حکومت مطلقه را از یاد ببرند، وارد جنبش کارگری می گشتند. تشکیل حزب در بهار ۱۸۹۸ برجسته ترین و در عین حال آخرین کار سوسیال دموکراتهای این دوره بود. " ( لنین: "چه باید کرد؟"، آثار منتخب، جلد ۱، قسمت ۵، ص ۸۵، تکیه از ما است ) .

در نقل فوق الذکر ما بخوبی می بینیم چگونه لنین ایجاد حزب را نتیجه فعالیت آگاهانه سوسیال دموکراتها در درون کارگران و برودن آگاهی سوسیال دموکراتیک به میان جنبش خود بخودی کارگری میدانند. لنین در پترزبورگها متحد ساختن همه محفل های مارکسیستی کارگری ( قریب ۲۰ گروه ) در "اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر" پایه محکم جهت ایجاد یک حزب کارگری انقلابی بوجود آورد. اتحاد مبارزه "پترزبورگ" بعنوان "نخستین نطفه" یک حزب جدی انقلابی برای نخستین بار در روسیه به امتزاج سوسیالیسم با جنبش کارگری تحقق بخشید. سه سال پس از آن، به همت لنین، از اتحاد کلیه سازمان های سوسیالی دموکراتیک و اتحاد دیه های کارگری روسیه "حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه" در ماه مارس ۱۸۹۸ تشکیل گردید. .

نظیر همین پروسه با تفاوتهایی در سایر کشورهای نیز طی شد. در چین، در سال ۱۹۲۱، کونیستهای چین ۲ نماینده آنها که حزب کونیست چین را بنیان نهادند، دارای تجربه غنی و واقعی جنبش کارگری و کونیستی بودند و واقعاً به نمایندگی از طرف

طبقه کارگر چین در کنگره موسس حزب شرکتی هستند. تاسیس حزب کمونیست چین نیز نتیجه کار پیگیر گروه های کمونیستی چه در میان کارگران و چه بصورت ترویج سوسیالیسم و اتحاد این گروه ها زیر پرچم مارکسیسم لنینیسم و حول مثنی انقلابی مارکسیستی بود. در آلبانی نیز حزب بدینال یک اوجگیری جنبش توده ای و پاکیری گروه های کمونیستی در میان توده ها و وحدت این گروه ها بوجود آمد. در یک کلام، در کلیه تجارب پیروزمند، ایجاد حزب نتیجه این تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری، جنبش کمونیستی با جنبش خود بخودی پرولتاریا بوده است و ما هرگز حتی یک تجربه را، مگر "تجربه" شیادان حزب بازتوفانی سراغ نداریم که در آن حزب از گرد هم آتی چند روشنفکر عقب مانده که خود را مارکسیست میدانند ایجاد شده باشد. حال بینیم حزب بازان بر چه مینا و چه اساسی اقدام به "احیای" حزب طبقه کارگر و تشکیل "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" نمودند: آیا آنها از پایه های درون طبقه کارگر و توده های خلقی، پایه های هرچند ناچیز، برخوردارند؟ آیا آنها برای نمونه هم که شده یک اعتصاب کارگری راهبری کرده اند؟ آیا آنها من باب مثال هم که شده با یک کارگر در تماس بوده اند و یا یک گروه کارگری تشکیل داده اند؟ آیا آنها برای خالی نمودن عریضه هم که شده یک تحلیل و یا حتی یک گزارش از یک اعتصاب کارگری تحویل جنبش داده اند؟ آیا برای دلخوشی خودشان هم که شده دردی را از جنبش ما درآورده اند، مسالهای را پاسخ گفته اند و یا اصولا در فکر پاسخگویی به مسالهای هم بوده اند؟

نظر حزب بازان در مورد این مساله مهم یعنی پیوند کمونیستها با جنبش کارگری روشن است، آنها میگویند:

"راست که کمونیستها وظیفه پیوند با توده ها و رهبری آنها را دارند. اصولا بدون این پیوند و رهبری کوچکترین امکان عملی برای انقلاب نیست. اما کمونیستها برای پیوند با توده ها احتیاج به حزب خود، کمیته مرکزی و ارگان مرکزی خود دارند." (از "اطلاعیه اداره خارجی حزب").

از این قرار، بنا به اعتقاد حزب بازان، این حزب نیست که از پیوند جنبش کمونیستی با جنبش کارگری بوجود می آید، بلکه برعکس، پیوند با توده ها است که بدینال سرهم بندی یک دکان توسط عده ای که خود را مارکسیست بخوانند، انجام خواهد گرفت. حزب بازان با یک تردستی تئوری لنینی حزب را وارونه کرده و اقدام شیادانه خود را توجیه میکنند و مردم را در برابر معمای "مرغ و تخم مرغ" مهیوت و متحیر باقی میگذارند!! بدین ترتیب، این سوال اساسی که حزب خود از کجا می آید و چگونه ساخته میشود با زرنگی احفانهای مسکوت گذارد میشود. بنظر حزب بازان کافی است که عده ای مارکسیست نما دور هم جمع شوند و خود را

حزب بنامند، هیچ احتیاجی هم نیست که این عده ارتباطی با طبقه کارگر داشته باشند و یا اینکه در میان خود اصولا کارگری را هم مشکل کرده باشند. در این مورد، روزنامه "بسوی آینده"، ارگان مرکزی سازمان جوانان حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران " (!!!) \* در توضیح بیشتر تر درخشان "حزب قبل از پیوند" می نویسد:

"سازمان توفان در طول حیات خود بویژه در هفت سال اول بدرستی قاطعانه معتقد بوده این حزب است که پس از پیدایش خود پیوند با توده ها را برقرار میسازد. در توفان شماره ۳ دوره سوم میخوانیم: "روشن است که هدف عمده و اساسی سازمان احیای حزب در صحنه ایران است. حزب باید در صحنه ایران بوجود آید تا با توده ها پیوند عمیق و ارتباط وسیعی برقرار کند." (صفحه ۲ نشریه "بسوی آینده").

بدین ترتیب روشن میشود که "حزب"ها در این زمینه نیز چیز جدیدی را ابداع نکرده اند بلکه درس های سازمان مادر خود "توفان" را بخاطر سپرده اند. همین نشریه در توضیح دید و درک خود از حزب می نویسد:

"... هسته ها و سازمانهای بسیاری در درون کشور در اثر فعالیت سازمان توفان بوجود آمده اند که اکنون حامل حزب اند (!!!) و آنقدر توانائی دارند که بطور منظم ارگان مرکزی و یا اطلاعیه ها و اعلامیه هائی را بطور وسیع پخش کنند... (همانجا).

از این قرار کافی است که هسته ها و سازمانهای (در مورد اصل موجودیت چنین سازمانهایی، هیچکس در حساب دروهای رایج توفانی ها) موجود باشند که بتوانند "بطور منظم" در ایران نشریه پخش کنند تا سازمان تشکیل دهنده این "هسته" ها "حامل حزب" باشد! توفانی ها همه گونه تزی را از خود اختراع میکنند تا مگر موفق شوند ضرورت پیوند میان کمونیستها و جنبش کارگری را برای ایجاد حزب نفی کنند. اما برخلاف یاهو گوئی های حزب بازان، آن سازمانی حامل و یا نطفه حزب است که امر پیوند میان جنبش کمونیستی و جنبش کارگری را حداقل در مرحله ای تحقق بشیده باشد. حال آنکه حزب روزنامه ای توفانی ها هیچ وجه تشابهی با چنین "حامل" یا "نطفه" حزب ندارد و در حد اعلی خود میتواند وسیله ای برای تحمیل عقب مانده ترین دانشجویان خارج از کشور و یا برای فریب \* حزب بازان که خسود چند "جوان" دانشجو بیش نیستند "سازمان جوانان" حزب خود را درست کرده اند! این دیگر عوام فریبی در عوام فریبی است!

"احزاب برادر" و کتب اعتبار بین المللی مورد نظر توفانی ها باشد .  
تا اینجا ما دیدیم که چگونه حزب بازان امر پیوند میان کمونیستها و توده ها را  
بمثابه ضرورت اساسی ایجاد حزب طبقه کارگر از ریشه نفی میکنند. حال ببینیم  
در مورد ضرورت حزب برای ایجاد "پیوند" چه میگویند . ظاهرا بنظر میرسد که  
بالاخره آنها به "پیوند" معتقدند منتها جذبه "حزب طبقه کارگر" آنچنان آنها  
را گرفته که حتما باید خود را حزب اعلام کنند تا بتوانند درجهت پیوند با طبقه  
کارگر پیش بروند . اما این تصور آنجا رایل میشود که حزب بازان میگویند: "کمونیستها  
برای پیوند با توده ها احتیاج به حزب خود ، کمیته مرکزی و ارگان مرکزی خود  
دارند ." آری اینست فایده "حزب" از نظر شیادان حزب بازه بدین ترتیب امر  
پیوند کمونیستها با توده ها تبدیل میشود به عضوگیری عناصری از توده توسط کمیته  
مرکزی و ارگان مرکزی و اداره داخلی و اداره خارجی . . . حزب ، خیر آقایان  
برای پیوند با توده ها ، کمونیستها در درجه نخست نه به "کمیته مرکزی" و  
"ارگان مرکزی" و "اداره" های رنگارنگ بلکه به ایدئولوژی انقلابی و شی و سیاست  
روشن و حرفی برای گفتن احتیاج دارند ، یعنی درست همان عواملی که شما فاقد  
آنید . تشکیلات انعکاس سیاست و شی و ایدئولوژی است و نه بالعکس. حزب شما  
یک بنگاه عضوگیری با عدهای کارمند و اداره ای است با تابلوی مارکسیستی لنینیستی  
و دفتر ثبت احوال و کتابچه حضور و غیاب کارمندان و مراجعین . اینست "حزبی"  
که شما ساخته اید ، بنگاهی که دفاتر اصلی اش در مراکز تجمع دانشجویی اروپا  
است.

البته برای رهبران "حزب طبقه کارگر ایران" گاهی اتفاق می افتد که از "تلفیق  
مارکسیسم با جنبش کارگری" صحبت کنند ، مثلا در شماره ۱ دوره چهارم توفان  
حزبی (صفحه ۲) می نویسند :

"امروز دیگر جنبش کارگری ایران مدتهاست که مرحله محفل های کمو-  
نیستی را از سر گذرانده است. اینک وظیفه کمونیستها آمیختن عقاید  
سوسیالیستی با جنبش خود بخودی کارگران و زحمتکشان است."

کوسه و ریش پهن صحبت کردن یکی از خصوصیات اصلی اپورتونیستها است.  
اگر درست بود که "جنبش کارگری ایران مدتهاست که مرحله محفل های کمونیستی  
را از سر گذرانده است" ، در آنصورت دیگر وظیفه مرحله ای کمونیستها نه "آمیختن  
عقاید سوسیالیستی با جنبش خود بخودی" ( امری که بطور عام همیشه مطرح است )  
بلکه ایجاد حزب کمونیست ، حزب واحد انقلابی طبقه کارگر ، از اتحاد همه این  
محافل کمونیستی کارگری بود ، یعنی عینا آنچه که در روسیه در سال ۱۸۹۸ اتفاق

افتاد . در آنصورت مارکسیست لنینیست ها می بایست خواهان تشکیل هرچه  
فوری تر حزب کمونیست از طریق اتحاد کلیه این محافل کمونیستی کارگری می بودند .  
لنین در آن زمان که در سراسر روسیه تعداد زیادی محافل پراکنده کارگری کمو-  
نیستی موجود بودند ، وظائف اساسی مارکسیست های روس را چنین تعیین نمود که  
آنان باید "قبل از هر چیز از محفل های پراکنده مارکسیستی ، حزب واحد سو-  
سیالیستی کارگری را تشکیل دهند" . اما در مورد شرایط کمونی ایران ، روشن است  
که مقصود توفانی ها از "محافل کمونیستی کارگری" همان محافل کوچک دانشجویی -  
روشنفکری توفانی ها در خارج و گاه نیز در داخل کشور است. اگر نه واقمیت اینست  
که جنبش کارگری میهن ما نه تنها مرحله محافل کمونیستی را از سر نگذرانده است  
بلکه برعکس در آغاز این مرحله قرار دارد . فقط باید همچون حزب بازان توفانی  
تا فرق سر در فقر تئوریک غوطه ور بود و فرسنگها از شرایط جنبش کارگری میهن  
بی خبر برای اینکه یک چنین حکم باطلی در مورد وضعیت کمونی جنبش کارگری ایران  
صادر کرد . درست اینست که بگوئیم جنبش کمونیستی میهن ما هنوز عمدتا در مرحله  
حیات محفلی قرار دارد و کمونیستها باید از این حیات محفلی خارج شده و خود را  
با دل لیجان به میان مبارزات طبقه کارگر و توده ها انداخته و آگاهی سوسیالیستی  
را به میان طبقه کارگر برده و از این طریق درجهت ایجاد حزب کمونیست پیگیرانسه  
حرکت کنند و بدینال فعالیت و مبارزه طولانی خود در میان توده های خلق و در درجه  
اول طبقه کارگر حزب کمونیست را بمثابه "برجسته ترین و درعین حال آخرین کارخود"  
ایجاد کنند . توفانی ها باصطلاح برای توجیه حزب سازی خود می نویسند : "جملگی  
واقیعی که در حال حاضر در عرصه اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی ایران در جریان  
است مبین این حقیقت است که نیاز به حزب انقلابی طبقه کارگر ، حزبی که آگاهترین ،  
فداکارترین و مومن ترین کارگران ، دهقانان و روشنفکران انقلابی را در صفوف خود  
جای داده ، رهبری کلیه تضاد مات و مبارزات طبقاتی و ضد امپریالیستی خلقهای  
ایران را به دست گیرد ، روزافزون شده است." لکن آنان از این نکته بی خبرند که  
با گفتن این حقایق در واقع حزب فلاهی خودشان را نفی کرده اند . آری هر مار-  
کسیستی با چنین حزبی موافق است و برای ایجاد آن مبارزه میکند ولی آیا "حزب  
کمونیست کارگران و دهقانان" که توسط بخشی از سازمان توفان یکسبه اعلام شده  
است سر سوزنی با این مشخصات وفق میدهد؟ حزب بازان کدام کارگر و دهقان  
حتی عادی را در "صفوف خود جای داده اند" ، چه برسد به "آگاهترین و فداکار-  
ترین و مومن ترین" آنها را؟ آنها بغیر از بخش عقب ماند دانشجویان خارج از کشور  
و چند روشنفکر از همین نسوع در داخل کشور چه کسانی را در حزب خود مشتمل  
کرده اند؟ آنها صرفنظر از بخش کوچکی از مبارزات دمکراتیک دانشجویی خارج از

کشور، کدام تضاد و مبارزه، طبقاتی و ضد امپریالیستی خلقهای ایران را، کند نام اعتصاب ولو کوچک و محدود کارگری را رهبری کرده اند؟ جالب اینجا است که خود این آقایان چند سطر بالاتر از "اعتصابات کارگران، سازمان داده شده توسط خود کارگران، تظاهرات خود بخودی و بدون رهبری توده های خلق زحمتکش" صحبت میکنند. پس کجاست آن "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران که" مومن ترین و فداکارترین کارگران و دهقانان را در صفوف خود جای داده و کلیه مبارزات مردم را رهبری میکند؟ پیدا است که خود حزب بازان نیز خود را جدی نمیگیرند و مجموع مطالبی که در تائید و توجیه حزب فلابی خود میگویند نافی موجودیت این "گروهک" اپورتونیستی است.

## ۲) حزب بازان و امر وحدت مارکسیست لنینیست ها

ساله وحدت کمونیستها و تشکلات مختلف کمونیستی و کارگری همواره یکی از مسائل اساسی کلیه جنبشها بوده است، زیرا اگر راست است که حزب تراز نپین طبقه کارگر محصول تلفیق سوسیالیسم علی با جنبش خود بخودی کارگری است، بدون اتحاد نیروها و عناصر و تشکلات مختلف مارکسیستی که برای این هدف مبارزه میکنند، بدون اتحاد تشکلات مارکسیستی کارگری که این تلفیق را در مرحلهای از تکامل خود تحقق بخشیده اند، ایجاد حزب واحد انقلابی طبقه کارگر میسر نخواهد بود. در این زمینه، همانطور که در بررسی مختصر تجارب انقلابی دیدیم، ایجاد حزب طبقه کارگر در همه جا از وحدت تشکلات مارکسیستی گذشته است. ایجاد "اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" از اتحاد قریب به ۲۰ گروه و محفل کارگری و مارکسیستی و سپس ایجاد حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، ایجاد حزب کمونیست چین از طریق نمایندگان گروه ها و هسته های متعدد مارکسیستی و کارگری سراسر چین، ایجاد حزب کارآلبانی از وحدت گروه های مارکسیستی این کشور... چنین بوده است راه ایجاد حزب طبقه کارگر در کلیه تجارب پیروزنده انقلاب.

در همین ما ایران نیز امر وحدت کمونیست ها، بخاطر پراکندگی شدیدی که جنبش کمونیستی در اثر سلطه دیکتاتوری فاشیستی و ضعف سیاسی ایدئولوژیک در آن بسر میبرد، اهمیت باز هم بیشتری می یابد. مبارزه برای متحد ساختن ارتش وسیع ولی پراکنده کمونیستها در همین ما، امروزیکی از مهم ترین وظایفی است که بر عهد هر تشکل کمونیستی و هر فرد کمونیست قرار دارد. برای انجام این وظیفه، هر تشکل کمونیستی موظف

است که با تمام قوا برای ایجاد زمینه هر چه مساعدتر این وحدت از طریق پیشبرد پیگیر مبارزه فعال ایدئولوژیک، شرکت هر چه مستقیم تر و فعالتر در مبارزات روزمره طبقات زحمتکش و بویژه طبقه کارگر، کوشش برای نزدیکی و همکاری هر چه بیشتر با سایر تشکلات کمونیستی، مبارزه نماید. کمونیستها باید از خود پرستی و خود مرکز بینی در جنبش کمونیستی جدا پرهیز نموده یا سایر تشکلات کمونیستی روابطی مبتنی بر برابری و احترام متقابل و در عین حال برخورد خلاق به اشتباهات و انحرافات یکدیگر، برقرار سازند. خلاصه چنان کنند که در حرف و در عمل به وحدت جنبش کمونیستی یاری رسانند، نه اینکه در حرف خواهان این وحدت باشند و در عمل به ضد آن عمل نمایند، در ظاهر از وحدت جنبش مارکسیستی لنینیستی دم زنند و در حقیقت قصد کشیدن دیگر تشکلات را به زیر پرچم خود داشته باشند. اینها اصولی است که بدون اعتقاد به آنها صحبتی هم از ایجاد حزب کمونیست نمیتواند در میان باشد.

حال ببینیم، حزب بازان توفانی در مورد این امر خطیر جنبش کمونیستی ما چه میگویند. آنها اصولا به چیزی به نام "وحدت کمونیستها" اعتقاد ندارند. برای آنها، چه در داخله و چه خارج از کشور، فقط یک سازمان مارکسیستی لنینیستی وجود داشته و دارد و آن "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان" (در گذشته) و "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" در حال حاضر می باشد. در قطعنامه که "حزب" در نخستین "نگره" خود "در مورد وحدت مارکسیست لنینیست ها" صادر کرده است میگویند:

"در حال حاضر، بغیر از "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" هیچ سازمان یا حزب مارکسیست لنینیست دیگری در ایران موجود نیست." (از "قطعنامه" نگره اول حزب در مورد وحدت مارکسیست لنینیست ها - به نقل از ترجمه فرانسه توفان).

عجا که از "وحدت مارکسیست لنینیست ها" صحبت میکنند و در این باره حتی قطعنامه نیز میدهند، ولی به وجود هیچ تشکل مارکسیستی لنینیستی دیگری مگر گروهک خود اعتقاد ندارند. آیا قصد اینان واقعا چیز دیگری مگر به ریشخند و استهزاء گرفتن مارکسیست لنینیست ها و جنبش کمونیستی است؟ حزب بازان پس از اینکه وجود سایر تشکلات مارکسیستی لنینیستی را نفی میکنند، از کلیه مارکسیست لنینیست ها دعوت میکنند که به "حزب آنان" بپیوندند:

"در حال حاضر وظیفه کلیه کمونیستهای ایران است که فعالیت، مبارزه و تشکل خود را بدور این ارکان مرکزی (منظورشان "توفان" دوره چهارم"، ارکان "حزب" شان است) سازمان دهند و تمامی نیروی خود را جهت بهبود و پیشبرد مبارزه آن بکارندازند." (توفان، شماره ۱، دوره ۴، ص ۲).

وقاحت نیز حدی دارد! مثنی شاید با یک کودتا بخشی از سازمان اپورتو- نیستی "توفان" را به "حزب طبقه کارگر" تبدیل کرده اند، از کمونیستهای ایران و تشکلات متعدد کمونیستی که سالها در زیر سرنیزه استبداد و فاشیسم مبارزه کرده و همچنان به مبارزه ادامه میدهند، که دهها و صدها هزاران سیر و شهید داشته و دارند، که سالها در میان طبقه کارگر و توده های خلق به کار پیگیر سیاسی برای تدارک حزب طبقه کارگر و برپا کردن جنگ توده های مشغول اند، میخواهند که پرچم پیکار را از کف نهباده و به زیر پرچم اپورتونیستی آنان گرد آیند. زهی خیال باطل! کمونیستهای ایران در این مدت امتحان پایداری خود را داده اند، پایدار نه تنها در برابر حکومت شکنجه و اعدام محمد رضا شاه بلکه همچنین در برابر انواع حملاتی که به نام "مارکسیسم" علیه آنها صورت گرفته و میگردد: حملات هواداران مثنی چریکی که به نام "مبارزه" مسلحانه، پیشتاز" کمونیستهای راستین طرفدار مبارزه مسلحانه" توده های و پیرو اندیشه مائوتسه دون را "تغییر" کرده اند و حملات دار و دسته هایی مانند توظن و حزب نولاده که خواسته خود را بر جنبش کمونیستی تحمیل کنند. از نظر اپورتونیستها و شیادان "حزبی" تنها رابطهای که می تواند میان آنها و جنبش کمونیستی موجود باشد، یا از نوع تحمیل "مرکز انقلابی" خود با "توسل به تشبثات گوناگون" بر "همگان" است و یا از نوع تسلیم "همگان" به این "مرکز انقلابی" و پیوستن شان به این "سازمان" یا "حزب". راستی اگر اینان تصور میکنند که بسه صرف تیدیل نام خود به "حزب طبقه کارگر" میتوانند کمونیستهای تشنه "حزب طبقه کارگر" را بغریبند، باید از خود سوال کنند که چرا حزب توده تاکنون نتوانسته چنین "موفقیتی" بدست آورد، آخر دار و دسته "کمیته" مرکزی که بیشتر از این شیادان سابقه دارند و "زنگ" تر از آنان هم هستند. اما افسوس که اپورتونیستها هرگز نتوانسته از نابختراری های خود و همپالگی های خود درس بیاورزند.

بدترین تیبی بی بینیم که توفانی ها نه تنها قدی در راه وحدت مارکسیست-لنینیست ها و غما تمه دادن به پراکندگی کنونی حاکم بر جنبش کمونیستی میهن ما به پیش برداشته و برنمی دارند، بلکه ضرورت این امر را با نفی موجودیت تشکلات مارکسیستی لنینیستی میهن ما از ریشه منکر میشوند. این نفی وحدت جنبش کمونیستی و اساسا نفی جنبش کمونیستی میهن ما چیزی نیست که بانیان "حزب" فلاپی ابداع کرده باشند، بلکه آنان در واقع آنرا از سازمان مادر خود "توفان" به ارث برده اند. سازمان توفان نیز با قلمداد کردن خود بشا به "تنها سازمان سیاسی طبقه کارگر" در واقع کاری نمیکرد و نمیکند جز به ابتدال کشاندن "سازمان سیاسی طبقه کارگر"

از طرفی و نفی کلیه تشکلات مارکسیستی لنینیستی و در حقیقت نفی مجموعه جنبش کمونیستی میهن ما از طرف دیگر. بهر صورت روشن است که جنبش کمونیستی میهن ما از عناصر و تشکلات فراوان تشکیل شده است و هیچ شیاد و شعبده بازی نمی تواند با یک چرخش قلم موجودیت آنرا نفی کند. کسانی که مانند توفانی ها و حزب بازان میکوشند با نفی مجموعه جنبش کمونیستی، خود را بشا به تنها سازمان مارکسیستی لنینیستی ایران جا بزنند هیچ سرنوشتی نداشته و نخواهند داشت مگر انفراد و طرد کامل از دامان جنبش کمونیستی. در حقیقت، این حزب فلاپی شیادان توفانی است که جز در مخیله بیمار اقدار طلب و کودتاگر بانیان آن وجود خارجی ندارد و می خواهد عدم خود را با نفی موجودیت جنبش مخفی ساخته و در عین حال خود را به جنبش کمونیستی میهن و به جنبش کمونیستی بین المللی تحمیل نماید. لکن این تلاش است عبت جهت زنده نگه داشتن گورزاد. پرولتاریا و کمونیستهای راستین ایران این حزب فلاپی را فاطمانه رد کرده و آنرا به سخریه میگیرند و هیچ عاملی حتی تأیید غیر مسئولانه و سبکسرانه احزاب بردار و حتی حزب کار آلبانسی نمی تواند به این تلاش مذبحانه سرسوزنی یاری رساند.

\*\*\*

در یک کلام، اگر بخواهیم "خدمات" توفان را به جنبش کمونیستی میهن مان خلاصه کنیم باید بگوئیم که کار این جماعت در تمام "دوره" های حیات خود مقابله با جنبش مارکسیستی لنینیستی بود. برپا کردن یک سازمان نیمه مذهبی و جبهه واحدی در زمانی که مارکسیست لنینیست ها از حزب توده و از روی پیوستن بریده بودند و ضرورت تشکل مستقل مارکسیست لنینیست ها را بیش از همه احساس میکردند (در دوره دوم روزنامه "توفان") علم کردن تز "احیای حزب طبقه کارگر ایران" و تطهیر گذشته اپورتونیستی حزب توده و رهبران خائن آن در برابر کوشش مارکسیست لنینیست ها جهت مرز بنگ روشن با گذشته اپورتونیستی این حزب و مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر (دوره سوم روزنامه توفان، ارگان باصطلاح "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان")؛ و سرانجام تلاش برای به ابتدال و به مسخره کشاندن و بی اعتبار ساختن مفهوم مقدس حزب کمونیست و تخطئه و وظیفه خطیبی و مبرم مرحله ای مارکسیست لنینیست ها یعنی ایجاد حزب تراز نوین طبقه کارگر در شرایطی که با اوجگیری روزافزون مبارزات خلق ضرورت چنین حزبی بیش از همیشه در برابر جنبش کمونیستی ایران قرار گرفته است (دوره چهارم روزنامه "توفان"، ارگان باصطلاح "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران").

آری اینست تزارنامه " پرافتخار " چهارده سال روزنامه توفان و گردانندگان سوداگران .

ما در مقاله حاضر فرصت اینرا نداریم که بررسی سایر ابعاد این مقابله توفان با جنبش مارکسیستی لنینیستی بپردازیم . این ابعاد مسائل وسیع زیرین را شامل میشود : تخطئه تئوری انقلابی ، به لوث کشیدن مبارزه ایدئولوژیک ، ابتدال در تبلیغات سیاسی ملو از اظهارنظرات آشکارا خرده بورژوازی و بورژوا لیبرالیسی ، دید ضد مارکسیستی در زمینه تشکیلات ، سیاست و عملکرد راستروانه و عقب مانده در جنبش دانشجویی ( عمده ترین زمینه فعالیت توفانی ها ) . . . و بالاخره ، دکانداری سیاسی و سیاست کسب اعتبار بین المللی در نزد احزاب برادر به کمک دروغ و شانتاژ ، بجای تعقیب سیاست انترناسیونالیسم پرولتری .

در این مورد اخیر لازم است به " دستاور " جدید حزب بازار اشاره ای نمائیم و آن حرکت ضد کمونیستی و خصوصت کینه توزانه این جماعت در قبال جمهوری توده ای چین است . اینان مدتی است که تحت لوای مبارزه علیه " تئوری رویزیونیستی و ضد انقلابی سه جهان " کارزار ننگینی را علیه تئوری مارکسیستی صدر مائو در مورد " تقسیم به سه جهان " و بطور اعم علیه اندیشه مائوتسه دون و حزب کمونیست چین و جمهوری توده ای چین بر اه انداخته اند . حزب بازار در این کارزار خود تا آنجا پیش رفته اند که دیگر نام جمهوری توده ای چین را از سیاهه کشورهای سوسیالیستی حذف کرده و این بزرگترین پایگاه انقلاب جهانی و رهبران آنرا در کنار دو ابر قدرت ( امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی ) آماج حملات ضد کمونیستی خود نمودند و اساسا در حال کوشش جهت اثبات " رویزیونیستی بودن " اندیشه مائوتسه دون هستند ! اینان و دیگر همپالگی هایشان در جنبش بین المللی گوئی که منتظر درگذشت مائوتسه دون بودند تا همچو خرشچفی ها که پس از مرگ استالین خاطره و اندیشه خودشان رد نمایند . بدین ترتیب ، اینان که تا دیروز خود را طرفدار سینه چاک اندیشه مائوتسه دون و چین توده ای و سیاست خارجی انقلابی و انترناسیونالیستی چین وانمود می ساختند ، سرانجام در اثر وحدت مبارزات طبقاتی در سطح جهانی و روشن شدن هرچه بیشتر صف بندی ها ناگزیر نقاب از اپورتونیستی خود بر گرفته و گذشته " نه سرخ و نه زرد " دوره دوم خود را به نمایش گذاشتند . در آن زمان می نوشتند : " سازمان امنیت (خواست) . . . با چسباندن مارک و نشان طرفداری از چین کمونیست توفان را در یک وضع خاصی قرار دهد و از اقبال و استقبال مردم آزاده ای که بسبک مستقل و حقیقت طلب توفان روی آورده اند و ایسن شیوه را می پندند . . . جلوگیرد . " ( شماره ۱۰ ، دوره دوم " توفان " ) . و اکنون

باید خوشحال باشند که " سبک مستقل و حقیقت طلب توفان " را احیاء کرده اند و مستقل از " قطب " ها و " غول " های بزرگ کمونیسم و امپریالیسم ، به " ارشاد " پرو - لتاریای ایران مشغولند ! و برای اینکه بهر قیمت شده این " سبک مستقل " خود را نشان دهند ، به حملات دیوانه وار و ابلهانه خود نه تنها علیه تئوری مائوتسه دون در مورد " تقسیم به سه جهان " ، بلکه علیه اندیشه مائوتسه دون ، مارکسیسم لنینیسم زمان ما ، علیه جمهوری توده ای چین ، بزرگترین پایگاه انقلاب جهانی و علیه حزب کمونیست چین ، پیشتاز پرولتاریای رزمنده بین المللی ، هر روز دامن میزنند . اما چه باک ! کاروان سرخ جنبش کمونیستی میهن ما برهبری پرولتاریای ایران و جنبش کمونیستی بین المللی برهبری حزب کمونیست چین ، در راه ظرفنمون خود درجهت فروکوفتن تمامی سیستم حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم و در راس آن دو ابر قدرت ، در راه برقراری جمهوری دمکراتیک خلق و ساختمان جامعه کمونیستی بی وقفه به پیش میروند و غرولندهای واماندگانی چون شیادان حزب باز کوچگرین خلقی نمی توانند در این راه پیمائی ایجاد کند . آنروزی که حزب تراز نوین طبقه کارگر میهن ما ایجاد شود ، از تلاش عبث شیادان حزب باز چیزی جز یک خاطره هضحک در ذهن جنبش کمونیستی ما باقی نخواهد ماند .



# آموزش مازکسیسم

"سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است  
ایجاب میکند که با آن بصورت علم برخورد شود، یعنی  
مورد مطالعه قرار گیرد."

"انحام امر آزادی جهان رسالت تاریخی پرولتاریای  
نوبین است. شناخت شرائط تاریخی و همراه با آن شناخت  
ماهیت این مبارزه، رهای بخش و آگاه نمودن طبقات  
استثمارشونده - که امروز رسالت شرکت در این مبارزه را  
دارند - به شرایط و طبیعت عملشان، وظیفه بیستمان  
تئوریک جنبش پرولتری، یعنی وظیفه سوسیالیسم علمی  
است."

فریدریش انگلس.

در این کتاب که به زبان فارسی ترجمه شده است، مائتدیکتار رسالت تاریخی پرولتاریا را شرح داده است. این کتاب به زبان روسی در سال ۱۸۹۸ میلادی در برلین چاپ شد. در این کتاب، مائتدیکتار به شرح و بسط می‌آورد که چگونه پرولتاریا باید به علم تبدیل شود و چگونه باید با آن برخورد علمی داشته باشد. او می‌گوید که سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است، ایجاب میکند که با آن بصورت علم برخورد شود، یعنی مورد مطالعه قرار گیرد. این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار مائتدیکتار است و به شرح و بسط می‌آورد که چگونه پرولتاریا باید به علم تبدیل شود و چگونه باید با آن برخورد علمی داشته باشد.

## مبحث دوم

مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی  
ماقبل مارکسیسم

- (۱) سوسیالیسم ارتجاعی  
الف. سوسیالیسم فئودالی و مسیحی  
ب. سوسیالیسم خرده بورژوازی  
ج. سوسیالیسم "حقیقی"
- (۲) سوسیالیسم بورژوازی یا محافظه‌کار
- (۳) سیستم‌های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی ماقبل مارکسیسم  
الف. سوسیالیسم تخیلی، بررسی نظرات نمایندگان برجسته آن  
ب. کمونیسم "جوامع مخفی"  
— جامعه‌ها، ادخواهان و آثار ویلهلم وایتلینگ  
— نقش جنبش چارتیستی در پیدایش افکار سوسیالیستی.  
نتیجه‌گیری از مبحث دوم

مکاتب و افکار سوسیالیستی از دوران‌های بسیار قدیم و در اشکال ابتدائی آن تقریباً از آغاز پیدایش جوامع طبقاتی وجود داشته و بصورت اندیشه‌های مبتنی بر تقسیم عادلانه ثروت‌های اجتماعی در میان تمام افراد جامعه، در مراحل مختلف تاریخی و در جریان رشد مبارزه طبقاتی بسط و تکامل یافته‌اند. در قرن نوزدهم مارکس و انگلس با انتقاد ریشه‌ای از افکار و مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی دوران ماقبل خود و استوار ساختن آنها بر پایه‌های علمی، سوسیالیسم معاصر یا سوسیالیسم علمی را بمشابه یک دکترین انقلابی و "راه‌نمای عمل" تدوین نمودند. بدین ترتیب، سوسیالیسم علمی و تئوری انقلاب پرولتاریائی بمشابه بخشی از آن از یکطرف، محصول شرایط عینی و مبارزات طبقاتی دوران سرمایه‌داری و تحلیل، جمع‌بندی و تعمیم علمی این شرایط و مبارزات توسط مارکس و انگلس و از طرف دیگر نتیجه برخورد خلاق و داهیانانه آنان به افکار و مکاتب سوسیالیستی ماقبل خود (بطور عمده سوسیالیسم تخیلی قرن ۱۸ و اوایل قرن نوزدهم و کمونیسم تخیلی "جوامع مخفی"...) و تکامل

این افکار و مکاتب توسط آنان بود. مارکس و انگلس مطالعه و تحلیل همه جانبه وضعیت عینی و تضاد های درونی جامعه سرمایه داری و بررسی انتقادی سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی را بمثابة دو وظیفه خطیر و اساسی بموازات یکدیگر در مرکز فعالیت های تحقیقی خود قرار دادند. این دو وظیفه با هم در یک ارتباط متقابل و دیالکتیکی قرار دارند زیرا همانگونه که انگلس خاطر نشان می سازد، از یکطرف "سوسیالیسم جدید مانند هر تئوری نوینی هرچقدر هم از واقعیات مادی اقتصادی ناشی شده باشد می بایستی در ابتدا با ماتریال فکری موجود در رابطه قرار گیرد" \* و از طرف دیگر این ماتریال فکری (که عمدتاً مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی ماقبل مارکسیسم است) خود محصول دوران اضمحلال قعود الیسم، پیدایش انقلابات بورژوازی و بدنبال آن رشد جنبینی و بطئی جنبش پرولتری و مبارزات مستقل کارگری اروپا است. از اینرو مارکس و انگلس می بایست با مطالعه جامع و دقیق شرایط عینی جوامع سرمایه داری نطفه های درست، سالم و انقلابی اندیشه های سوسیالیستی دوران ماقبل خود را از پوسته غیرواقعی، پند ارگرایانه، غیرعملی و غیرپرولتری جدا سازند و برای تبدیل سوسیالیسم به علم قبل از هر چیز "آنها بر روی یک زمینه عینی استوار" سازند. \* \*

بنابراین، مطالعه و شناخت مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی ماقبل مارکسیسم برای شناخت و درک درست سوسیالیسم علمی و بطور مشخص درک درست چگونگی تدوین تئوری انقلاب پرولتاریائی توسط مارکس و انگلس ضروری و حائز اهمیت است. به دلیل این اهمیت و با توجه به لزوم رعایت تسلسل منطقی مطالب، محث دوم (محث کنونی) به بررسی این بخش اختصاص خواهد داشت. نشان دادن مضمون پند ارگرایانه این تئوری های سوسیالیستی و علل آن، نشان دادن نطفه های درست و انقلابی این تئوری ها و بالاخره نشان دادن رابطه این تئوری ها با مرحله تکوین سرمایه داری و رشد طبقه کارگر در آن دوره، از هدفهای است که این محث دنبال میکند.

قبل از بررسی این سیستمهای اصلی سوسیالیستی ماقبل مارکسیسم، یعنی سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی قرنهای ۱۸ و ۱۹، که نقش مهمی در پیدایش سوسیالیسم علمی داشته اند، لازم است ابتدا به ادبیات سوسیالیستی ارتجاعی و بورژوازی که در دوران اضمحلال قعود الیسم و تکوین سرمایه داری در اروپا رواج داشت بطور کوتاه اشاره کنیم. مارکس و انگلس ادبیات سوسیالیستی نامبرده را در "مانیفست حزب کمونیست" مورد بررسی قرار میدهند. بر اساس این بررسی، ادبیات

\* انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، ترجمه فارسی، صفحه ۷۱.

\* \* انگلس: همانجا، صفحه ۷۸.

سوسیالیستی فوق به دو بخش تقسیم میگردد: ۱- سوسیالیسم ارتجاعی (که خود جریان های فکری زیر را دربرمیگیرد: الف، سوسیالیسم قعود الی و مسیحی. ب، سوسیالیسم خرد بورژوازی و ج، سوسیالیسم "حقیقی") و ۲- سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوازی.

### ۱) سوسیالیسم ارتجاعی

#### الف، سوسیالیسم قعود الی و مسیحی

سوسیالیسم قعود الی و مسیحی در دوران اضمحلال کامل قدرت سیاسی قعود الیها و تفوق سیاسی بورژوازی در فرانسه و انگلیس (انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ در فرانسه و رفم پارلمانی در انگلستان) برای مدتی کوتاه توسط نمایندگان متفکر اشراف و کشیشان مسیحی پذیرفته شد. نمایندگان اصلی سوسیالیسم قعود الی (در فرانسه بخشی از حزب درباریان ملاک طرفدار استقرار مجدد سلسله بوربون ها و در انگلیس گروه "انگلستان جوان" که از اشراف و رجال سیاسی و ادیبان انگلستان تشکیل میشد) پس از شکست مجدد و قطعی اشراف از بورژوازی تازه بدوران رسیده به تنه راهی که برای آنان باقی مانده بود یعنی "مبارزه از طریق ادبیات" روی آوردند. این سوسیالیسم قعود الی که "نبی از آن نوحه سرائی، نبی هزلیات، نبی قصه گذشته و نبی تهدید آینده" بود، "گاهگاه ادنامه تلخ و بذله گویانسه و نیش درش مستقیماً قلب بورژوازی را جریحه دار میکرد ولی پیوسته بعلت بی استعدادی کامل برای درک جریان تاریخ معاصر تاثیر خنده آوری داشت" (مانیفست حزب کمونیست، ص ۷۱).

اشراف قعود الی در مقابله با بورژوازی نوحاسته و متفوق و بخاطر جلب حمایت و پشتیبانی توده مردم چنین وانمود می ساختند که دیگر در اندیشه منافع آزمندی های خود نیستند و مبارزه آنها علیه بورژوازی بخاطر مصالح و منافع زحمتکشان استوار شده است.

سوسیالیسم آنها پرچم فقر و بدبختی پرولتاریا و توده های زحمتکش را به حرکت درمی آورد تا بلکه آنها را بدنبال خود بکشاند. سوسیالیسم قعود الی و مسیحی آنها ارتجاعی بود زیرا مایل بود استثمار قعود الی را در اوضاع و احوال دیگری (در اوضاع و احوال استثمار سرمایه داری) ادامه دهد. این سوسیالیسم ارتجاعی بود زیرا مخالفتش با بورژوازی بدین خاطر بود که نظام سرمایه داری طبقه کارگر انقلابی را بوجود می آورد، طبقه ای که قادر است کل نظام موجود را منفجر سازد. بهمین

جهت، اشراف متعایل به این "سوسیالیسم" در تمام مبارزات سیاسی آن دوره، برعلیه طبقه کارگر و در هر راهی و سازش با بورژوازی به اقدامات جابرائه و توطئه گرانه متوسل میشدند و در زندگی عادی هم فرصت را برای سودجویی های کلان از بابت خرید کارخانه و یا مبادله و تجارت از دست ندادند .

پا به پای این سوسیالیسم اشراف و قوود الهها ، سوسیالیسم مذهبی کشیشان مسیحی نیز ( " همانطور که کشیش پیوسته بازو به بازوی قوود الهها گام بر میداشتند است" - مانیفست حزب کمونیست ) این سوسیالیسم قوود الهی را همراهی میکند و دوش به دوش آن گام بر میدارد . مارکس و انگلس در " مانیفست حزب کمونیست " درباره این سوسیالیسم مذهبی می نویسند : " هیچ چیز از این آسانتر نیست که به شیوه "مراضانه" مسیحی ، آب و رنگ سوسیالیستی داده شود . . . سوسیالیسم مسیحی تنها بمثابه آب تظہیر است که کشیش ها بر خشم و غضب اشرافیت میباشند . " \*

ب ، سوسیالیسم خرده بورژوازی

سوسیالیسم خرده بورژوازی بوسیله نمایندگان متفکر صرف های قرون وسطائی شهر نشینان ( پیشه وران . . . ) و صنف دهقانان خرده پا بوجود آمد . این سوسیالیسم مکتب آن گروه بندی های اجتماعی بود که " بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان اند ، رقابت ، افرات متعلق به این گروه بندی ها را به داخل پرولتاریا میراند " \*

سوسیالیسم خرده بورژوازی سوسیالیسم آن نیروهائی بود که میدیدند در شرایط رشد سرمایه داری و پیدایش صنایع بزرگ ، تجزیه و اضمحلال قشر اجتماعی آنان بمثابه یک بخش مستقل جامعه اجتناب ناپذیر و نزدیک است .

در کشورهای مانند فرانسه که نیمی از جمعیت آن را دهقانان تشکیل میدادند، نمایندگان این سوسیالیسم خرده بورژوازی جانب پرولتاریا را علیه بورژوازی گرفته و در انتقادات خویش نسبت به نظام بورژوازی موازیمن خرد بورژوازی و خرد دهقانی را به کار میبردند و حزب کارگر را از نظرگاه خرده بورژوازی درک میکردند . \* این سوسیالیسم در مضمون ، تضاد های موجود در نظام سرمایه داری را با هشیار بودقت فراوان درک میکرد و اثرات آنها را در جامعه ( بحران ، زوال ناکزیر خرده بورژوازی فقر پرولتاریا ، هرج و مرج تولید ، عدم تناسب فاحش در توزیع ثروت ، منسوخ شدن مناسبات کهن خانوادگی ، جنگهای خانمان سوز ملتها . . . ) بدرستی تشخیص

\* مارکس/ انگلس : " مانیفست حزب کمونیست " ، چاپ فارسی ( پکن ) ، صفحه ۷۳ .  
\* همانجا ، صفحه ۷۴ .

میداد و فاش می ساخت . اما این سوسیالیسم بیپرده در تلاش بود که مناسبات مالکیت دوران ماقبل سرمایه داری ( مناسبات پیشه وری و غیره . . . ) را بار دیگر احیاء کند . بعبارت دیگر ، در شرایطی که وسائل تولید و مبادله معاصر چارچوب نظام کهن مالکیت را منفجر کرده بود و یا میکرد ، این سوسیالیسم میخواست یا از طریق حفظ وسائل تولید و مبادله کهن و یا از طریق سازش دادن وسائل تولید و مبادله نوین و معاصر با شکل مالکیت نظام قوود الهی از نابودی اجتناب ناپذیر این نظام جلوگیری نماید : " آخرین کلام این سوسیالیسم آنست که سازمان صنفی در صنایع و روابط پاتریارکال در کشاورزی ستقر گردد " \* بنابراین ، این سوسیالیسم بدان جهت ارتجاعی نامیده میشود که سعی دارد مناسبات تولید کهن متعلق به دوران ماقبل سرمایه داری را حفظ کند و یا آنرا دوباره برقرار سازد .

ج ، سوسیالیسم " حقیقی "

سوسیالیسم " حقیقی " یا آلمانی تحت تاثیر ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه در آلمان و در شرایطی که در آن کشور مبارزه بورژوازی برضد استبداد قوود الهی تازه آغاز شده بود بوجود آمد . این سوسیالیسم " حقیقی " چیزی نبود جز خیالیاتی درباره یک جامعه واقعی ، درباره " تحقق یافتن ماهیت انسانی " . فلاسفه وقت آلمان سعی داشتند ایده های نوین انقلابی فرانسوی را که مظهر ادبی مبارزه با حاکمیت بورژوازی بود " باوجدان فلسفی کهن خویش سازگار سازند " \* . " در واقع ، ادبیات سوسیالیستی / کمونیستی فرانسوی ( که به آلمان انتقال یافت ) بکلی ماهیت واقعی خود را از دست داد " \* \* . در شرایطی که مبارزه بورژوازی آلمان و خصوص بورژوازی پروس برضد قوود الهها و سلطنت مطلقه شروع میشد و جنبش لیبرالی ترقی - خواهانه بطور جدی براه می افتاد ، این سوسیالیستهای " حقیقی " در مقابل جنبش سیاسی بورژوازی علیه قوود الیسم ایستادند و " برحسب سنت موجود ، به لیبرالیسم ، دولت انتخابی ، رقابت بورژوازی ، آزادی مطبوعات بورژوازی ، حقوق بورژوازی ، آزادی و مساوات بورژوازی لعنت فرستادند و توده مردم را موعظه کردند که آنان از این جنبش بورژوازی هیچ منفی نخواهند برد ، بلکه برعکس در خطرند که همه چیز خود را از دست بدهند " . آنها اما نمی دانستند که انتقاد فرانسوی از بورژوازی درشرا - بیطی انجام میگرفت که مناسبات بورژوازی در آن کشور حاکم شده بود و این انتقاد ناشی از آن بود ، در حالیکه در آلمان تازه صحبت از بدست آوردن مناسبات نوین بود و مبارزه بورژوازی علیه حاکمیت استبداد تازه آغاز میشد .

\* مارکس/ انگلس : " مانیفست حزب کمونیست " ، ص ۷۶ . \* همانجا ، ص ۷۷ .

بدین ترتیب، سوسیالیسم "حقیقی" در دست دولت بدل به حربه‌ای برای مبارزه برضد بورژوازی شد. این سوسیالیسم "مظهر منافع ارجحی یعنی منافع کوتاه-نظران آلمانی بود" \*.

## ۲) سوسیالیسم بورژوائی یا محافظه‌کار

مدافعین این نوع سوسیالیسم کماتی بودند که میل داشتند دردهای جامعه معاصر را درمان کنند تا از این طریق بقای سیستم بورژوازی را تأمین نمایند. نوع اول این سوسیالیسم از جانب بخشی از لباس اقتصاد یون، انساندوستان، صاحبین وضع طبقه کارگر، بانیان جمعیت‌های خیریه... نمایندگی میشود و حتی بصورت سیستم‌های تمام و کمالی درمی‌آید (بعنوان مثال، کتاب "فلسفه فقر" پروتن). این سوسیالیست‌های بورژوا، بورژوازی و شرایط حیات جامعه بورژوازی را میخواهند اما بدون پرولتاریا، بدون مبارزات طبقاتی و "مخاطرات" آن (که نتیجه اجتناب‌ناپذیر همان شرایط عینی است و ناگزیر به درگونی جامعه معاصر منتبسی میگردد). این سوسیالیسم محافظه‌کار است زیرا مایل است جامعه بورژوازی حفظ گردد و با چنین هدفی به عیب میکوشد بوسیله پیشنهادات اوتویک و پند ارگراپانه خود از رشد و گسترش تضادها و تضادات اجتناب‌ناپذیر درونی بکاهد. نوع دوم این سوسیالیسم بورژوائی میکوشید طبقه کارگر را نسبت به هر جنبش انقلابی بدبین کند و به وی بقبولاند که مبارزه برای فلان و یا بهمان اصلاحات سیاسی سودمند نیست و منافع طبقه کارگر از طریق اصلاحات اداری بر اساس مناسبات تولیدی بورژوائی و در چارچوب حفظ و بقای آن تأمین میگردد. اینان در نتیجه "در روابط بین سرمایه و کار مزدوری هیچ تغییری وارد نمیکند و در بهترین حالات جز کاستن از مصارف سیادت بورژوازی و ساده تر کردن امور اقتصادی دولت بورژوازی عمل دیگری صورت نمی‌دهند." \*\*

این سوسیالیسم از طرفی از منافع عالی بورژوازی دفاع میکند و از طرف دیگر، در ظاهر، تمام اصلاحات بورژوائی خود را به سود کارگران قلمداد می‌نماید.

\* مارکس/انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"، ص ۷۸.

\*\* همانجا، ص ۱۸۱

## ۳) سیستم‌های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی ماقبل مارکسیسم

سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی (بمثابه "سیستم‌های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی" ماقبل مارکسیسم) در دوران بین نیمه دوم قرن ۱۸ و اواسط نیمه اول قرن ۱۹ (۱۷۵۰-۱۸۳۰) به وجود می‌آیند.

این سیستم‌های تخیلی در شرایطی پدید می‌آیند که "مبارزه" بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود ("مانیفست"). بهمین علت، مضمون طبقاتی این افکار سوسیالیستی و کمونیستی تخیلی را باید در موقعیت جنینی طبقه کارگر نوظهوری که تازه مراحل اولیه رشد خود را سیر میکرد و در وضعیت پیشه‌وران و تولیدکنندگان خردپای جستجو نمود که در معرض ورشکستگی کامل و پیوستن به صفوف پرولتاریا قرار داشتند.

در این دوره، عمدتاً دو جریان فکری را میتوان تمیز داد. یکی جریان سوسیالیسم تخیلی که بنیان‌گذاران آن سه اوتویست بزرگ: سن سیمون، شارل فوریه و رابرت آون بودند و دیگری ادبیات کمونیستی "جوامع مخفی" (در فرانسه) که بمثابه ادامه دهندگان راه باف... "ترجمان خواستهای پرولتاریای" آن دوره بودند. در ذیل، این دو جریان فکری را که نقش بسیار مهمی در تکوین تئوری انقلاب پرولتری ایفا نمودند مورد مطالعه قرار میدهم.

### الف، سوسیالیسم تخیلی،

#### بررسی نظرات نمایندگان برجسته آن

سوسیالیسم تخیلی ادامه تکامل یافته نظریات روشنگران و ماتریالیست‌های قرن ۱۸ فرانسه است. سیستمهای اجتماعی سه اوتویست (سن سیمون، فوریه و آون) با پیشنهادات و نظریات روشنگران قرن ۱۸ یک وجه مشترک اساسی داشت، و آن اینکه همه آنها میخواستند حکومت عقل و عدالت را مستقر سازند. آنها میخواستند "در آن واحد تمام بشریت" را آزاد سازند و نه "در ابتدا طبقه معینی" را.

روشنگران و ماتریالیست‌های قرن ۱۸ فرانسه بمثابه نمایندگان فکری "طبقه‌ات متوسطی که آنروز (در شرایط سیادت فئودالیسم) در حال تبدیل به بورژوازی بودند" خواهان برقراری نظامی در جهت منافع این طبقه نوظهور بودند، بعبارت دیگر: خواهان حکومت بورژوا دیکتاتور به شکل جمهوری، عدالت به شکل دیکتاتور بورژوائی، برابری به شکل برابری بورژوائی در مقابل قانون، آزادی به شکل آزادی فروش

نیروی کار و استثمار آن از جانب بورژوازی . . . بودند .

فلاسفه قرن ۱۸ فرانسه می‌خواستند به نام عقل آن سیستم اجتماعی را به وجود آورند که با معیارهای راسیونل (عقلانی) تطابق داشته باشد . آنها می‌خواستند در نظم موجود (فئودالیسم) رفرم ایجاد کنند . اما انقلاب فرانسه ، انقلابی که آنان پیشقدمان فکری‌اش بودند - مدت زیادی مطابق کیش عقل و عدالت رفتار نکرد . با از میان رفتن "دیرکوار" \* و سپس به سرکار آمدن ناپلئونی ، بیش از پیش روشن میشد که حکومت عقل و یا نظام بورژوازی بی‌عدالتی‌های اجتماعی را پایمان نداده ، بلکه آنها را نیز تشدید کرده‌است :

"تضاد بین ثروتمند و فقیر با حذف موسسات خیریه، مذهبی، امتیازات صنفی و سایر امتیازات که پهلای برای تخفیف این تضاد بودند، بجای حل شدن در رفاه عمومی، تشدید گردید . آزادی مالکیت زمین‌های فئودالیسم برای خرده بورژواها و دهقانان خرده‌پا به معنای آزادی فروش مالکیت کوچک به صاحبان سرمایه و زمین‌داران بزرگ بود، مالکیت کوچکی که تحت فشار رقابت عظیم سرمایه بزرگ و مالکیت بزرگ، زمین قرار داشت . عبارت دیگر، آزادی مالکیت برای خرده بورژواها و دهقانان خرده‌پا چیزی جز آزادی از دست دادن مالکیت نبود . رشد صنعت بر اساس سیستم سرمایه‌داری، فقر و بینوائی توده‌های زحمتکش را به یکی از شرایط حیات جامعه تبدیل کرد . (..). تعداد جنایتها سال به سال بیشتر گردید . گو اینکه ناهنجاریهای فئودالی که در گذشته بی پروا آفتابی میشد ، حذف نشده منتها موقتا کنار گذاشته شده بود، اما در عوض ناهنجاریهای بورژوائی که تا آنوقت فقط در خفا انجام میگرفت، هرچه بیشتر رواج یافت . تجارت بطور روزافزونی بصورت کلاه برداری درمی‌آمد ، "برادری" که شعار انقلابی بود، به شکل رقابت شرورانه و حسودانه درآمد . رشوه خواری جای ستم قهرآمیز را گرفت و پول که اولین اهرم قدرت اجتماعی بود، جانشین شمشیر گردید . حشق شب اول از فئودالها به کارخانه داران بورژوا منتقل شد . فحشها به میزان بی سابقه‌ای توسعه یافت . . ." \*

\* "دیرکوار" ( DIRECTOIRE ) شورای انقلاب که در اواخر انقلاب کبیر فرانسه تشکیل شد .

\* \* انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، ترجمه فارسی، صفحه ۷۳ .

حکومت عقل روشنگران بنا بر این با شکست مواجه گردید بود . اما حکومت اوتوبیست های قرن ۱۹ با حکومتی که مورد نظر روشنگران بود از زمین تا آسمان تفاوت داشت . بنظر آنها حتی دنیای بورژوائی استوار بر احکام روشنگران غیرمنطقی و غیرعادلانه است و بهمین دلیل مانند فئودالیسم و دیگر سیستم های اجتماعی گذشته باید به زواله دان تاریخ ریخته شود . بیان کنندگان ناامیدی از شرایط موجود با آغاز قرن ۱۹ پدیدار شدند . اما در قرن ۱۸ نیز در بین متفکرین "عصر روشنائی" افرادی پدید آمدند (مانند مورلی و مابلی) که در طرح های اتوبیست ساخت اجتماعی مورد نظر آنها مسائل نوینی نهفته بود . برای اولین بار، سیستم های آنان این برتری را نسبت به طرح های گذشته داشت که مطالبات مبتنی بر برابری فقط به حقوق سیاسی محدود نمیگردید بلکه شامل وضعیت اجتماعی افراد هم میشد . فقط برتری های طبقاتی نبود که می‌بایست از بین میرفت بلکه اختلافات طبقاتی نیز همینطور . پس از این دسته از اوتوبیست های قرن ۱۸ ، در سال ۱۸۰۴ "نامه های ژنو" سن سیمون انتشار یافت و سپس اولین اثر فوریه در سال ۱۸۰۸ منتشر گردید و بالاخره در اول ژانویه ۱۸۰۰ بود که آون تجربه مدیریت یک کارخانه را شروع کرد .

**سن سیمون** (۱۸۲۵-۱۷۶۰) فرزند انقلاب کبیر فرانسه بود . او در بررسی از انقلاب فرانسه و صف بندی طبقاتی درون آن به نتایج نوبغ آمیزی رسید بود . در این انقلاب، طبقه سوم یعنی توده عظیم خلق که به تولید و تجارت اشتغال داشت بر طبقات ممتاز یعنی اشراف و روحانیون پیروز میگردد . ولی در واقع بخش کوچکی از "طبقه سوم" - یعنی قشر ممتاز آن، بورژوازی - قدرت سیاسی و ثمره انقلاب را به خود اختصاص داد . بخشی از این بورژوازی ثروتمند بعدا به سرعت رشد کرد و به سوداگری زمین های متعلق به اشراف و کلیسا و کلاهبرداری ملت پرداخت . از نظر سن سیمون پس از انقلاب تضاد میان طبقه سوم و طبقات ممتاز شکل تضاد میان "کارکنان" و "عاطلان" را پیدا کرد . "عاطلان" شامل کسانی می‌شدند که در تولید و تجارت شرکت نمی‌کردند و یا جز امتیازداران قدیم (اشراف . . .) بودند . بعبارت دیگر، "عاطلان" بخشی از بورژوازی سوداگر را در بر میگرفت که با دریافت بهره زندگی می نمود و "کارکنان" نه تنها کسانی بودند که به کار مزدوری اشتغال داشتند بلکه صاحبان کارخانه، تجار و بانکداران را نیز در بر میگرفت . معضدا، آنچه همیشه و همه جا و قبل از هر چیز برای سن سیمون مطرح بود سرنوشت "عظیم ترین و فقیرترین ضبقه" بود . سن سیمون ماهیت طبقاتی حکومت دوران وحشت در انقلاب کبیر فرانسه را بنشانیه حکومت طبقات بی چیز ارزیابی میکرد . او در سال ۱۸۰۴ در "نامه های ژنو" انقلاب کبیر فرانسه را مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و اشراف از یکطرف و طبقات

بی چیز از طرف دیگر میدانند. انگلس درباره اهمیت درک و کشف این مسأله توسط سن سیمون چنین می نویسد:

"در سال ۱۸۰۲ درک این مطلب که انقلاب فرانسه یک مبارزه طبقاتی و آنهم نه فقط بین اشراف و بورژوازی بلکه میان بورژوازی و اشراف از یکسو و طبقات بی چیز از سوی دیگر بود، یک کشف کاملاً نبوغ آمیز بود." \*

البته در سیستم سن سیمون نه "مطالان" و نه "بی چیزان" هیچ یک قادر نبودند حکومت کنند (به نظر وی این امر را تجربه انقلاب کبیر و "دوران وحشت" به اثبات رسانید نمود).

به عقیده سن سیمون، علم و صنعت و پیوند این دو به وسیله یک "حلقه" نوین مذہبی و "مسیحیت" جدیدی که بر این پایه مستقر میشود قادر بود رهبری و حکومت کند. سیستم اوتوپیک او بدین ترتیب از هم چیز دیگری نمی توانست باشد جز حکمفرمایی بورژوازی و بانکداران زیرا "علم در دست معلمها و صنعت در درجه اول در دست بورژوازی فعال یعنی صاحبان کارخانه، بازرگانان و بانکداران بود" و "چنین درکی منطبق با زمانی بود که در فرانسه بورژوازی بزرگ و به موازات آن تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا هنوز در مراحل اولیه رشد خود بود."

با وجود این در آثار کبیر سن سیمون عقاید و افکار درخشان و شگفت انگیزی دیده میشود که جز تعالیم علمی بشریت بشمار میروند و بعدها بویژه در گنجینه عمومی سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس وارد شدند. در زیر به پاره‌ای از اندیشه‌ها و عقاید درخشان وی اشاره میکنیم:

- این ایده که وضعیت اقتصادی اساس موسسات سیاسی را تشکیل میدهد بطور نطفه‌ای در نظرات سن سیمون وجود داشت.
- درک مفهوم ترقی به معنی چگونگی تبدیل یک نوع زندگی به زندگی عالیتر. او نشان داد که آغاز دوره بردگی ترقی بزرگی نسبت به دوره پیشین می باشد. همچنین دوره فئودالیت که پس از بردگی ظهور کرد بر دوره پیش رجحان دارد و پس از دوره فئودالیت دوره "مزدور آزاد" به وجود می آید.
- در آثار او مسأله حذف دولت بطور روشن بیان شده است.
- درک اهمیت اتحاد ملل فرانسه، انگلیس و آلمان برای تضمین صلح شریخش در اروپا.

\* انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، ص ۷۵.

اما آنچه پیش از همه در ارتباط با تئوری مارکسیستی انقلاب پرولتری بمثابة ادامه و تکامل سوسیالیسم ماقبل مارکسیسم برای ما اهمیت دارد، نظرات سن سیمون در مورد جا و مقام طبقه مزدور و یا پرولتاریای معاصر است. در بالا گفتیم که چگونه در برخورد سن سیمون به انقلاب کبیر فرانسه (در "نامه‌های ونو") تضاد اساسی جامعه سرمایه داری منعکس میگردد. اگرچه سن سیمون برای این طبقه رسالت انقلاب و تغییر مناسبات سرمایه داری را قائل نبود و معتقد بود که در راس جامعه انسانی و عادلانه آینده باید بجای اشراف و مامورین نظامی، "علماء و مهندسان" قرار بگیرند، ولی او برعکس متفکرین آن عصر برای طبقه کارگر از لحاظ اجتماعی خصوصیات ممتازی قائل بوده و نقش رنجبران را در ردیف نخستین دسته‌ها معین کرده است. او استثمار مادی و معنوی رنجبران را میدید. سن سیمون همانطور که نشو و نمای بورژوازی را قبلاً پیش بینی نمود، تبدیل این دوره به دوره‌های نهضت‌های انقلابی متکی بر روح مبارزه صنفی و بطور کلی تحقق اتحاد عمومی طبقات زحمتکش را نیز پیش بینی کرده است. او حتی آرزوی انسان را در مورد تبدیل تدریجی مبارزات صنفی به اتحاد و همکاری بوسیله یک قانون کلی تاریخ بشریت اعلام میکند و معتقد است که استثمار انسان بوسیله انسان بالاخره جای خود را به بهره‌مدی از طبیعت بوسیله بشریت زحمتکش متحد واگذارد خواه در کرد و حاکمیت بر روی مردم تبدیل به حاکمیت بر روی اشیا خواهد شد.

این در واقع همان ایده آل "زوال دولت" است که بعدها از جانب مارکس بطور علمی بیان گردید.

#### شارل فوریه (۱۸۳۷-۱۷۷۲): در آثار فوریه، اوضاع و احوال و شرایط

سرمایه داری، فقر اخلاقی و مادی "تمدن" بورژوازی بطور بیرحمانه‌ای مورد انتقاد قرار میگردد. فوریه واقعیت‌های رقت انگیز جامعه سرمایه داری را برملا میکند. فوریه نظرات سوسیالیستی خود را در اولین کتاب خویش که به سال ۱۸۰۸ انتشار یافت ارائه نمود.

فوریه اجتماع آینده را که بر اساس منافع هم آهنگ بشریت متکی بود و بجای سرمایه داری بنا خواهد شد با کمال مهارت و زبردستی تصویر کرده است. وی از بی معنی بودن سرمایه داری و سیستم مالکیت خصوصی و اسراف بی‌مورد قدرتها و وسائل تولیدی در نتیجه رقابت حاصله از آن سیستم تأسف میخورد. او فلاکت عمومی را در نتیجه عدم وجود یک سازمان صحیح می بیند، لذا پیشنهاد ایجاد اتحادیه‌هایی (فالانکا) را میکند که افراد متعادل را دربرمیگیرد. در این گویرانیه‌های مورد نظر فوریه، هر کس به هر شغلی که مایل است اشتغال میوزد و پیشه خود را میتواند عوض کند.

همچنین اجتماع ازهر تمایلی میتواند به نفع خود استقبال کند. در فالانستر (ساختمانها بزرگی که محل سکون عمومی افراد فالانکاست) در اثر مراهات اصولی که سبب تطبیق اصل قناعت و صرفه جویی در مصرف نیروی کار و دیگر وسائل تولیدی میشود، محصولات با صرف نیروی کار مختصری از زمان به دست می آید، بطوریکه زندگانی اعضای آن در میان هر نوع ناز و نعمت و فراوانی های موجود در روی زمین میگردد. طبق سیستم اجتماعی فوریه، در داخل فالانکا موضوع استثمار انسان از انسان بطور کلی فاقد مفهوم واقعی است.

فوریه برای اولین بار درباره اهمیت آزادی زنان در جامعه سخن میگوید و اعلام میکند که مقیاس طبیعی برای سنجش میزان آزادی عمومی در هر جامعه ای بستگی به درجه آزادی زنان دارد. فوریه این افکار خود را در تز زیر تکامل و توضیح میدهد: "ترقی اجتماعی و تغییرات زمان به موازات رشد آزادی زنان به پیش میرود. نابسودی نظام اجتماعی متقابل و بهمان نسبت با نابودی محدودیت و سلب آزادی زنان همراه می باشد." سپس فوریه بر این اساس چنین نتیجه میگیرد: "بسط و تکامل حقوق زنان اصل عمده کلیه پیشرفت های اجتماعی است." \*

اما بزرگترین شاهکار فوریه در درک او از تاریخ اجتماعی ظاهر میشود. او تاریخ تکامل جوامع بشری را به چهار مرحله تقسیم میکند: توحش، بربریت، پدرسالاری و تمدن، که مصادف است با جامعه بورژوازی، و نشان میدهد که "نظام اجتماعی دوره تمدن هر عمل زشتی را که بربریت به شکل ساده ای مرتکب می شد به یک شیوه زندگی مبهم، دو پهلو و مزورانه تبدیل میکند." او در زمینه برخورد به ویژگی های عصر تمدن "به همان مهارت معاصر خود هگل، دیالکتیک را به کار می بندد" \*. او با گفتن اینکه "در دوره تمدن، فقر از فراوانی محصول ناشی میشود" به یکی از ویژگی های جامعه سرمایه داری یعنی اضافه تولید که سرچشمه فلاکت کارگران است اشاره میکند.

**رابرت آون** (۱۸۵۸-۱۷۷۱). آون در پرتو آثار فلاسفه قرن ۱۸، این آموزش روشنگران ماتریالیست را فراگرفت که "شخصیت انسان از یکسو محصول خصوصیت ذاتی او و از سوی دیگر محصول شرایطی است که انسان را در دوران زندگی و بویژه در مراحل رشد احاطه کرده است" \*. او این نظریه را در منچستر، هنگامی که بین ۱۸۰۰ تا ۱۸۲۹ در ده "نیولانارک" مدیریت یک کارخانه با ۵۰۰ کارگر را به عهده داشت با موفقیت مورد آزمایش قرار داد. انقلاب صنعتی در انگلستان،

\* انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، ص ۷۶.

\* همانجا، ص ۷۶.

نابسامانی و شرایط زندگی رقت بار و دردناکی را به بار آورد. این اوضاع فرصتی به دست داد که آون نظریات مورد علاقه خود را تحقق بخشد. او بخاطر ایجاد زندگی شایسته ای برای رنجبران و خانواده آنان در نیولانارک و در شرایطی که استثمار و هرج و مرج سرمایه داری در انگلستان بیدار میکرد فعالیت و مبارزه خود را شروع کرد. آون اوتوپستی بود که از همه بیشتر به مرحله پرولتاریا جدید یعنی پرولتاریای صنعتی نزدیک بود. او اولین سوسیالیستی بود که پرچم منافع طبقه کارگر را، طبقه کارگری که در آن دوره تشکل خود را در جریان مبارزات اقتصادی - سندیکائی تازه آغاز می نمود، به اهتزاز درآورد.

آون سعی کرد نظریات و افکار کمونیستی خود را بر روی کسانی که آزمایش بگذارد که عناصر اجتماعی پیشرفته تولید سرمایه داری یعنی کارگران بودند. جبهه گیری او به نفع طبقه کارگر و برای آرمان های والا ای این طبقه رنجبر، علیرغم تمام اوتوپیک بودن تئوری ها و تزه های اجتماعی، آون را در صف اولین و بزرگترین نمایندگان پرولتاریای مدرن در دوران ابتدائی رشد این طبقه قرار میدهد.

او در نیولانارک برای تمام کارگران شرایط خوبی ایجاد نمود. مدت زمان کار را تقلیل داد، مزد ها را اضافه کرد. برای کارگران دکان کوچکی دایر نمود که در آن کالا به قیمت خرید شده به فروش میرفت. هر نوع تنبیه و جرائم را لغو کرد و از استخدام اطفال امتناع ورزید و در عوض برای آنان باشگاه هایی تأسیس کرد و آموزگاران برای تدریس در این آموزشگاه ها استخدام کرد. در کارخانه ها به تأسیس کلاس های اکابر شبانه و قرائت خانه پرداخت.

هنگامی که بعلمت ایجاد یک بحران شدید در وضعیت اقتصادی کارخانه چند ماه تعطیل شد، او حقوق کارگران را پرداخت. معینا کارخانه سود سرشاری به بار آورد زیرا کارگران با منتهای جدیت و از روی علاقه کار میکردند. ولی آون از زندگی ای که برای کارگران ایجاد کرده بود راضی نبود و می گفت که "کارگران برده من بودند". او با یک حساب ساده به این نتیجه رسید که سود کارخانه را کارگران می آفرینند و باید به آنان تعلق داشته باشد. از یک چنین برخوردی بود که او به کمونیم گروید. او در سال ۱۸۲۳ برای از بین بردن فقر و مسکنت ایجاد اجتماعات کمونیستی را پیشنهاد کرد. او پیشنهاد ایجاد کلنی های چند هزار نفری را میداد که در آنجا هرکسی به کار صنعت و زراعت با حقوق یکسان اشتغال ورزد و همه از یک نوع تعلیم و تربیت برخوردار گردند. آون نقشه های دقیق و مشخصی برای جامعه کمونیستی آینده ترسیم میکرد. طبق تئوری کمونیستی آون، سه مانع بزرگ وجود داشت که قبل از هرچیز راه رفاه اجتماعی را سد میکرد: مالکیت خصوصی، مذهب و وضع کنونی خانواده. بهمین سبب، هنگامی که او تئوری های خود را طرح نمود و برای اجرای



آن‌ها به مبارزه برخاست مورد خشم و غضب جامعه سرمایه‌داری قرار گرفت. آون، پس از آنکه طرح‌های اجتماعی در انگلستان با شکست مواجه شد، به آمریکا سفر نمود، زیرا فکر میکرد در آنجا شرایط برای ایجاد کلتی‌ها مساعدتر است. ولی در آمریکا نیز با ناکامی روبرو گشت. پس از صرف تمام ثروت خود در جهت پیاده کردن طرح‌های اجتماعی اوتوپیک خود، آون به فقر و سیاه‌روزی دچار شد و همراه با آن شدیدترین فشارها بر او اعمال گردید تا دست از افکار و عقاید مبارزه‌خیز خود بردارد و با سیستم حاکم و نظم موجود سازش نماید. اما علی‌رغم تمام این مصائب، او حتی یک لحظه هم از شدت فعالیت و مبارزه خود در خدمت منافع والای طبقه زحمتکش نکاست. به پشتوانه فعالیت مستمر او بود که طبقه کارگر انگلستان اولین قانون محدودیت کار زنان و کودکان در کارخانه را از چنگ سرمایه‌داران بیرون کشید. در آن دوره، جنبش سندیکالیستی یا "آونیسیم" با نام او عجین او شده بود. تمام جنبش‌های اقتصادی و اجتماعی، تمام پیشرفت‌های واقعی که در انگلستان در آن زمان در جهت منافع و مصالح کارگران انجام گرفته‌اند با نام آون در ارتباط‌اند. او ریاست اولین کنگره‌ای را که در آن اتحادیه‌های کارگری سراسری انگلستان در یک اتحادیه تعاونی بزرگ وحدت کردند به عهده داشت و پس از این کنگره بود که اتحادیه ملی کارگران انگلستان با یک برنامه و اساسنامه واحد تاسیس یافت (در تاریخ فوریه ۱۸۳۴) (این اتحادیه مدتی بعد در زیر ضربات دولت متلاشی گردید).

### ب، کمونیسم "جوامع مغفی"

در "مانیفست حزب کمونیست"، مارکس و انگلس به آن ادبیات و نوشته‌های اشاره میکنند که "در کلیه انقلاب‌های کبیر زمان کنونی ترجمان خواستهای پرولتاریا بوده‌است" و در همین رابطه به نوشته‌های بابف استناد میکنند. در سال‌های ۱۸۳۰-۴۸، ادبیات و افکار کمونیستی و پرولتری عمدتاً بوسیله جوامع و انجمنهای مغفی کارگری/پیشه‌وری فرانسه اشاعه می‌یافت. مکاتب "جوامع مغفی" دارای برخی جوانب صحیح پرولتری و انقلابی بود ولی در عین حال به علت شرایط عینی و ذهنی طبقه کارگر در آن دوران، "کمونیسم" این جوامع بر روی یک زمینه عینی و علمی استوار نبود. برخورد این "جوامع" به حرکت و رسالت طبقه کارگر و بطور کلی به مسائل انقلاب و جنبش کارگری عمدتاً برخوردی ناقص، اوتوپیک، غیرعلمی و متأثر از ایدئالیسم بود. در آن سالها، در درون "جوامع" و "انجمن‌های مغفی" فرانسه، دو جریان عمدتاً ایدئولوژیک غالب بود، یکی جریان "نوبابویستی" و دیگری "کمونیسم ماتریالیستی".

جریان اول از طرف شخصی به نام "بوئوناروتی" نمایندگی میشد. او مباحث مرکزی بابویسم را تکامل داد و در دو جلد کتاب در سال ۱۸۲۸ منتشر ساخت. مارکس در یادداشت‌های سال ۱۸۴۷-۱۸۴۴ خود به این کتاب اشاره میکند. اثر بوئوناروتی تأثیر عمیقی بر روی جنبش انقلابی قبل از ۱۸۴۷ و حتی پس از آن (به کمک بلاکسی) گذاشت. خطوط اساسی نظرات بوئوناروتی در زمینه تئوری انقلاب عبارتند از:

۱- تصرف قدرت سیاسی از طریق قیام توطئه‌گرانه انجمن‌های مغفی. در این قیام نقش اصلی را نه توده‌های انقلابی بلکه یک عده برگزیده توطئه‌چین که از منافع توده‌های زحمتکش و فقیر دفاع میکنند به عهده دارند.

۲- ضرورت اعمال یک "دیکتاتوری انقلابی" به شکل ژاکوبین‌ها در انقلاب کبیر فرانسه. بوئوناروتی مانند تمام اوتوپیسیت‌ها و اکثر نمایندگان جوامع و انجمن‌های "کمونیستی" و مغفی، نقشی برای توده‌ها در انجام امر انقلاب و حفظ و تحکیم قدرت سیاسی خود پس از انقلاب قائل نبود. او معتقد بود که توده‌ها پس از سالها زندگی در شرایط استبداد قادر نیستند سرنوشت خود را در دست گیرند و قبل از هر چیزی باید بدن منظور تربیت شوند. لذا وظیفه انجام انقلاب و رهبری جامعه پس از انقلاب بر دوش یک عده "شهروندان عاقل"، یک عده افراد "برگزیده" و "دلیر" است که باید هدایت جامعه را بر اساس افکار و تصمیمات درخشان و رهائی بخش خود برعهده گیرند.

۳- برقراری برابری اجتماعی و الفای حکومت اثنیا و مالکیت خصوصی پس از پیروزی انقلاب.

دومین جریان عده ایدئولوژیک آن زمان از طرف تئودور دزای و هواداران او پی‌یو، گی، شاراسن و مای نمایندگی میشد و "کمونیسم ماتریالیستی" نام داشت. روزنامه‌های مختلفی به تبلیغ این نظریه می‌پرداختند (از جمله روزنامه "بشردوست"، "مساوات‌طلب"، "اشتراکی" و "برادری").

مارکس توجه خاصی به این جریان دوم مبذول میداشت. در کتاب "خانواده مغفی" او از دزای و گی بعنوان کمونیست‌های فرانسوی که بیش از همه به کمونیسم علمی نزدیک‌اند نام می‌برد. علاوه بر این، در برخی دیگر آثار و نوشته‌های دوران جوانی مارکس و انگلس به نظریات دزای اشاره شده‌است. دزای راه حل توطئه‌گرانه بابویستی را برای برانداختن نظام بورژوازی مردود می‌شمرد و بر روی نقش و عمل پرولتاریا تأکید میکند. دزای همچنین "افسانه" (میت) "ناچی" و یا "دیکتاتوری ژاکوبینیستی" را مورد انتقاد قرار داده و فراخوانی خطاب به پرولتاریا برای انجام امر رهائی خود و بشریت انتشار میدهد. دزای در عین حال معتقد بود که بطور مسالمت‌آمیز نمی‌توان به جامعه کمونیستی رسید و بر اساس همین اعتقاد نظریات

اتین کابسه (سوسیالیست فرانسوی) را مبنی بر امکان حل مسألت آمیز تضاد های آنتاگونیستی جامعه سرمایه داری و رسیدن به کمونیسم از طریق فعالیت ترویجی مسألت جویانه سخت مورد انتقاد قرار داد.

"جامعه داد خواهان" و آثار ویلهلم وایتلینگ: این انجمن در سال ۱۸۳۶ تاسیس شد. "جامعه داد خواهان" گرایش نو باویستی داشت و به گفته آرنولد روز (هگل چپ فرانسوی و همکار مارکس در نگارش سالنامه های فرانسوی/آلمانی) تقریباً هزار نفر عضو داشت. انجمن فوق با انجمن "موسی" (به رهبری بلانکی، پاریس و برنار) در تماس بود.

نوشته ویلهلم وایتلینگ بیان دقیق خواست ها و گرایش های ایدئولوژیک آن پیشه وران "پرولتریزه شده" آلمانی بود (رجوع شود به بحث اول) که "جامعه داد خواهان" آوانگارد آنها بشمار میرفت. مارکس و انگلس تجلیل خاصی از آثار وایتلینگ میکنند. انگلس می نویسد که این آثار "اولین تظاهرات تئوریک مستقل پرولتاریای آلمان است". مارکس در پیشگفتار "دستنویسهای ۱۸۴۴" از آثار وایتلینگ در کنار آثار کمونیستهای دیگر مانند هس و انگلس نام می برد. مارکس از نوشته های وایتلینگ بشارت "سرفراز کار ادبی درخشان و عظیم کارگران آلمان" و "چکمه های هفت فرسنگ پیمای پرولتاریای نوظهور" یاد میکند. مهمترین نوشته وایتلینگ "ضامن هم آهنگی و آزادی" نام دارد. این اثر در تاریخ جنبش فکری کارگری انعکاس مرحله گذار از "سوسیالیسم اوتوپیک" از نوع کابسه و فریبه به کمونیسم پرولتری است. این خلصت آثار وایتلینگ ناشی از شرایط ناپایدار و متحرک پیشه ور پرولتریزه شده در مقابل رشد صنعت است. جنبه های انقلابی آثار وایتلینگ و تفاوت آن نسبت به سایر متفکران کمونیست تخیلی آن دوره در نکات ذیل نهفته است:

۱- شرایط عینی موجود در درون جامعه، خود علل تخریب انقلابی سیستم حاکم است و نطفه های انقلابی آینده را می پروراند.

۲- ترقی ممکن نیست مگر بوسیله انقلاب اجتماعی.

۳- انقلاب اجتماعی آینده هم قهر فیزیکی و هم "قهر معنوی" را به کار خواهد برد. این انقلاب باید به منافع توده ها پاسخ دهد تا آنان با خواست خود به آن روی آورند و پس از انقلاب نیز توده ظفرمند به انجام یک سلسله فرم های نیم بند قناعت نمیکند و تا آخر اقدامات انقلابی اجتماعی را ادامه خواهد داد.

وایتلینگ برعکس کابسه بر این نظر نیست که میتوان با کمک ترویج و آموزش "توده" را از نادانی و تاریکی در شرایط جامعه موجود بیرون آورد. او معتقد بود که نمی توان به این امید در انتظار نشست زیرا در جوامعی که بر اساس عدالتی و منافع

خصوصی استوار است هیچگاه توده مردم "آگاه" نخواهند شد.

وایتلینگ با وجود نظرات انقلابی و پیشرفته خود، رسالتی برای توده در پیشبرد امر انقلاب قائل نبود و بیشتر به فکر یک "ناجی" یا یک "مسیح" جدید بود که مسیحا بایستی بر توده نازل شده، توده را به راه انقلاب هدایت میکرد: "مسیح جدیدی خواهد آمد... او بنای فاسد نظام کهنه فعلی را نابود... و زمین را به یک بهشت تبدیل خواهد نمود" (از "ضامن هم آهنگی و آزادی")

نقش جنبش چارتیستی در پیدایش افکار سوسیالیستی. مقدمه: تشکل مستقل پرولتاریا: در بحث پیشین (بخش جنبش کارگری) به چارتیسم و نقش آن در جنبش کارگری انگلستان و در بسیج طبقه کارگر در مبارزه بخاطر مطالبات اقتصادی و سیاسی اشاره کردیم. تجربه و دستاوردهای این جنبش سیاسی کارگری اهمیت بسیاری در تدوین تئوری انقلاب پرولتری داشته است. انگلس در کتاب دورنمای آینده "سوسیالیسم چارتیستی" را به شکل یک جنبش توده ای با پایه اجتماعی کارگری و با برنامه اجتماعی ارزیابی میکند، جنبشی که با جنبش فرقه ها و انجمن های مخفی اوتوپیک و محدود به لایه هایی از پرولتاریای تازه به عرصه حیات رسیده تمایز اساسی دارد.

در سال ۱۸۴۰ کتابی تحت عنوان "مبارزه تیره بختی طبقات زحمتکش در انگلستان و فرانسه" از طرف شخصی به نام "بوره" منتشر میشود. بوره در این کتاب به جنبش چارتیستی اشاره میکند و علل مبارزه طبقاتی و ریشه گرایش انقلابی کارگران و جنبش چارتیستی را در رشد صنعت میدانند. بوره می نویسد: "در سیستم صنعتی کدونی هیچ نوع ارتباط اخلاقی بین صاحب کارخانه و کارگر موجود نیست. این دو عامل تولید، بمثابة دو انسان کاملاً بیگانه نسبت به یکدیگرند"، "ماشین مردمی را که به کار تولیدی اشتغال دارند به دو دسته با منافع متضاد تقسیم میکند، طبقه سرمایه دار که مالک وسائل تولید است و طبقه زحمتکش مزدور" و بین این دو عامل تولید یعنی "کارگران و کارفرمایان یک دشمنی مخفیانه برقرار است که در هر مناسبت ساده ای منفجر میگردد و هر بار با قهر و خشونتی دوچندان". بوره مبارزه طبقاتی را "جنگ اجتماعی" ارزیابی میکند که ریشه در رشد صنعت دارد. مارکس و انگلس در نوشته های خود در آن زمان به این کتاب اشاره می نمایند. انگلس در سال ۱۸۴۵ در اثر خود "وضعیت طبقه کارگر انگلستان" به این کتاب استناد میکند و نظریات فوق را بطور سیستماتیک، دقیق و علمی بیان میدارد و به یک جمع بندی استادانه "مارکسیستی" از جنبش کارگری انگلستان و بخصوص از جنبش چارتیستی می پردازد. مارکس و انگلس با بررسی جنبش کارگری انگلستان، از جنبش چارتیستی به این درک بسیار اساسی میرسند که جنبش کمونیستی بیان مستقل جنبش توده های کارگر است. فلورا

تریستان (یک کمونیست زن فرانسوی) که مدتی در انگلستان با جنبش چارتیستی در

تماس بود بویژه در برانگیختن این درک (هرچند بطور جنبی و ناقص) موثر بود. است. ترپستان در سال ۱۸۴۰ کتاب "گردشی در لندن" را منتشر می‌سازد. او در آن زمان با حرکت از تجربه گرانهای چارنیسم ساله "خودسازماندهی" و "خود-رهائی" کارگران را طرح نمود و بدین ترتیب به یکی از مبانی اساسی مارکسیسم نزدیک شد و با تئوری‌های اوتوپستی مبنی بر عدم اعتماد به نقش دوران سازتوده‌ها در انقلاب و یا اعتقاد به "رسالت" یک ناجی و یا سایر توهمات از این قبیل مرز-بندی نمود. مارکس و انگلس با نوشته‌ها و نظرات فلورا ترپستان در همان اوائل سالهای ۱۸۴۰ آشنائی یافتند. فلورا ترپستان در سال ۱۸۴۴ کتاب "اتحاد کارگری" را به رشته تحریر درآورد و در آن با توجه به تجربه جنبش کارگری در زمینه‌های تئوریک و مبارزه متحد سیاسی کارگران، نظریات خود را بیان داشت. در "خانواده مقدس" انگلس به دفاع از کتاب "اتحاد کارگری" در مقابل حملاتی که به آن شده بود می‌پردازد و این خود نشانه اهمیت است که مارکس و انگلس برای ایده‌های ترپستان در برخی مسائل مهم مربوط به جنبش و اتحاد کارگری قائل بودند. و موضوع اصلی این کتاب عبارتند از:

۱- انجام امر اتحاد پرولتاریا: فلورا ترپستان پس از انتقاد به شکل و محتوی اتحادیه‌های صنفی می‌نویسد که این اتحادیه‌ها "قادر نیستند وضعیت مادی و معنوی توده‌های کارگر را تغییر دهند. کورپوراتیسم \* تشکیلات بی‌شکلی است... که کارگران را بین هزاران انجمن کوچک و ویژه تجزیه می‌نماید" و "این سیستم تجزیه کارگران به تکه‌های کوچک، اتحاد طبقه کارگر را از بین می‌برد". ترپستان در مقابل این نوع تقسیم بندی کارگران "که باعث تمام سیه روزی‌های آنان شده است"، پیشنهاد "اتحاد کارگری" و یا اتحاد تمام طبقه کارگر را در یک تشکیلات محکم، منسجم و تجزیه‌ناپذیر می‌دهد. او خطاب به کارگران می‌گوید: "اگر بخواهید خود را رها سازید تنها یک وسیله دارید و آن اتحاد شما است". پس "رقابت‌های کوچک خود را کنار بگذارید و خارج از جمعیت‌های صنفی و ویژه خود یک اتحادیه محکم بهم فشرده و تجزیه‌ناپذیر به وجود آورید". همانطور که مشاهده می‌کنیم، این فرمول "مانیفست حزب کمونیست" که "پرولتاریا بصورت حزب سیاسی متشکل میشود هنگامی که به شکل طبقه متشکل گردد" قبل از "مانیفست" در مضمون گفته‌های فلورا ترپستان نهفته است.

۲- "خود رهائی" طبقه کارگر: ترپستان معتقد است که امر رهائی طبقه کارگر فقط بوسیله خود طبقه کارگر امکان دارد و کارگران نباید نسبت به بورژوازی و کمک وی تومی به خود راه دهند. او می‌گوید: "در انقلاب بورژوازی ۱۷۸۹، بورژواها \* نوعی از متشکل کارگران که نه بر اساس طبقاتی بلکه بر مبنای حرفه و صنعت صورت می‌گیرند.

در راس جنبش قرار داشتند ولی این خلق زحمتکش بود که بازوی آنرا تشکیل میداد و بورژوازی بخوبی توانست از این بازو استفاده نماید. "پرولترها بدانید که شما کسی را ندارید که یاریتان دهد. شما باید هم در راس جنبش قرار بگیرید و هم بازوی جنبش باشید". ترپستان کارگران را فرامیخواند که مسائل مربوط به امور مادی و غیره خود را خود در دست گیرند و در انتظار دخالت نیروی خارجی (دولت و غیره) نباشند.

نوشته‌های ترپستان در عین حال حاوی نظریات اوتوپیک بود. او اتحاد کارگران را فقط در زمینه سیاسی و برای اینکه کارگران بتوانند خود را در مقابل "دولت" و "طبقات دیگر" بشناسند طرح می‌نمود، در صورتیکه در نزد مارکس این مفهوم برای تمام سیستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی جامعه صادق است و فقط یک شعار و فرمول سیاسی تجمع کارگران نیست. در مورد وظائف این تشکیلات نیز ترپستان معتقد بود که "اتحاد کارگری" باید برای به رسمیت شناختن خود از طرف دولت و سازماندهی کار توسط کارگران در شرایط نظام موجود مبارزه کند. اما این نظریه هم از یکطرف وظائف عده‌ی و تاریخی طبقه کارگر را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محدود می‌کرد و از طرف دیگر نشانه متاثر بودن از ابهامات اوتوپستی دوران گذشته یعنی دوران سوسیالیسم ماقبل مارکسیسم بود.

#### نظریه گیری از مبحث دوم

سوسیالیسم ماقبل مارکسیسم محصول شرایط اقتصادی و اجتماعی خاصی از تکامل جوامع اروپای غربی بود. ادبیات سوسیالیستی که در دوره اضمحلال فتودالیسم و تکوین سرمایه داری در اروپا پدیدار گردید یا از منافع بقایای عوامل زیربنائی و رینائی در حال زوال جامعه دفاع میکردند و بنا بر این ارتجاعی بودند - و یا از منافع بورژوازی در حال رشد به دفاع برمی‌خاستند و بنا بر این محافظه کار و بورژوازی بودند (خصلت محافظه کارانه‌ای که با رشد تضاد نوظهور و آنتاگونیستی میان بورژوازی و پرولتاریا بتدریج ارتجاعی می‌گردید)، و یا بالاخره، مدافع منافع پرولتاریای نو-خاسته و ترجمان خواست‌های این طبقه و بدین ترتیب انقلابی بودند.

"سیستم‌های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی" در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ و قبل از پیدایش مارکسیسم در اروپا پدیدار گردیدند. "سیستم سن‌سیمون و فوریه و آون و... در دوران اولیه" (رشد پرولتاریا و تکوین سرمایه داری) یعنی زمانی که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود به وجود می‌آید. \* بنیان گذاران این سیستم‌ها یعنی سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های اوتوپیک متقدمین بانیان سوسیالیسم

\* مارکس / انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"، ص ۸۲.

سیالیسم علمی (مارکس و انگلس) بشمار می آیند . تئوری ها ، نظرات ، پیشنهاد ها و نسخه های اجتماعی سوسیالیست های اوتوپیک در حقیقت نتیجه " موقعیت تاریخی و سطح نیاز تولید سرمایه داری و وضع طبقاتی نابالغ " بود . \* ضعف و ناتوانی سوسیالیست های اوتوپیک در این بود که آنان به علت " شکل نارس مبارزه طبقاتی و همچنین زندگانی خود " از دریافت و درک مسائل ذیل عاجز بودند :

— درک اینکه رهائی بشریت در دورانی که تضاد بین پرولتاری و پرولتاریا در شرف تبدیل به تضاد عمده است در درجه اول منوط به رهائی پرولتاریا از بند نظام سرمایه داری است .

— درک این مساله که رهائی پرولتاریا از یکطرف منوط است به وجود شرایط مادی نجات این طبقه ( رشد نیروهای مولده . . . ) و از طرف دیگر به تشکل پرولتاریا بصورت یک طبقه — و بنابراین به صورت یک حزب سیاسی .

— درک این مساله که برای اصلاح واقعی و درگونی جامعه باید بر روی فعالیت اجتماعی و " اقدام سیاسی و بویژه انقلابی " این طبقه تکیه نمود . " بهمین جهت آنان هر اقدام سیاسی و بویژه انقلابی را طرد می نمایند و برآنند که از طریق مسالمت آمیز به هدف خود دست یابند و در کوشش اند تا به کمک آزمایش های کوچک و البته بی نتیجه و به زور مثال و نمونه راه را برای انجیل اجتماعی خویش هموار سازند . " \* \* \*

پایه گذاران سوسیالیسم ماقبل مارکسیسم میخواستند راه حل مسائل اجتماعی را که هنوز در بطن مناسبات اقتصادی تکامل نیافته نهفته بود از مغزهای خود بیرون آورند . آنها قادر به درک این اصل ماتریالیسم تاریخی نبودند که : " از نظر تاریخی غیرممکن است که یک مرحله تاریخی پائین اقتصادی بتواند مشکلات و تضاد مانسی را حل کند که تازه در مرحله بالاتری از تکامل می توانند به وجود آیند " \* \* \* . بدین جهت سوسیالیست های اوتوپیک اگرچه تضادها و نابسامانی های جامعه سرمایه داری را مشاهده میکردند و شدیداً محکوم می نمودند ولی " رفع این نابسامانی ها را در عقل متفکر میدیدند " \* . " سوسیالیسم برای آنها بیان حقیقت مطلق عقل و عدالت است و تنها کافی است کشف شود تا با نیروی خود دنیا را به تسلط خویش درآورد \* \* \* \* " . " باید نظام اجتماعی نسو و کاملی اختراع میشد و چنین نظامی

\* انگلس : " تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم " ، ص ۷۴ .  
 \* \* \* مارکس / انگلس : " مانیفست حزب کمونیست " ، ص ۸۳ .  
 \* \* \* \* انگلس : " موخره بر مسائل اجتماعی از روسیه " .  
 \* \* \* \* انگلس : " تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم " ، ص ۷۸ .

می بایستی ازخارج ، از طریق تبلیغات و حتی الامکان از طریق نمونه های آزمایشی به جامعه تحمیل میگردد . \* \* \* برای آنان سوسیالیسم سیستمی بود که کافی است به آن پی برده شود تا تصدیق شود که این سیستم بهترین نقشه برای بهترین جامعه ممکنه است .

تئوری های سوسیالیست های اوتوپیک در حقیقت نتیجه " موقعیت تاریخی و سطح نیاز تولید سرمایه داری و وضع طبقاتی نابالغ " بود . \* ضعف و ناتوانی سوسیالیست های اوتوپیک در این بود که آنان به علت " شکل نارس مبارزه طبقاتی و همچنین زندگانی خود " از دریافت و درک مسائل ذیل عاجز بودند :

— درک اینکه رهائی بشریت در دورانی که تضاد بین پرولتاری و پرولتاریا در شرف تبدیل به تضاد عمده است در درجه اول منوط به رهائی پرولتاریا از بند نظام سرمایه داری است .

— درک این مساله که رهائی پرولتاریا از یکطرف منوط است به وجود شرایط مادی نجات این طبقه ( رشد نیروهای مولده . . . ) و از طرف دیگر به تشکل پرولتاریا بصورت یک طبقه — و بنابراین به صورت یک حزب سیاسی .

— درک این مساله که برای اصلاح واقعی و درگونی جامعه باید بر روی فعالیت اجتماعی و " اقدام سیاسی و بویژه انقلابی " این طبقه تکیه نمود . " بهمین جهت آنان هر اقدام سیاسی و بویژه انقلابی را طرد می نمایند و برآنند که از طریق مسالمت آمیز به هدف خود دست یابند و در کوشش اند تا به کمک آزمایش های کوچک و البته بی نتیجه و به زور مثال و نمونه راه را برای انجیل اجتماعی خویش هموار سازند . " \* \* \*

\* انگلس : " تکامل سوسیالیسم . . . " ، ص ۷۴ .

**پرسشنامهٔ مباحث دوم**

**سوال اول:** این جملهٔ مارکس را در مورد "سوسیالیسم فتودالی" تفسیر کنید و به کمک آن ضمن و محتوای "سوسیالیسم فتودالی" را تعریف نمایید:

"هنگامیکه آنها (منظور نمایندگان سوسیالیسم فتودالی) خاطر نشان میکنند که در دوران سیادتشان پرولتاریای معاصر وجود نداشت این نکته را فراموش میکنند که اتفاقاً بورژوازی معاصر شرهٔ ناگزیر نظام اجتماعی آنهاست ( . . . ) آنها بورژوازی را از این جهت نکوهش میکنند که وی پرولتاریای انقلابی را بوجود می‌آورد نه از اینجهت که بطور کلی پرولتاریا را بوجود می‌آورد." (مارکس و انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"، چاپ پکن، صفحه ۷۱ و ۷۲) .

سوسیالیسم فتودالی در چه نوع کشورها و در چه شرایطی میتواند پدید آید؟

**سوال دوم:** چرا سوسیالیسم خرده بورژوازی ارتجاعی است؟ نقل قول زیر را تفسیر کنید:

"در کشورهای مانند فرانسه که دهقانان بمراتب بیش از نیمی از کلیهٔ نفوس را تشکیل میدهند، طبیعی بود که نویسندگانی که بجانبداری از پرولتاریا بر علیه بورژوازی برمیخیزند موازین خرده بورژوازی و خرده دهقانی را در انتقاد بر رژیم بورژوازی بکار برند و از دیدگاه خرده بورژوازی از کارگران دفاع کنند. بدین ترتیب بود که سوسیالیسم خرده بورژوا پدید آمد." (همانجا، ص ۷۴) .

آیا در شرایط ایران چنین گرایشی میتواند وجود داشته باشد؟

**سوال سوم:** چرا سوسیالیسم "حقیقی" ارتجاعی بود؟ دربارهٔ کاربرد تئوریهای انقلابی یک کشور در یک کشور دیگر نظر دهید.

چرا سوسیالیسم بورژوازی در نزد مارکس (در دورهٔ مربوطه) ارتجاعی نیست بلکه محافظه کار است؟

سوسیالیسم بورژوازی را با "مارکسیسم غلی" و "اکنونیسم" در روسیهٔ قبل از انقلاب (رجوع کنید به "چه باید کرد؟") مقایسه کنید.

**سوال چهارم:** علل و شرایط پیدایش سوسیالیسم تخیلی را توضیح دهید. این مکتب بیان منافع کدام طبقه است و در نتیجهٔ آیا ارتجاعی است یا انقلابی؟ چرا بقول مارکس: "اگر هم این سیستم‌ها از بسی جهات انقلابی بوده‌اند، پیروانشان پیوسته بصورت فرقی ارتجاعی درمی‌آیند." (مانیفست، ص ۸۵)؟

**سوال پنجم:** فرق "روشنگران" را با اتویستها (سوسیالیستهای تخیلی) توضیح دهید. اختلافات اساسی بین هر سه اتویست را بصورت فوری موله شده بیان دارید. اختلاف بین آونیسم و چارتیسم را بیان کنید. علت تخیلی بودن پیشنهادات و طرح‌های اجتماعی اتویستها در چیست؟ مارکسیسم کدام ایدهٔ اتویستها را تکامل می‌بخشد؟

**سوال ششم:** سنتز دیالکتیکی مارکس و انگلس از کمونیسم "انجمن‌های مخفی" را بطور جامع تشریح نمایید. اهمیت تئوریه‌ها و نظرات اساسی دزاش و فلورا ترستان را در تدوین تئوری انقلاب پرولتاریائی شرح دهید. چرا مارکس و انگلس در عین استفاده از نظرات دست‌کمونیستهای تخیلی، کمونیسم انتقادی/تخیلی را بزرگ تازیانه میگیرند و شدیداً علیه نمایندگان آنها مبارزه میکنند؟

**سوال هفتم:** چرا مارکس و انگلس نام اثر خود را "بیانیهٔ کمونیست" و نه "بیانیهٔ سوسیالیست" گذاشتند؟

کتابنامهٔ مبحث دوم

- ۱ - "مانیفست حزب کمونیست"، از مارکس و انگلس، چاپ پکن، بخش سوم، صفحات ۷۰ تا ۸۶.
- ۲ - "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، ترجمهٔ فارسی، صفحات ۷ تا ۹ و ۷۱ تا ۷۸.
- ۳ - "چند تن از رهبران سوسیالیسم"، جزوهٔ فارسی، صفحات ۱ تا ۶۵.
- ۴ - "سه منبع و سه جزء مارکسیسم"، از لندن، بخش سوم، آثار منتخب لنین، چاپ فارسی، یکجلدی (انتشارات "سازمان انقلابی...")، ص ۲۷.
- ۵ - "مارکس/ انگلس، برخی آثار"، مقالات مارکس و انگلس، انتشارات پیاهنگ، صفحات ۶۵، ۷۲ و ۷۶ ("بی تفاوتی سیاسی" ص ۶۵، "صفت و رفتار توطئه - چینان" ص ۷۲، "انجمنهای مخفی پرولتاریائی" ص ۷۶).
- ۶ - "مسائل اجتماعی از روسیه" (مؤخره)، از انگلس، در "سوسیالیسم علمی و مبارزهٔ طبقاتی"، شماره ۱.
- ۷ - "جنگهای دهقانی در آلمان"، ترجمهٔ فارسی، صفحات ۱۶۹ و ۱۷۰.

اصول اساسی "مانیفست حزب کمونیست" تاژگی خود را همچنان حفظ کرده‌اند



به مناسبت صدوسی‌مین سال انتشار "مانیفست"

فوریهٔ اصالت صادر بود با صدوسی‌امین سالگمت انتشار "مانیفست حزب کمونیست" پرولتاریا و کمونیستهای جهان سالگمت انتشار این اثر در انسان‌ها را باشعور و شوق‌فراوان برگزار نمودند. مارکس و انگلس در فوریهٔ ۱۸۴۸ با انتشار این اثر فنا ناپذیر تئوری انقلابی مارکسیسم را بنیان نهادند، راه واقعی پایان بخشیدن به ستم و استثمار و پایان بخشیدن به اسارت و بردگی مزدوری، راه سعادت و کامیابی بشریت را به پرولتاریا و خلقهای جهان نشان دادند. از زمان انتشار این اثر صدوسی سال میگذرد. پرولتاریای جهانی در طی این دوران به پیروزیهای عظیمی در راه تحقق آرمانهای کمونیسم نائل گردیده. در این فاصلهٔ زمانه نی، حوادث تاریخی بزرگی سیمای جهان را دگرگون ساخت، مبارزات ملی و طبقاتی در سراسر سرگیتی درگسترش یافته. برخورد اشکال بفرنج و منوعی از پیکارهای خونین و سببها را از سرگردانده و همچنان موج آسا گسترش می‌یابد و مسائل و تضادهای پیچیده و ونوعی را با خود به‌مراه می‌آورد. معهدا "مانیفست حزب کمونیست" با وجود اینهمه تحولات و دگرگونی‌های عمیق نه تنها اعتبار خود را از دست نداده، بلکه بعکس کلیهٔ حوادث این دوران تاریخی گواه روشنی است بر صحت تردید ناپذیر اصول و احکام علمی و انقلابی آن. "مانیفست" همچنان یک اثر جامع تئوری و پراتیک جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و یک سند پایهای و برنامه‌های برای کمونیستها و پرولتاریای بین‌المللی است.

کمونیستهای ایران در شرائط دشوار پراکندگی کمونی صدوسی‌امین سالگمت انتشار "مانیفست" را جشن میگیرند و باتکیه بر احکام و مبانی علمی و انقلابی این اثر فنا ناپذیر و بمنظور تحقق آرمانهای والای آن به پیشواز اعتلای نوین مبارزات خلق میروند. بزرگداشت صدوسی‌امین سالگمت انتشار "مانیفست" توسط کمونیستهای جهان و در پیشاپیش آنها حزب کمونیست چین که با وفاداری خدشه ناپذیر به آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشهٔ مائوتسه‌دون در راه تحقق آرمانهای انقلابی پرولتاریای بین‌المللی با گامهای بلند و استوار به پیش میروند با اهمیت و توجه خاصی برگزار گردید و مقالات گوناگونی در این ارتباط انتشار یافت. متن زیر ترجمهٔ مقاله‌ای است که به همین مناسبت در شماره ۱۳ "خبرنامهٔ پکن" منتشر شده است.



اصول اساسی "مانیفست حزب کمونیست"  
تازگی خود را همچنان حفظ کرده اند

از : فان ژوئیویو

"مانیفست حزب کمونیست" که شناسنامه رسمی مارکسیسم است، در ماه فوریه ۱۸۴۸ میلادی به صدوسی امین سال انتشار خود پا گذاشته. در طول این صدوسی سال، پیکارهای پرولتاریای جهانی برای تحقق بخشیدن به حقیقتی که توسط این اثر تاریخی بیان گردیده و نیز مبارزات مارکسیست ها علیه دشمنان آشکار و پوینده مارکسیسم همچنان ادامه داشته است. یک دوران صدوسی ساله برای آزمایش دوام یک اثر دوران کوتاهی نیست، لکن اصول اساسی "مانیفست" شامل گذشت زمان نگردیده و همچنان تازگی خود را حفظ کرده اند.

مارکس و انگلس، نگارندگان این اثر، چنین خاطرنشان ساختند که "مانیفست" یک برنامه دقیق تئوریک و پراتیک حزب کمونیست است. لنین چنین اظهار داشت که "مانیفست" علیرغم تعداد قلیل صفحاتش اهمیت معادل چندین اثر حجیم را دارد. سه تجربه آموزشی انقلابیون پرولتری به ما چنین نشان میدهد که برای شروع مطالعه مارکسیسم باید نخست به مطالعه "مانیفست" پرداخت و در جریان ادامه مطالعه مارکسیسم مکرراً آنرا قرائت کرد. زیرا این اثر دربرگیرنده فشردهای است از اصول اساسی سه جزء مارکسیسم یعنی فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی.

در چین، نخستین چاپ "مانیفست" در سال ۱۹۲۰ انتشار یافت. صدر مائو گفته است: "در زمستان ۱۹۲۰ من برای نخستین بار کارگران را با هدفی سیاسی متشکل ساختن و شروع به تاثیر پذیری از تئوری مارکسیسم و از تاریخ انقلابی روسیه نمودم. در جریان آخرین سفرم به شمال کشور، کتابهای زیادی را در مورد وقایع روسیه مطالعه کرده و فعالانه به جستجوی آثار کمونیستی به زبان چینی پرداختم. سه کتاب تاثیر عمیقی بر روی من گذاشته و ایمان مرا به مارکسیسم مستحکم ساخت و از آن لحظه که مارکسیسم را بشناختم، صحیح ترین توضیح تاریخی پذیرفتم، دیگر هرگز در مورد آن شک بخود راه ندادم. در میان این سه کتاب، یکی "مانیفست حزب کمونیست" بود که توسط چن وان تائو ترجمه شده بود. این نخستین کتاب مارکسیستی بود که به زبان چینی ترجمه می شد. "صدر مائو می افزاید: "در ناستمان

\* چن وان تائو (۱۹۲۷-۱۸۹۱)، یکی از گردانندگان بسیار مشهور فرهنگ و آموزش عالی چین بود. او عضو کمیته دائمی چهارمین مجلس خلقی ملی عضو کمیته

۱۹۲۰، من از نقطه نظر تئوریک و تا حدودی در عمل، یک مارکسیست شده بودم." (از مذاکره با ادگار اسنو در کتاب "ستاره سرخ بر فراز چین").

بسیاری از کادرهای حزب از زبان صدر مائو شنیده اند که هر سال چندین بار "مانیفست" را قرائت میکرد داشت.

این اظهارات که به صدر مائو نسبت داده میشود با تزهائی که نامبرده در مقاله "آموزش خود را از نوبسازیم" منطبق است. صدر مائو در این مقاله میگوید که بهترین فرزندان چین سالهای سال در جستجوی حقیقتی که قادر باشد میهن و خلق را به رستگاری رهنمون سازد مبارزه کرده اند و سرانجام "مارکسیسم لنینیسم، این حقیقت والا را یافته و در وجود آن بهترین سلاح رهائی خلق را بازشناخته اند. این حزب کمونیست چین بود که در تئوریک این سلاح نقش مبتکر، سرچ و سازمانده را ایفا نمود. بحض اینک حقیقت جهانشمول مارکسیسم لنینیسم با پراتیک مشخص انقلاب چین تلفیق یافت، این انقلاب سیری نوین بخود گرفت."

انقلابیون پرولتری نسل کهن چین یادآور گفته اند که اشاعه "مانیفست" در چین به عناصر شرقی آن زمان چین امکان داد تا به ضرورت کاربرد دکترین مبارزه طبقاتی جهت توضیح تاریخ چین و ضرورت، توسل به جهان بینی پرولتری برای تجزیه و تحلیل سرنویت مملکت و مسائل مشخص مطرحه واقف گردند. "مانیفست" یک نقش برنامه ای در ایجاد حزب ما ایفا نموده و نخستین گروه کادرهای آنرا پرورش داد. باید بویژه در نظر داشت که صدر مائو از طریق تلفیق اصول اساسی "مانیفست" با پراتیک مشخص انقلاب چین موفق گردید مارکسیسم را رشد و تکامل دهد. صدر مائو حتی به دفعات بیان داشت که مایل است بر اساس تجارب انقلاب چین یک مقدمه و یک سلسله یادداشت بر "مانیفست" بنگارد. جای تاسف است که این تمایل نتوانست صورت تحقق بخود ببیند.

ما امروز در شرایطی به بزرگداشت صدوسی امین سالروز انتشار "مانیفست" می پردازیم که کمیته مرکزی حزب برهبری صدر خوا از تمامی حزب، تمامی ارتش و تمامی خلق خواسته است که برای انتقاد همه جانبه از "چهار نفر" با آگاهی تمام به مطالعه فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی مارکسیستی بپردازند. در یک چنین شرایط انقلابی، مطالعه "مانیفست" مفهومی بویژه پراهمیتی می یابد.

"مانیفست" یک اثر سوسیالیسم علمی است. مقدمه بر چاپ آلمانی سال ۱۸۴۸ و نیز مقدمه بر چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ آن اعلام میکنند که ایدئولوژی اساسی آن ما-تربالیم تاریخی است. لنین در اثر خود به نام "کارل مارکس"، پس از اینکه محتوی دائمی کمیته ملی چهارمین کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین و صدر کمیته انقلابی دانشگاه فوژان در شانگهای است.

"مانیفست" را بطور خلاصه شرح میدهد می نویسد: "این کتاب با وضوح و نیروی تحسین انگیزی جهان بینی نوین را، یعنی ماتریالیسم پیگیر را که بز حیات اجتماع - عی بسط داده شده است، دیالکتیک را، یعنی وسیع ترین و عمیق ترین علم تکامل را، و بالاخره تئوری مبارزه طبقاتی و نقشی که در تاریخ جهانی برعهده پرولتاریا که خالق یک جامعه نوین یعنی جامعه کمونیستی است، گذارده شده است، بیان می دارد؟". "مانیفست" که محصول سوسیالیسم علمی است، خود تجسم جهان بینی مارکسیستی است.

این کتاب به شرح پیدایش و تکامل دو طبقه متخاصم جامعه سرمایه داری - یعنی بورژوازی و پرولتاریا - و روند مبارزه میان آنها می پردازد و بدنبال یک آنالیز مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی از جامعه سرمایه داری این نتیجه گیری علمی را اخذ میکند: "سقوط (بورژوازی) همچنان که پیروزی پرولتاریا امری حتمی است." این رای همین مضمون اساسی "مانیفست" است. مقدمه چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰ "مانیفست" تأکید میکند که وظیفه این اثر اعلان امحای گریز ناپذیر و آتی مالکیت بورژوازی مدرن بود.

امحای بورژوازی و پیروزی پرولتاریا اجتناب ناپذیر است، زیرا این امحای و پیروزی مستقل از اراده انسان بوده و توسط رشد نیروهای مولده مادی تعیین میشوند. لکن، پرولتاریا نباید دست روی دست گذارده و در انتظار تحقق خود بخودی این ضرورت تاریخی بسر برد، بلکه باید برای یک مبارزه رهائی بخش انقلابی جهت تسریع این ضرورت متشکل گردد. براین پایه، "مانیفست" خاطر نشان می سازد که پرولتاریا در مبارزه خود علیه بورژوازی، ضرورت ایجاد حزب سیاسی خاص خود را دریافته و بر بنیان تئوری سوسیالیسم علمی، بطرزی تزلزل ناپذیر برای تحقق کمونیسم مبارزه میکند. یک چنین حزب انقلابی و کمونیستی امر امحای بورژوازی بسود پیروزی پرولتاریا را تسریع میکند.

بنابراین "مانیفست"، مبارزه سیاسی دو طبقه مذکور تکامل خواهد یافت و بسه انقلاب پرولتری خواهد انجامید. وظائف فوری این انقلاب عبارت خواهد بود از توسل به قهر برای سرنگون ساختن سلطه بورژوازی، به چنگ آوردن قدرت و تبدیل پرولتاریا به یک طبقه حاکم و تصرف مکراسی. "تبدیل به طبقه حاکم" برای پرولتاریا یعنی اعمال دیکتاتوری خود. تصرف مکراسی یعنی تصرف مکراسی برای پرولتاریا. بدون دیکتاتوری پرولتاریا، مکراسی پرولتاریا نمی تواند موجود باشد. برای تصرف مکراسی پرولتاریا، پرولتاریا باید ضرورتا دیکتاتوری خویش را اعمال نماید. تنها راهی که به کمونیسم - هدف غائی کمونیستها - می انجامد، دیکتاتوری پرولتاریا است.

حقیقت همیشه در مبارزه علیه اشتباهات رشد میکند. از زمان انتشار مانیفست تاکنون، اصول آن همواره مورد قلب ماهیت و تهاجم دشمنان طبقاتی و عناصر رنگارنگ ضد مارکسیست قرار گرفته است. این دشمنان رنگارنگ با جهان بینی مبتنی بر ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی - که پایه تئوریک "مانیفست" را تشکیل میدهد - و با تئاجی که مارکس و انگلس در جریان آنالیز تاریخ اجتماعی در پرتو این جهان بینی اخذ کرده اند، و با این حکم که بورژوازی ناگزیر محو خواهد گردید و پرولتاریا یقینا پیروز خواهد شد، حکمی که بمثابة یک قانون عینی در "مانیفست" طرح شده است، مخالفت می ورزند. در چین، مضمون اصلی مبارزه ای که ما را در برابر "چهار نفر" قرار میدهد همین پرسشها را دربر میگیرد: آیا باید جهان بینی پرولتاریائی را حفظ نمود یا باید علیه آن قدهلم کرد، آیا باید به اصول عام سوسیالیسم علمی وفادار بود یا اینکه آنها را نغی نمود، آیا باید به نتیجه گیری های علمی "مانیفست" در مورد محو بورژوازی و پیروزی پرولتاریا ایمان داشت یا اینکه باید با آنها مخالف بود؟

امروز که صدوسی سال از انتشار "مانیفست" میگذرد، انقلاب پرولتاریائی در کشورهای سرمایه داری بسیار توسعه یافته به وقوع نپیوسته است، در حالیکه اتحاد شوروی، این نخستین کشوری که در آن انقلاب پرولتاریائی رخ داد، به یک کشور سوسیالیست - امپریالیستی تبدیل گردیده است. این امر تنها این حقیقت را راه انقلاب بر پیچ و خم استاثبات می نماید. پدیده های تاریخی جامعه هرچقدر که بفرنج باشند، تضادهای اساسی جهان سرمایه داری - تضادهای میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، و میان پایه اقتصادی و روینای جامعه نمی توانند به توسط خود رژیم سرمایه داری حل شوند. علیرغم موانع متعددی که بر سر راه انقلاب پرولتاریائی ایجاد شده است، شرایطی که توسط اقتصاد و سیاست جهان کونی بسود انقلاب پرولتاریائی پدید آمده است از شرایط زمان انتشار "مانیفست" بیشتر و گنیز تر است. جهان به پیش میروند و آینده نوید بخش است. این گرایش عمومی تکامل تاریخ برگشت ناپذیر است.

صدوسی سال پیش مارکس و انگلس به جهانیان اعلام داشتند: "بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی برخورد بلرزند. پرولتارها نرا این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمیدهند، ولی جهانی را بدست خواهند آورد". ما ایمان داریم که این پیش بینی انقلابی در سراسر کره ارض به تحقق خواهد پیوست.

(خبرنامه یکن، شماره ۴، ۳ آپریل ۱۹۷۸)



*Problems of  
Revolution and  
Socialism*

(4)

The Rise of People's Struggles and the Tasks  
of the Marxist-Leninists

The Liberalistic Reactions in Iran

A New Tactic of the Iranian Revisionists

Imperialism and the Popular Movements

The Dependent Capitalist Economy in Iran

Toufan's "Party": A Plot against  
Iranian Communist Movement

The Pre-Marxists, Social & Communist Schools

The Genesis of the Fundamental Principles  
of "Manifesto of the Communist Party"

JUNE 1978

A POLITICAL AND THEORICAL REVIEW OF :

The LEAGUE of STRUGGLE for the FOUNDATION  
of the IRANIAN WORKING CLASS PARTY